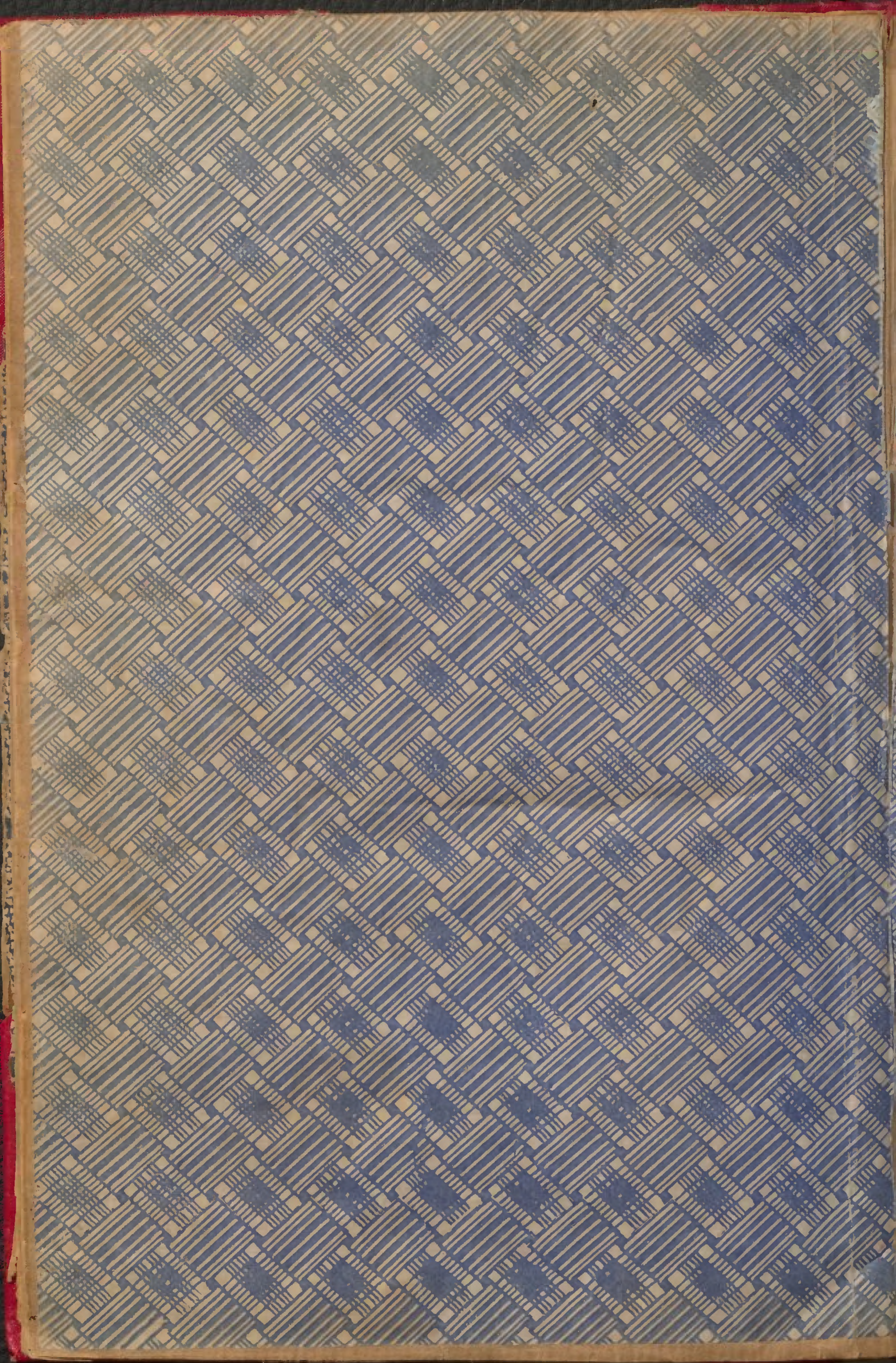




C7 .D213s
.1900
McGill
University
Libraries
Islamic Studies Library
30047



4033658

بعون صانع بیچون و مکین [illegible] مکان و بفضل خلاق زمین و زمان

کتاب نفیس و مستطاب متضمن حالات و معجزات [illegible] رسول انام و صحابهٔ کرام و اولیای عظام صلوات الله علیهم اجمعین

سفینة الاولیا

من تصنیف زبدهٔ شاهزادگان عالی تبار متصف بفضل و کمال [illegible] طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه

در مطبع نامی منشی نو[illegible] بطبع رنگین مطبوع شد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لئے موجود ہے جسکی فہرست مطبوعہ ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہر اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادہ تہے اُن مین آئنین بعض کتب متفرقات دینیہ فارسی و اُردو کی درج کرتے ہین جالانکہ جس فن کی یہ کتاب ہر اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سی قدر دانونکو اُنکی آگاہی کا ذریعہ حاصل کیا ہر

کتب متفرقات دینیہ فارسی

تذکرۃ المعاد - معاد کے بیان مین ہر مصنفہ جناب قاضی ثناء اللہ پانی پتی -

فتوح الحرمین - منظوم مع نقشجات حرمین شریفین اور انکی مقامات متبرکہ مولفہ حضرت عبد القادر جیلانی قدس سرہٗ

تفسیر التالندر فی تحریر الانور - سلسلۂ خانوادہ قادریہ کا بیان مصنفہ شاہ محمود حیدر -

ظہیر الاسلام - معروف بہ ظہیر الدارین آئین فوائدات دینیہ کا بیان بعنوان اہل تصوف مصنفہ منشی ظہیر الدین صاحب -

بتیان فی احکام الدخان - مسائل منع قلیان کشی اور ناس سونگھنے کا بیان از ابو الخیر مولوی معین الدین

مدار الحق فی رد معیار الحق تصنیف ملا شاہ محمد حنفی

ذکر مباحث تقلید -

روضۃ الشہداء تصنیف ملا حسین واعظ -

شرح اوراد فتحیہ - مع شرح دعای رقاب و خلاصۃ الاوراد نادر مجموعہ شارح ملا محمد جعفر علی اور خلاصۃ الاوراد مین وظائف ماہواری اور ہفتہ و سالانہ کی دعائین جنکی فضیلت مفصل اُسمین مذکور ہین

رسالۂ دجیز و تفویض - از ملا محمد باقر مجلسی مذہب امامیہ کی کتاب ہر -

انوار العارفین - در اذکار تذکرۂ صوفین مصنفہ مولوی محمد حسین مراد آبادی -

حج الحج - مسمی بغایۃ الشعور تصنیف مولوی محمد شاہ -

ادعیۂ زیارت - مدینہ منورہ مولفۂ مولوی محمد احسن +

میزان الفرقان - در احوال قران مصنفۂ محمد عثمان قیسی -

نقوش معظم - دافع ہر درد و غم جملہ نقوش مجرب و نقشہ کعبہ شریف و مدینہ منورہ ایک سطح تختہ پر تعویذ بناکر جو گلے مین واسطے حفاظت کے ڈالا جاتا ہے +

نقش نعلین - شریفین رسول مقبول بطور زیارت ہر -

دعای گنج عرش - مع شش قفل اور اور دعائین نادر نادر حفاظت کے لئے تعویذ کرکے گلے مین ڈالنا سود مند ہر

رسالہ وظائف - ادعیۂ ماثورہ بروایات صحیح الدرجہ جسمین مفصلہ ذیل دعائین ہین بنا بر مذہب امامیہ -

۱- پنجسورہ - ۲ + دعای ماثورہ - ۳- اعمال عاشورا -

مجموعۂ اوراد - وظائف شامل دعاہاے ذیل -

۱- درود اکبر - ۲ حزب البحر مترجم - ۳ درود مستغاث

۴- درود تنجینا - ۵- درود ماہی -

بعون صانع مکین و مکان و بفضل خلاق زمین و زمان

کتابیست نفیس و بی‌همتا متضمن حالات و معجزات [illegible] حضرت رسول انام و صحابهٔ کرام و اولیای عظام صلوات الله علیهم اجمعین

سفینة الاولیاء

من تصنیف زبدهٔ شاهزادگان عالی تبار سرّهٔ فضل و کمال افسر دانشوران روزگار شاهزاده محمد داراشکوه طاب الله ثراه جعل الجنة مثواه

در مطبع نامی منشی نولکشور [illegible] بطبع رنگین مطبوع شد

فہرست کتاب سفینۃ الاولیا

تمت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ والسلام علی محمد سید المرسلین وعلی آلہ واصحابہ اجمعین الطیبین الطاہرین
اما بعد اگرچہ احوال ومعجزات حضرت سید انام ومناقب اصحاب ودوازدہ امام ومقامات
اولیای عظام اظہر من الشمس است ومتقدمین ومتاخرین را اکثر کتب معتبرۂ عربی وفارسی مثبت
گردانیدہ اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن درکتب متفرقہ مندرج است وبعد از تجسس وتفحص
بسیار یافتہ ودانستہ میشود وخالی از اشکال نبود بنابران این فقیر حقیر محمد دارا شکوہ حنفی
قادری خواست کہ اسامی وتاریخ تولد ووفات ومحل قبور حضرت سرور کائنات بہترین موجودات
صلی اللہ علیہ وسلم وچہار یار بزرگوار کہ چہار رکن رکین دین قویم وچہار برج حصن حصین ملت
مستقیم اند ودوستی ودشمنی ایشان دوستی ودشمنی خدا ورسول است با یازدہ امام ودیگر کہ
ہر یک ثمرۂ شجرۂ اصطفا وقرۂ باصرۂ اجتبا ووارثان علم حضرت سید الانبیا اند وائمۂ اربعہ
کہ چہار دیوار خانۂ اسلام ومقتدای فرقۂ انام وبعضی از اولیای کرام کہ حدیث صحیح نبوی
باب ایشان وارد است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل وانجا مراد علمای اولیا ست

که علم ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان آنچه از کتب معتبره بنظر درانده بود بیرون آورده سلسله سلسله قلمی نماید و جماعتی که ترتیب سلسلهٔ ایشان معلوم نشد ذکر آنهارا در فصل علیحده مندرج سازد تا طالب آن بآسانی بمطلب خویش فائز گردد و نیز چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی با این طائفهٔ علیه بوده روز و شب غیر ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق و معتقدان ایشان میدانست و ازین جهت به تحریر شمهٔ از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد زیراکه اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بجست جوی و گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوٰة والسّلام فرموده اند اگر کسی مائده و نهد که بران مائدهٔ رحمت بارد تواند بود که او را از ان مائده بیفائده نگردانند و نیز آنسرور صلعم فرموده و مَن اَحَبَّ قَوْنًا فَهُوَ مِنْهُمْ یعنی کسیکه دوست جماعتی را پس او از انهاست و الحمد للّٰه و المنة که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم به **سفینة الاولیا** گردانید تمهید بدانکه مخلوقات الٰهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس اللّٰه ارواحهم که ایشان بموجب آیهٔ کریمه یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّوْنَهٗ عاشقان و معشوقان خدای محبان و محبوبان اوئید و این طائفهٔ علیه همیشه بودند و هستند و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قائم و مستقیم ست پس چنانچه حضرت پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این امت را بی ولی ندارد و سند از رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من خالی نباشد از طائفه که بر خیر باشند و همه چهل تن از امت من بر خوی ابراهیم علیه السلام باشند پس بعد از انبیا هیچکس نزدیک تر از ایشان نیست بخدای عزوجل و هیچکس بزرگ تر از ایشان نیست و هیچکس محرم تر از ایشان نیست و هیچکس کریم تر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان نیست و هیچکس بی نیاز تر از ایشان نیست و هیچکس فاضل تر و کامل تر از ایشان نیست و هیچکس عالم تر و عامل تر از ایشان نیست و هیچکس حلیم تر و خلیق تر از ایشان نیست و هیچکس شجاع تر و سخی تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابو عبداللّٰه سالمی رحمه اللّٰه پرسیدند که اولیاء اللّٰه را بچه چیز شناسند در میان خلق گفتند به لطافت زبان و حسن خلق و تازه روئی و سخای نفس و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر و شفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خداست و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست و پیوستن بایشان پیوستن با وست

300:77

و ادب با ایشان ادب دست چنانچه شیخ الاسلام حضرت خواجه عبداللّٰه انصاری قدس اللّٰه سره
فرموده اند الٰهی این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت و تا ترا ندید ایشان را
نشناخت و شیخ ابو الخیر حبشی رحمة اللّٰه گفته اند جوانمرد باید که تا جوانمرد ببیند هر که جوانمرد را دید او را دیده که
حق را دیده و طریقهٔ این طائفهٔ شریفه هر یکسان نیست هر یکی را مشربی هست چه بعضی پنهانند و بعضی آشکارا
بعضی بامر الٰهی کرامات ظاهر کنند و برین تقدیر ظاهر ساختن کرامات لازم باشد و گرنه مطلب ایشان عالی تر
از کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در اخفای آن کوشند و بعضی مامور
هستند باین معنی هر چه از ایشان صادر شود بالهام ایزد لیست نکنند تا مامور نشوند و نگویند تا نگویانند
نخورند تا نخورانند و نپوشند تا نپوشانند و طریقهٔ بعضی ترک و تجرید کمال است چنانچه گفته اند
بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ✤ ترک کردن هر دو عالم را بپشت پا زدن ✤
و بموجب آیهٔ کریمه قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِیْ خَوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ عمل میکنند و میگویند تا ترک بکمال نیست
خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی باسباب ظاهری دنیامی پردازند و طریقهٔ ایشان خلوت در
انجمن است و گویند **بیت** چیست دنیا از خدا غافل شدن ✤ نی لباس و نقره و فرزند و زن ✤
و بموجب آیهٔ کریمه رِجَالٌ لَّا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ عمل نمایند پس
اعتراض و انکار ایشان هر ظاهر کار و گفتار بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد شیخ الاسلام
فرمودند سوال سائل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوی ارد او را با سوال
چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است قومے مشغول اند
ازین کار و قومی برین کار بانکار و قومی خود در سر این کار آنکه بدین کار با انکار است مزدور است
و آنکه بر سر این کار است غرقهٔ نور و حضرت ممشاد دینوری فرمودند هر که بر دوستی از دوستان
حق انکار کند کمتر عقوبت او آنست که او را داخل دوستان خود نگردانند زیرا که حق تعالے
فرموده است اَوْلِیَآئِیْ تَحْتَ قِبَابِیْ لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِیْ اولیاء من نهانند که نمی شناسند ایشان را
غیر از من مگر بتائید من پس در کس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدا از چشم غیر پوشیده
باشند و تا بصیرت و فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بخود ستم کردن است
و بعضی در زمرهٔ ملامتیهٔ خود را انسلاک ارند تا کسی ایشان را نشناسد اما نه بروشی که مخالف

شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره بعد از انکه بکمال
رسیده اند و مشهور آفاق گشتند از سفر به بسطام آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا بجهت استقبال
ایشان برآمده و ملازمت نموده باعتقاد تمام به شهر آوردند و سلطان العارفین چون هجوم عام
دیدند و آفت را دانستند برای اینکه خلق پراگنده شوند و منکر گردند با آنکه ماه رمضان بود
نانی از بازار برداشته خوردند چون همین را مشاهده کردند منکر گشته متفرق شدند تا در بسطام
بودند با ایشان رجوع نکردند اگرچه ظاهراً کسی مثل ایشان بزرگی با وجود رمضان
روزه بر خوان خورد اما خلاف شرع نکردند چرا که مسافر بودند و در سفر افطار روا است و
رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع بآنها باشد رجوع غیر را نخواهد و طریقهٔ ملامتیه
آنست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قبا بر خود سازند پس اعتراض بر کار این
طائفه نباید کرد که بحقیقت کار ایشان کسی مطلع نیست حضرت شیخ ذوالنون مصری و ابوتراب
نخشبی رحمهما الله فرموده اند که الله تعالی از بنده که اعراض فرماید زبان او بطعن برود و انکار
اولیاء الله دراز شود و حمدون قصار گفته اند که ملامت ترک سلامت است و ابراهیم قصار
گفته اند که بسنده است ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری و خدمت دوستی از دوستان خدا
وابوالعباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دست در روزنی در دوستان او زنی اگر در درجه با ایشان
نرسی ترا شفیع باشند و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات میکردند که بار خدایا
بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم اکنون دوستی
ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن باین جماعه و ملازمت ایشانرا از جمله واجبات
وحصول سعادات باید دانست و در هر جا که باشند ملازمت ایشان باید کرد که شیخ الاسلام
فرموده اند دیدار مشایخ را غنیمت باید شمرد اگرچه دیدار پیران نه در عرفات بشود که آنرا در
نتوان یافت آن همیشه نبود عرفات همیشه باشد و دیدار ایشان را مغتنم دان که ترک
شدن آنرا تدارک نباشد و ابوعبدالله سنجری گفته اند بهترین چیزی مردان را صحبت
صالحان ست و اقتدا بایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای دوستان خدا
و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد

حضرت سلطان ابراہیم ادہم فرمودہ اند شبی درخواب دیدم کہ فرشتہ طوماری بدست داشت وچیزی
می نوشت پرسیدم چہ مینویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم من از
ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین بودم کہ در رسید وگفت
طومار از سر گیر ونام ابراہیم را مقدم بر ہمہ نویس کہ دوست دوستان ما ست وسید الطائفہ حضرت
شیخ جنید بغدادی فرمودہ اند کہ اگر کسی را بنید کہ ایمان دارد باین طائفہ وسخنان ایشانرا بپذیرد
البتہ اورا بگوئید تا مرا بدعا یاد آرد وہم سید الطائفہ شیخ رہنفر مودند کہ اگر از ہمہ عالم کسی را
بیابی کہ از انچہ میگوئی در یک کلمہ موافق تو بود دامنش را بگیر وحسین بن منصور حلاج رحمہ اللہ
گفتہ اند ہر کہ بہ سخنان اولیا ایمان آرد وازان چاشنی دارد اورا از من سلام گوئید وشیخ
شروانی گفتہ اند کہ اگر پای دارید بخراسان روید بزیارت شخصی کہ مارا دوست دارد ونیز باصحاب
خود گفتہ اند کہ وصیت میکنم شمارا بہ نیکوئی باکسی کہ این طائفہ را دوست دارد وملازمت
ایشانرا نہ بجہت آزمایش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد باعتقاد واخلاص باید آمد کہ سہیل
ابن عبد اللہ تستری رحمہ اللہ گفتہ اند از نشانہای بدبختی ست کہ دیدار وصحبت اولیا دست ندہد
وتوفیق قبول نیابد ودر دل انکار آرد وابو عبد اللہ مغربی قدس سرہ گفتہ اند کہ درویشان امینان
خدا اند بر بندگان وبہ برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود واستاد اولیا محبوب سبحانی حضرت
غوث الثقلین رضی اللہ عنہ فرمودند این جماعہ پادشاہان دنیا وآخرت اند وشیخ ابو الحسن غزنوی
گفتہ اند اولیاء اللہ والیان عالم اند از آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد واز زمین نباتات
بصفاے احوال ایشان میروید واز کتب مشائخ تحقیق نمودہ شد کہ چہار ہزار اولیا اللہ اند کہ ایشانرا
مکتومان گویند وایشان مر یکدیگر را نشناسند وجمال حال خود را ندانند وسی صد تن دیگر از سرہنگان
درگاہ حق اند کہ ایشانرا اخیار گویند وچہل تن دیگر را رحیون نامند وچہل تن دیگر را ابدال
خوانند وہفت تن دیگر را ابرار گویند وچہار تن دیگر را اوتاد نامند وسہ دیگر را نقبا خوانند و
دو می دیگر را امامان گویند وامامان در یمین ویسار قطب باشند ویکی را ازین طائفہ
قطب وغوث نامند واین جملہ یکدیگر را بشناسند وباہم محتاج باشند وجماعہ دیگر را مفردان
گویند کہ ایشان از ہمہ ممتاز وبی نیاز وعدد ایشان برطاق باشد ومرتبہ ایشان ما بین نبوت

بعد

وصدیقیت باشد و این فقیر نیز امیدوار است که الله تعالی ببرکت این طائفه در دنیا و آخرت توفیق عمل نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و از توجه ایشان ایمان نصیب گرداند بیت از عمل خویش ندارم امید + بر کرم تست مرا اعتماد +

بیان نسب اطهر و تاریخ ولادت باسعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم بهترین ما سوی الله از اعیان و اشراف قبیلهٔ قریش اند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ابن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم الانساب اتفاق است و از عدنان تا اسمٰعیل و از اسمٰعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف بسیار است ولیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکه اسمٰعیل و ابراهیم و نوح و شیث علیه السلام از اجداد کرام آنحضرت اند اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب الی آخر النسبه صلی الله علیه وسلم و اسماء گرامی آنحضرت بسیار است و از انجمله نود و نه مشهور است و نام نامی آنسرور علیه الصلوٰة والسلام در توریت احمد و ضحوک و قتال و در انجیل حامد بروایتی فارق لیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت باسعادت آنحضرت علیه افضل الصلوٰة باتفاق علما و اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است عامهٔ اهل سیر و تاریخ برانند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در سال فیل متولد شده بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قولی آنکه هر دو قضیه در یک روز واقع شده و بزعم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از واقعهٔ فیل و بگمان جمعی بعد از چهل سال روی داد و قول اول صحیح است و عقیدهٔ جمهور علما آنست که تولد آنسرور علیه الصلوٰة والسلام در ماه ربیع الاول بود و بزعم طائفه آنکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شد و دوم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول دوشنبه که از ماه مذکور بوده گویند

که آنسرور در عهد نوشیروان تولد نموده اند بعد ازانکه چهل و دو سال از حکومت او گذشته بود و صاحب جامع الاصول وغیره آورده‌اند هشت صد و هفتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشته برواتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بود و ابتدای نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوٰة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آنسرور صلعم بود نزد جمعی کثیر از ائمه سیر در تواریخ در ماه مبارک رمضان بوده و معجزاتی که آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و سخن کردن طفل از اهل یمامه که تمام روز متولد شده بود و سخن کردن آن هوده گواهی دادن سوسمار بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگریزها در دست مبارک آنحضرت و آمدن درخت و شاخ خرما پیش آنحضرت و روان شدن سنگ برای آب بطلب آنسرور و اثر نه کردن آتش بر ردائی که دست مبارک بآن رسیده بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما از کوهان شتر و بارور شدن آن و سخن کردن بزغاله بزبان زهر آلوده و سوای این بسیار است و یک هزار و جمعی نقل کرده اند که از آنسرور سه هزار معجزه بظهور آمده آنقدر معجزاتی که از آنحضرت شده اند کی از ان هیچ پیغمبری روی نموده معراج آنحضرت صلعم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول سال دوازدهٔ از نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه رجب و این قول مشهور است و بقولی در بیست و هشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در هفتدهم ماه رمضان سال دوازدهم از بعثت واقع شده و جماعتی برانند که بعد از بعثت بر پنج سال آن صورت رو نموده و گویند در شب دوشنبه بود هجرت آنسرور علیه الصلوٰة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب بیست و هفتم صفر یا غرهٔ ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر اهل سیر برانند که بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی برانند که پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست که خروج از خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد والله اعلم و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینهٔ منوره شدند روز دوشنبه بوده از ماه ربیع الاول و درانکه چندم ماه بود و اختلاف است بعضی برانند که اول ماه و بقولی دوم و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعہ ہائلہ وفات آنحضرت صلعم

نزد جمہور ارباب سیر ہنگام چاشت روز دوشنبہ دوازدہم ربیع الاول سال یازدہم از ہجرت بقولی دوم ماہ مذکور واقع شدہ وشب چارشنبہ یا سحر وبقول بعضی روز سہ شنبہ در مدینہ معظمہ در حجرۂ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا دران مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم دفن کردند وسن شریف شصت وسہ سال وبقولی شصت وپنج وبقولی شصت وبقولی شصت ودونیم سال بودہ وبعضی علما در وجہ جمع میان این اقوال گفتہ اند کہ قول اول بنابر آنست کہ سال ولادت وسال وفات نہ شمردہ اند وقول دوم بنابر اعتبار سال ولادت ووفات است وآنکس کہ شصت گفتہ ما فوق عشرات را نہ شمردہ وقول چہارم مبنی بران حدیث کہ عمر ہر پیغمبر نصف عمر آن پیغمبر است کہ پیش از و بودہ وعمر عیسی علیہ السلام یکصد وبست وپنج سال بودہ واین حدیث خالی از ضعفی نیست واللہ اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است ولقب ایشان صدیق اکبر وعتیق ونام شریف ایشان عبداللہ وہو ابن ابی قحافہ بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ ونام مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب ونسب حضرت صدیق از جانب پدر ومادر کہ پسر عم ودختر یکدیگر بودند در مرہ کہ جد ہفتم سرور کائنات است وجد ششم ایشان است بہ نسبت آنسرور میرسد وولادت صدیق اکبر بعد از واقعۂ فیل بہ دوسال وچہار ماہ بودہ واول کسے کہ از پیران بی طلب معجزہ پیغمبر صلعم ایمان آوردہ ایشان بودند ودر روز وفات حضرت رسالت پناہ بر مسند خلافت نشستند ومدت خلافت ایشان دوسال وسہ ماہ بودہ ووفات ایشان در سال سیزدہم از ہجرت آخر روز دوشنبہ وبروایت اصح شب سہ شنبہ وبقولے جمعہ بست ودوم یا بست وسوم جمادی الآخر ست ومدت عمر شریف ایشان شصت وسہ سال بودہ وبقولی شصت وپنج سال ونقش نگین ایشان نعم القادر اللہ بود وقبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناہ صلعم است چنانچہ گویند صدیق اکبر رضی اللہ عنہ وصیت کردہ بودند کہ تابوت مرا بدر روضۂ رسول علیہ السلام برید وبگوئید کہ السلام علیک یا رسول اللہ این ابوبکر است

بآستانهٔ تو آمده اگرچه اجازت شود در کشاده گردد در آمید والا به بقیع برید او می بگوید که چون بموجب وصیت ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات تمام نشده بود که پرده در شد و آواز در برآمد و ندائی بگوشها رسید که درآرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث صحیحه بسیار وارد شده لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب غروب نکرده است بر هیچ یکی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری و عن عائشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه ادعی فی ابا بکر اباک و اخاک حتی کتب کتابا فانی اخاف ان تمنی متمن و یقول قائل انا اولی و یابی الله والمومنون رواه مسلم مرویست از عائشه که گفت مرا رسول الله صلعم در مرض موت خود بطلب ابابکر رضی پدر خود را و عبدالرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوبی را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی خلافت نکند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حال آنکه ابا میکند خدای تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را

امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر و هو ابن الخطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن زراح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی و نام مادر ایشان حتمه بنت هاشم بن مغیره و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابوجهل و بقول ثانی خواهر ابوجهل میشود و نسب فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است میرسد ولادت ایشان بعد از واقعهٔ فیل به سیزدهم سال بوده و در ششم سال از بعثت آنسرور صلعم ایمان آورده اند چهل کس اند از جماعه که به شرف اسلام مشرف گشته بودند و همان روز این آیهٔ کریمه در شان ایشان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین و روز سه شنبه بست و سیوم جمادی الاخری سال سیزدهم هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان ده سال و هشت ماه بوده نفائس الفنون و شهادت ایشان سال بست و سوم هجری شب یک شنبه غرهٔ ماه محرم بوده و بروایتی روز چهارشنبه بست و هفتم ذی حجه سنه بست و سه زخم رسیده و روز پنجشنبه بست و هشتم ماه مذکور

قضیه وفات روداد و مدت عمر شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولے پنجاه و هشت سال و بقولی پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر ست رضی الله عنه چنانچه حکیم خاقانی گفته است نظم مبنی حرم محمدی را + جولانگه سر مدی را + جوزا کنار شمس خفته + پیش و خلیفه رخ نهفته + چون یک الف و دو لام الله + هر سه شده هم نهاد و همراه + و گویند که عیسی علیه السلام متصل قبر فاروق اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار درمیان و پیغمبر نامدار مبعوث خواهند شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبیا لکان عمر بن الخطاب مشکوٰة یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری می بود عمر بن الخطاب رض و قال رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر چراغ اهل بهشت است

حضرت امیر المومنین عثمان ذوالنورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابو لیلی یا ابو عبد الله است و لقب ذوالنورین بجهت آن گویند که دو دختر حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده گفته اند که هیچکس از آدم تا این دولت دست نداده است که دو دختر پیغمبرے در نکاح وی درآمده باشد مگر ایشان و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر میداشتم یکے را بعد از دیگرے بعثمان رض میدادم و نام شریف عثمان رض و هو ابن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف و نام مادر ایشان بیضا عمه آنسرور است صلعم که با عبد الله توامان بوده و نسب ایشان از جانب پدر و مادر به نسب پیغمبر صلعم در عبد مناف که جد چهارم آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از گذشتن شش سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت بدلالت صدیق اکبر ایمان آورده اند و غره محرم سال بست و چهارم هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دوازده سال بوده دوازده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بست و دو روز نیز گفته اند و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضے گویند نود سال و هفتاد و پنج سال و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه هیجدهم یا هفدهم ذی حجه در مدینهٔ منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان

النصر رضی اللہ بودہ و قبر ایشان در بقیع است قال رسول اللہ صلعم لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنۃ عثمان رض یعنی گفت پیغمبر صلعم ہر پیغمبر را رفیقی است و رفیق من در بہشت عثمان است و قال رسول اللہ صلعم لیدخلن بشفاعۃ عثمان سبعون الفا کلہم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول اللہ صلعم ہر آئینہ داخل میشوند از شفاعت عثمان رض ہفتاد ہزار کس کہ ہمہ مستحق عذاب و دوزخ شدہ باشند در بہشت

حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب ست و لقب مرتضی و اسد اللہ و نام شریف ایشان علی رض است و ہو ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمہ رض بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکہ معظمہ بودہ است در درون خانہ مبارک روز جمعہ سیزدہم رجب بعد از واقعہ فیل بسی سال و بعضی گفتہ اند کہ ولادت ایشان در خانہ کعبہ بودہ در سال بعثت رسالت پناہ صلعم یازدہ سالہ بودہ اند بعضے سیزدہ گفتہ اند و اول کسیکہ از صبیان ایمان آوردہ ایشان بودند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از ہجرت بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان پنج سال و سہ ماہ بودہ و بقولے چہار و نہ ماہ بودہ شہادت ایشان شب دوشنبہ بست و یکم ماہ رمضان سال چہلم ہجری و بقولی روز جمعہ ہفدہم ماہ مذکور روی نمودہ و بعضے بست و سوم گفتہ اند و مدت عمر شریف ایشان شصت و سہ سال یا شصت و پنج سال بودہ و نقش نگین حضرت الملک للہ بودہ گویند کہ حق سبحانہ تعالی برای حضرت امیر کرم اللہ وجہہ دو بار رد شمس کرد و آفتاب از مغرب باز گردانید یکی در عہد رسول اللہ صلعم و یکبار بعد از وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچہ در شواہد النبوت مسطور است کہ امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی اللہ عنہما وصیت کردہ بودند کہ چون بمیرم مرا بر سر ریے نہید و بیرون برید و نعرین کہ الحال بہ نجف شہرت دارد برسانید و آنجا سنگے سفید خواہید یافت کہ ازان نور درخشان است آنرا بکنید در انجا کشادگی خواہید یافت مرا در انجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری رحمہ اللہ آوردہ اند کہ قبر حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ در بلخ است موضعی کہ بآستانہ امیر مشہور است و در این باب حجتہا آوردہ اند و اللہ اعلم

قال رسول اللہ صلعم انت منی بمنزلۃ ہارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی متفق علیہ مشکوۃ

گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون است بموسی غیر آنکه نبیست بعد از
من پیغمبری قال رسول الله صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
صواعق یعنی گفت رسول صلعم روز غدیر خم هر کس که استم من مولای او پس علی مولای اوست
خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را حضرت امیر امام
اول اند از ائمهٔ اثنا عشر رضی الله عنهم و سلسلهای جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و ترتیب فضیلت
چهار یار حضرت سید ابرار بترتیب خلافت است چنانچه در کلام الله در آخر سورهٔ فتح اشاره بآن
شده محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من
الله ورضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق خدا بعد از انبیا باید شناخت که علماء
اسلام برین متفق اند و این حقیر در خواب بسعادت ملازمت خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین
مشرف گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس بلباس سفید بزرگانه متعاقب یکدیگر میروند
فقیر از شخصی پرسید که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبر صلعم فقیر از عقب ایشان دوان گشت
ایشان از دریا گذشت بر کوهی که بسیار بلند بود برآمدند و برابر هم ایستادند فقیر پیشتر رفته اول
بخدمت صدیق اکبر رض رسیده گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر رض در جواب فرمودند علیکم السلام
گفتم التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند و بعد از ان بهمین روش بخدمت حضرت فاروق رض اعظم رفتم و
سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز خواندند و باز بهمین طور بخدمت عثمان رض ذو النورین و
حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهم سلام گفته و جواب شنیده التماس فاتحه کردم ایشان
نیز در بارهٔ این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند بجهت یادگاری مامور شده ایم و فقیر را
با عنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب از بیداری بخت و سعادت مندی کونین
خود میداند که چنین عطیهٔ عظمی مشرف گشته الحمد لله علی ذلک

حضرت امیر المومنین حسن رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید نام حسن بن علی بن ابیطالب رضی الله عنهما و ایشان
امام دوم از ائمهٔ اثنا عشر اند ولادت ایشان بمدینهٔ منوره است در نیمهٔ رمضان سال سوم از
هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشان را بهدیه پیش رسول صلعم بر قطعهٔ حریر نوشته آورده

در شواهد النبوة است که مشهور آنست که وی را خاتون وی بزهر داده است بطلب یزید بن معاویه

گویند که ایشان شبیه ترین مردمان بودند رسول صلعم از سینه تا به فرق سر و مدت عمر شریف ایشان چهل و هشت سال بوده و مدت خلافت شش ماه و شهادت ایشان یازدهم ربیع الاول سال پنجاه هجری بوده مشهور آنست که ایشان را خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع است

امیر المومنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله و لقب شهید و سید و نام حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان امام سوم و ابوالائمه اند ولادت ایشان در مدینه بود روز سه شنبه چهارم شعبان سال چهارم از هجرت و گویند مدت حمل ایشان شش ماه بوده است و هیچ فرزندی شش ماهه نمانده است مگر ایشان و حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام و میان ولادت امیر المومنین حسن رضی الله عنه و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول صلعم ایشان را حسین نام نهاده اند و ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین و درخشنده رخسار ایشان راه می بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم کشتی میگرفتند رسول صلعم حسن را فرمودند که بگیر مر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خرد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل حسین را میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشوره وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری روداده آورده اند که روز شهادت امام حسین رضی الله عنه در بیت المقدس هیچ سنگی را نه برداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند در آن روز خون از آسمان باریده و قبر ایشان در کربلا است

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوالحسن و ابوبکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی و هو ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت ایشان بمدینه منوره بوده است در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهر بانو است دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود یا جاریه غزاله نام و مدت عمر شریف ایشان شصت و یک سال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه و شش سال و وفات ایشان در شب هیژدهم محرم

سال نود و چهار هجری یا نود و پنج هجری رو نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو میساختند لون مبارک
ایشان زرد میشد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشان را ازان پرسیدند
فرمودند میدانید که خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک به قبر حضرت امام حسن است رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است و لقب باقر و نام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی الله عنهم و ایشان
امام پنجم اند و لادت ایشان در مدینهٔ مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه به سه سال بود
روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود بنت امیر المومنین حسن
بن علی المرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلعم با ایشان سلام رسانیده اند چنانچه گویند جابر رضی الله عنه گفت
روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود که ای جابر شاید که تو بمانی تا آنوقت که ملاقات کنی با یکی از
فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی وی را نور و حکمت خواهد داد وی را از من
سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه
و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقول است که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال بود وفات
ایشان در سال یک صد و چهارده هجری بود و بقول یحیی بن معین در سال یکصد و هشرده و بقول مدائی
یک صد و هفده بود و قبر ایشان در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام و هو ابن محمد بن علی بن حسین
بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان فرده بنت القاسم
بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم و مادر امام فرده اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق
است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه از دو جانب است
یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والدهٔ خود
قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ایشان را از سلمان فارس ایشان را از صدیق اکبر رضی الله عنه
ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه در روز دوشنبه هفدهم
ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت

پنج سال بوده وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم رجب سال یکصد وچهل هشت هجری وقبر ایشان در بقیع است وآن گنبد بسیت که دران امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن نیز آسوده اند رضی اللہ عنہم ودر کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ روزے با مولی خویش نشسته بودند ومیگفتند بیائید تا بیعت کنیم و عهد گیریم که هرکه از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را شفاعت کند گفتند یا ابن رسول اللہ صلعم ترا به شفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمله خلایق است ایشان فرمودند که باین افعال خود شرم ندارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو الحسن است و ابو ابراهیم ولقب کاظم نام موسی وهو ابن جعفر الصادق رضی اللہ عنہما وایشان امام هفتم اند از ائمه اثنا عشر وولادت ایشان به ابوا بوده میان مکه ومدینه روز یکشنبه هفتم صفر در سال یکصد وبست وهفت هجری ومادر ایشان ام ولد بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی اللہ عنہ ویرا خریده بامام جعفر صادق او را داده بودند واز وے خیر اہل الارض امام موسی بن امام جعفر رضی اللہ عنہما متولد شدند مدت عمر شریف ایشان پنجاه وچهار سال وبقولی پنجاه وپنج سال بوده وفات ایشان روز جمعه ششم وبقولی هفتم و بقولے در نصف رجب سال یکصد وهشتاد وسه هجری در حبس هارون الرشید جزاه اللہ واقع شد وقبر ایشان در بغداد است در مقبره که مشهور است بمقبرهٔ قریش

امام موسی علی رضا رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت پدر واز امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ آرند که فرموده اند ویرا اعطا کردم کنیت خود ولقب رضاست ونام علی وهو ابن موسی بن جعفر رضی اللہ عنہم وایشان امام هشتم اند ولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال یکصد وپنجاه وسه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ به پنج سال وبقولے هشتم شوال وبقولے هفتم وبقولی ششم در سال مذکوره نیز وبعضے در سال یکصد وپنجاه وشش هجری بوده ومادر ایشان ام ولد بوده اند نکتم نام واردی

ونجمه وشمانه وام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید که فرمودند نجمه را
به موسی پسر خود بخش زود باشد پسرے بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام
رضا رضی الله عنهما روایت کنند که گفت چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها بر زمین نهاد و روے
بر آسمان کرد و لبهاے مبارک می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند و مدت عمر شریف
ایشان چهل و نه سال بوده و بقولے چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال است
وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان روز جمعه
بست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون جزاه الله
ایشان را طلب داشت و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند و خوشه انگور در دست داشت
ومیخورد چون ایشان را بدید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشان را بنشاند و
آن خوشه انگور را با ایشان داد و گفت یا ابن رسول الله ازین انگور خوبتر دیده ایشان
فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون گفت ازین انگور بخور امام رضا رضی الله عنه
فرمودند مرا معاف دار مامون مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر ما را متهم میداری و از دست امام
آن خوشه را بگرفت و بعضی را از ان انگور بخورد و دیگر بار انگور به رضا رضی الله عنه داد و ایشان
دو سه دانه بخوردند و بینداختند و برخاستند مامون گفت کجا میروی گفت بدانجا که فرمودے
وچینی بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمدند و بفرمودند تا در سراے ببندند و بر فراش خود
بخفتند و در انوقت امام محمد تقی رضی الله عنه فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در یک ساعت
نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشان را بسینه مبارک خود کشیده میان دو چشم
ایشان را بوسیدند و بر بستر خود بردند و ایشان نیز روے بروے پدر خود نهادند و با ایشان
سخنان پنهان گفتند و بهمانوقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبه قبر هارون الرشید است
به قبه که در سراے حمید بن القحطبة الطائی است و آن قریه امروز معموره کلانی است
وبمشهد اشتهار داد

حضرت امام محمد تقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوجعفر است ایشان را ابوجعفر ثانی نیز گفته اند و لقب تقی و جواد و نام محمد و ہو ابن علی بن موسی بن جعفر صادق رضی اللہ عنہ ایشان امام نہم اند ولادت ایشان بمدینہ بوده روز جمعہ دہم رجب در سال یکصد و نود و پنج ہجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانہ و ام ولد بوده و بعضے گویند که از اہل ماریہ قبطیہ است و مدت عمر شریف بست و پنج سال بوده وفات ایشان روز سه شنبہ ششم ذیحجہ سال دوصد و بست ہجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان در بغداد است در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی اللہ عنہ گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در بعضے از کوچہای بغداد با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون رفت گذر وے بر انجا افتاد ہمہ کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی اللہ عنہ بر جای ایستاده بودند چون مامون نزدیک رسید ایشان را دید و ایشان را خدای تعالی در دلہا قبولی عظیم داده بود اسپ خود را نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که اے امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتن آن راه بر تو کشاده گردانم و مرا جرمیہ نبود که از ترس بگریزم و حسن ظن تو آنست که بی جرمیہ آزار بہیچکس نرسانی مامون را کلام و صورت ایشان بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمودند رضا رضی اللہ عنہ پس ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد

حضرت امام محمد نقی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوالحسن است و ایشان را ابی الحسن ثالث گفتندی و لقب ہادی و زکی و عسکری و نقی مشہور اند و نام علی ابن محمد بن موسی بن جعفر صادق رضی اللہ عنہ و ایشان امام دہم اند ولادت ایشان در مدینہ بوده سیزدہم ماه رجب و بقولی روز عرفہ در سال دوصد و چہار ہجری و بقولے دوصد و سیزده و مادر ایشان ام ولد بوده شمانہ نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف ایشان چہل یا چہل و یک سال بوده است وفات ایشان در سر من رای که از نواحی بغداد و بسامره مشہور است روی داده روز دوشنبہ آخر ماه جمادی الاول و بقولی سیزدہم جمادی الآخر دوصد و پنجاه و چہار ہجری در زمان خلافت مستنصر باللہ واقع شده و قبر ایشان ہم در سرای ایشان است که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانہ بود و در وی خانہ مرغان بسیار که ہر کس بآنجا در آمدے

اختلاف آواز ہا شور آنخانہ سخن کسی را توانستی شنود و نہ کس سخن وی ہر وقت کہ ہادی رضی اللہ عنہ بآنخانہ در آمدے ہمہ مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی آواز و شور آغاز کردندے

امام حسن عسکری رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خاص و سراج و بعسکری مشہور اند و نام حسن و ہو بن علی بن محمد بن علی رضا رضی اللہ عنہ و ایشان امام یازدہم از ائمہ اثنا عشر ولادت ایشان بمدینہ بود در سال دو صد و سی و یک بقولی دو صد و سی و دو ہجری و مادر ایشان ام ولد بود سوسن نامے و بقول ہادی رضی اللہ عنہ ویرا حدیث نام نہادند و مدت عمر شریف ایشان بست و نہ سال و بقولی بست و ہشت سال بوده و وفات ایشان روز جمعہ ششم یا ہشتم ربیع الاول سال دو صد و شصت در سر من رأے اتفاق افتاد و قبر ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سر من رأی شخصی گفتہ کہ در زندان بودم از تنگی زندان و گرانی قید بزکی رضی اللہ عنہ شکایتی نوشتم و میخواستم کہ از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم و ننوشتم در جواب من نوشت کہ امروز نماز پیشین را در خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون آوردند نماز در خانہ خود گذاردم ناگاه دیدم کہ قاصدی آمد و برای من صد دینار آورد و ہمراہ آن کتابتی و دران نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار کہ آنچہ طلب کنی بآن خواہی رسید

حضرت امام محمد رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و ہو ابن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی اللہ عنہم و ایشان دوازدہم از ائمہ اثنا عشر بقول اہل سنت و جماعت ولادت ایشان در سر من رأے بوده است در بست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه و ہشت ہجری و مادر ایشان ام ولد بوده صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس و روایت کرده اند کہ چون ایشان متولد شدند بہ دو زانو در آمده انگشت سبابہ بجانب آسمان بر داشتند پس عطسہ زده گفتند الحمد للہ رب العالمین سال دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش کہ این را امامیہ تاریخ اختفاے ایشان میدانند و اہل سنت و جماعت ہمین را تاریخ وفات بشمارند و میگویند کہ امام مہدی آخر الزمان بعد ازین نزدیک بہ نزول حضرت عیسیٰ علیہ السلام متولد خواہند شد و مذہب اہل حق اہل سنت واللہ اعلم بالصواب بدانکہ اگرچہ کرامات و فضیلت و خوارق عادات ائمہ اثنا عشر رضی اللہ عنہم

زیاده ازان است که بقید تحریر در آید هر یک از ایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسله اکثر مشایخ کبار به بعضے از ایشان میرسد لیکن بجهت اختصار مجملی ازان مثبت گردانید و از ائمهٔ اثنا عشر رضی الله عنهم پس بزرگ و فرزندان خلف رسول الله صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت و کرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده تن نه دانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از اهل بیت بسیار بوده اند چه در طبقات ائمهٔ اثنا عشر وچه متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و ایشان سلمان بن اسلام میگفتند از کبار صحابه اند و پیغمبر صلعم در شان ایشان فرموده اند که سلمان رجل منا اهل البیت یعنی سلمان از اهل بیت ماست و انتساب ایشان در علم باطن بصدیق اکبر است رضی الله عنه وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سه هجرے و مدت عمر شریف ایشان بقولی یک هزار پانصد و بقولے سه صد و پنجاه و بقولے دو صد و پنجاه سال است و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

نام شریف ایشان اویس است از اهل نجد بوده اند قرن قبیله الیست که ایشان منسوب اند بدان آنحضرت رسول صلعم ایشان را بخیر التابعین ستایش فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر علیه السلام بوده اند لیکن از دو سبب ملازمت آنسرور صلعم میسر نشد یکے بسبب خدمت مادر پیری که داشتند و دیگر از کمال غلبه حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود و والده صرف مینمودند بجهت موافقت آنسرور صلعم که در جنگ دندان مبارک شهید شده بود چون معلوم نبود که کدام دندان شهید شده دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که خرقهٔ مرا باویس رسانیده بگوئید که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر در ایام خلافت با امیر المومنین علی رضی الله عنهما خرقهٔ مبارک را نزد اویس برده و درخواست دعا بجهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه ومضر

که در عرب هیچ قبیلهٔ آنقدر گوسفندان نداشت از امت پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوة چنین مسطور است که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که قبر کنند بسنگی رسیدند که قبری در ان کنده بودند و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در جامدان وی جامها یافتند که دست باف بنی آدم نبود و بیا ازان کفن ساخته دران قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المومنین علی رضی الله عنه آمد بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول سوم رجب سال بست و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بوده و امام عبد الله یافعی رحمه الله در روضة الریاحین هر دو قول را مذکور ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت ایشان ابو سعید است ایشان گوهر فروش بودند ازین جهت حسن لولوی نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المومنین عمر را با صد و سی کس از صحابه رضی الله دیده اند گویند مادر ایشان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنها نقل است که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک دیگر رسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود و دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود و ولادت ایشان در سال بست و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال و وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان در بصره که سابق آباد بودند و یک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکی از فقهای سبعه مدینه و در خانهٔ عمهٔ خویش حضرت عائشه صدیقه رضی تربیت یافته اند یحیی بن معاذ فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدیم و از ربانی مرویست که هیچ یکی را عالم تر از وی ندیدم و از عمر عبد العزیز رحمه الله منقول است که اگر عاملهٔ خلافت باختیار من می بود بقاسم می گذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحنیفه است ولقب امام اعظم ونام نعمان وهو بن ثابت وایشان از تابعین اند و
امام اول اند از ائمه اربعه وبا امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشتند وهفت کس را از صحابه کبار
دیده اند واز ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر بن عبدالله عبدالله بن
انس عبدالله بن ابی اوفی عبدالله بن حرث بن جزء زبیدی معقل بن یسار واثله بن اسقع
رضی الله عنهم واستاد علم فضیل وعیاض وابراهیم ادهم وبشر حافی وداود طائی بوده
رحمهم الله وصاحبین نیز شاگرد ایشان اند که امام ابویوسف وامام محمد باشند صاحب کشف المحجوب
در تعریف ایشان امام امامان ومقتدای سنیان شرف فقها وعز علما نوشته اند گویند هرگاه
بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد
وعلیک السلام یا امام المسلمین ویحیی بن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم
گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابوحنیفه فرموده که نزد علم ابوحنیفه و
خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگ ترین معجزات
پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن مجید مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهل
سال موافق آن مذهب حکم خواهند کرد وگویند که در آخر بار بطواف خانه کعبه رفتند شبی برپای ایستاده
نصف قرآن را بر یک پای ونصف دیگر را بر پای دیگر ختم نمودند وگفتند که ما عرفناک حق معرفتک
ولکن عبدناک حق عبادتک هاتفی آواز داد که ای ابوحنیفه شناختی مرا آنچه حق شناختن بود و
عبادت کردی مرا آنچه حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا وتابعان ترا آورده اند که رسول
صلعم آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را با بوحنیفه
خواهی رسانید وآن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در ایام طفولیت با امام اعظم
رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاردند
وتا سی سال نماز بامداد را بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه
در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله تعالی چهار سال گذشته بود
واز مادر متولد نه شدند ودر همان شب که حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم

رضی اللہ عنہ درسال ہشتاد ہجری و مدت عمر شریف ہفتاد سال بودہ و قبر ایشان متصل شہر بغداد کہنہ است

حضرت امام مالک رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوعبداللہ است و نام مالک و ہو بن انس بن مالک رضی اللہ عنہ و ایشان در جمیع علوم دینی امام دوم از ائمہ اربعہ و استاد امام شافعی اند رحمہم اللہ ولادت ایشان درسال نود و پنج و بقولے نود و چہار و بقولے نود و ہفت ہجری بودہ و وفات در ربیع الآخر سال یک صد و ہفتاد و نہ ہجری روے دادہ و قبر ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابوعبداللہ است و لقب شافعی و نام محمد و ہو ابن ادریس از قبیلہ قریش اند و نسب ایشان بہشت واسطہ از جانب پدر بعبدالمطلب بن ہاشم کہ جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن است و ہی بنت حمزہ بن القاسم بن یزید بن حسن بن علی ابن ابی طالب ایشان قرشی ہاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمہ اربعہ تا در مدینہ بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد ازانکہ بعراق آمدند با امام محمد بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفادہ نمودند ولادت ایشان بغزہ و بقولی در عسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاہ ہجری واقع شدہ و وفات روز جمعہ سلخ ماہ رجب سال دوصد و چہار روے دادہ و قبر ایشان در قرافۂ مصر است گویند در ہفت سالگی حفظ قرآن نمودند و در پانزدہ سالگی فتوی میدادند سفیان ثوری رحمہ اللہ فرمودند کہ اگر عقل شافعی و زن کردندی با عقل یک نیمہ خلق عقل او راجح آمدے

حضرت امام احمد حنبل رضی اللہ عنہ

کنیت ایشان ابومحمد یا ابوعبداللہ است و نام محمد و ہو بن محمد بن حنبل امام چہارم اند از ائمہ اربعہ و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان بہ بغداد است درسال یکصد و شصت و چہار ہجری و مدت عمر ہفتاد و نہ سال وفات ہم بہ بغداد وقت چاشت روز جمعہ دوازدہم ربیع الاول درسال دوصد و چہل و یک ہجری روے دادہ و قبر ایشان نیز در بغداد است گویند چون

در بغداد معتزله غلبه نمودند و امام را گنار شط تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس بسرای خلیفه
بردند و سرهنگی بر در سرای خلیفه بود گفت ای امام زنهار که مردانه باشی که وقتی من دزدی کردم
هزار چوبم زدند اقرار نه نمودم تا عاقبت رهائی یافتم منکه در باطل چنین صبر کردم تو که بر حقے
اولی تر باشی امام احمد فرمودند که این سخن باری بود مرا و ایشان را با وجود کبر سن بعقابین
کشیدند و هزار تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوئی نگفتند و دران میان تهبند از ایشان
کشاده شد و دستهای ایشان بسته شده بودند و دو دست از غیب پدید آمد معتزله
چون این برهان بدیدند رها کردند و هم ازان آزار برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست
اشاره میکردند و بزبان میگفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر اینچه حالت است فرمودند
وقتی با خطر است چه جای سوال است بدعا مدد کن که از حاضرانی که بربالین اند یکی ابلیس است
که دربرابر ایستاده و خاک او بار بر سر میزند و میگوید که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من
و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یک نفس مارا است جای خطر است نه جای امن و چون وفات
کردند جنازهٔ ایشان را برگرفتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا
مسلمان شدند و زنارهای انداختند و نعره میزدند و لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس اللہ سرہ

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین حضرت ابوحنیفه
کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشان را ستایش میفرمودند اول ایشان را قاضی القضاة
خواندند با وجود آنکه تقضا اشتغال داشتند هر روز دوصد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است
که در وقت رحلت میفرمودند که هر چه فتوی دادم برگشتم الا انچه موافق کتاب و سنت
رسول خدا است صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بست و هفتم رجب سال یک صد
و هشتاد و دو هجری و مدت عمر هفتاد و سال و قبر در بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سرہ

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسطه متوطن گشتند و در انجا
امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید

حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنہ و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف و ایشانرا صاحبین و امامین میگویند صاحب تصانیف معتبره بودند امام شافعی رحمه الله شاگرد ایشانند سلطان المشائخ در ملفوظ حضرت گنج شکر می‌نویسند که امام شافعی در رکاب امام محمد می‌رفتند و میگفتند که اگر بگویم قرآن بلغت محمد بن حسن نازل شده است روا است هر آئینه می‌توانم گفت بواسطه فصاحت وی وفات ایشان چهاردهم جمادی الآخری در سال یکصد و هشتاد و نه هجری بوده و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزله چهار عنصر دین اند و استقامت مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشان است و ذکر امامین تمام شد شروع در ذکر اولیای کبار کرد و اگرچه در نفحات الانس و کشف المحجوب و تذکرة الاولیا و دیگر کتب احوال ایشان بتفصیل مذکور است لیکن سلسله سلسله ظاهر نمی‌شد بنا بر آن این فقیر هر سلسله را جدا جدا بیان می‌نماید و بعضی از مشائخ متقدمین که سلسله ایشان مسموع نه شد در فصل علیحده ذکر خواهد نمود و انتساب مریدان بمشائخ بسه طریق ست یکی بخرقه دوم بمقالین سوم بصحبت و خدمت و تادب بآن و خرقه دو ست خرقه ارادت و آنرا جز یک شیخ روا نباشد و دوم خرقه تبرک و آن از مشائخ بسیار بجهت برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسله متبرکه علیه عالیه قادریه که منسوب است بحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر رض

واین سلسله علیه را بعد از انحضرت قادریه می‌نامند و بالاتر ایشان تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می‌خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ ست و نام پدر ایشان فیروز و بقولے فیروزان و بعضے گفته اند معروف ابن علی الکرخی و با والدین در دین ترسا بودند بر دست امام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه مسلمان شدند و در مذهب امام اعظم بوده اند و حضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال عنایت و محبت بوده و آنچه یافته اند از تربیت و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده و دربانے امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودے معروف نبودی و با داود طائی که در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید حبیب راعی ست صحبت داشته اند و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله عنهم نقل است که یک روز طهارت ایشان شکست

در حال تیمم کردند گفتند اینک دجله تیمم چرا میکنند فرمودند که تواند بود که تا آنجا برسم بے وضو بمیرم گویند بر در امام رضا رضی اللہ عنہ روزے مردم ازدحام کردند وپہلوے معروف قدس سرہ شکستند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتے کن گفتند بعد ازانکہ بمیرم پیراہن مرا الصدقہ دہ کہ میخواہم از دنیا بیرون روم برہنہ چنانکہ آمدہ بودم لاجرم در تجرید ہمتا نداشتند صاحب کشف المحجوب گفتہ اند کہ معروف مناقب وفضائل بسیار است واندر فنون علم مقتداے قوم بودہ است وحضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان سہ چیز بود یکے وفاے بخلاف دیگر ستایش بیجود دیگر عطاے بی سوال وفات ایشان دوم محرم سال دوصد ہجری بودہ وقبر در بغداد است بدعا کردن وزیارت بدانجا رونق مجرب است ہرکہ دعا کند مستجاب شود

حضرت شیخ سری بن المفلس السقطی قدس سرہ

کنیت ایشان ابوالحسن است ومرید حضرت شیخ معروف کرخی ومقتداے زمان وشیخ وقت وامام اہل تصرف ودر اصناف علم کامل بودہ اند ایشان فرمودند مرد آنست کہ درمیان بازار بحق مشغول باشد وخرید وفروخت نماید ویک لحظہ از اللہ تعالی غافل نباشد ونیز فرمودند قوی ترین قوتہا آنست کہ بر نفس خود غالب آئی وفرمودند ادب ترجمان دل است وفرمودند ہرکہ عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجز تر بود وفرمودند کہ ہیچ چیز است کہ قرار نگیرد در دل اگر دران چیز دیگر بود خوف خداے ورجا بخداے ودوستی بخداے وحیا از خداے والنس بخدای وفرمودہ اند کہ خلق آنست کہ خلق را نرنجانی وفرمودند کہ ہر روز چند بار در آئینہ می نگرم از بیم آنکہ مبادا از شومی گناہ رویم سیاہ شدہ باشد سید الطائفہ شیخ جنید فرمودند کہ ہیچکس را در عبادت کامل تر از سری سقطی ندیدم کہ نود وہشت سال بگذشت کہ پہلو بر زمین نہ نہاد مگر در بیماری مرگ وہم فرمودہ اند کہ وقت رحلت گفتم مرا وصیتی کن فرمود ای جنید مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خداے تعالی گفتم این سخن اگر پیشتر میگفتی با تو صحبت نمیداشتم وفات ایشان بامداد سہ شنبہ سوم ماہ رمضان سال دوصد وپنجاہ ہجری بودہ وقبر ورشونیزیہ بغداد است۔

حضرت شاه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابوالقاسم است و لقب سید الطائفه و طاؤس العلما و قواریری و زجاج و خزاز و قواریری و زجاج ازان گویند که پدر ایشان محمد بن جنید باشد آبگینه فروختی و والد سید الطائفه از نهاوند بوده اند و مولد و منشاء سید الطائفه به بغداد بوده مذهب سفیان ثوری داشتند مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشائخ کبار مطلع سعادات و انوار بحر حقائق و اسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت مقتدای زمان اوتاد جهان و از ائمه و سادات این قوم بوده اند و با حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشتند و رویم و ابوالحسن نوری و شبلی و خراز و غیره و مشائخ جمع سلسلها نسبت با ایشان درست کنند و منسوبان ایشان را جنیدیه خوانند و ازین جهت ایشان را سید الطائفه امام ائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت و هیچکس از مشائخ متقدمین و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه بودند و بنای طریقه ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل بیان کرده اند روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پیر باشد گفتند بلی برهان این ظاهر است جنید را درجه فوق درجه من است خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بی ادب نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی نیاید و شیخ ابوجعفر حداد گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید سی سال نماز خفتن گذارده بر پای با استادی و تا صبح الله گفتی پس هم بدان وضو نماز بامداد بگذاردی میفرمودند خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت و جنید درمیان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرموده اند که یکبار در دلم شده بود گفتم الٰهی و لم بازده ندائی شنیدم که یا جنید ما دل بدان ربوده ایم تا با ما بمانی تو باز میخواهی تا با غیر ما بمانی نقل است که یکی از بزرگان رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی درآورد رسول صلعم فرمودند بجنید ده گفت یا رسول الله تو حاضری فتوی بدیگری چون دهم فرمودند که چندانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات بود مرا با جنید مباهات است حضرت شیخ موقوف سماع و وجد هرگز نمی فرمودند و بظاهر و باطن به شرع شریف آراسته بودند نقل است که روزی سخن میگفتند مریدی نعره بزد و او را ازان منع کردند

وبر نجانیدند و فرمودند اگر بار دیگر نعره زنی ترا مهجور گردانم پس ایشان باز سر سخن شدند و آن
جوان خود را نگاه میداشت تا حال بجای رسید که طاقتش نماند هلاک شد چون رفته او را دیدند
در میان خلق خاکستر شده بود نقل است که در بغداد روزی دزدی را آویخته بودند دیدند و برفتند
و پای دزد را بوسیدند مردم ازین سوال کردند گفتند هزار رحمت بر وی باد که در کار خود مرد
بوده است و چنان آن کار را بکمال رسانید که سر در سر آن کار کرد نقل است که در مجلس حضرت
شیخ یکی برخاست و گفت دل کدام وقت خوش بود فرمودند آنوقت که او در دل بود و هم
حضرت شیخ جنید فرمودند که مرد ببصیرت مرد آید نه بصورت و هم فرموده اند که هر که
نشناخت خدا را هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز نتوان
یافت هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست که بار خویش بر خلق
ننهی و هر چه داری بدهی و فرمودند خلق چهار چیز است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت
شفقت آنست که بطوع ایشان دهی و آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان قدرت
آن ندارد و سخنی مگوئی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
با کسی که هر نیکوئی که با تو کرده باشد بر وی فراموش بود پرسیدند هیچ چیز هست فاضلتر
از گریستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بنده کیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد
بود پرسیدند مرادینی اے چگونه است فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بحق
پیوستی نقل است که فرمودند شبی به نماز مشغول بودم هر چند جهد کردم نفس من مراد در یک
سجده موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر توانستم کرد دل تنگ شدم خواستم از خانه بیرون آیم چون
در بگشادم جوانی دیدم خود را در گلیم پیچیده و بر در سرای سر در کشیده چون مرا بدید
گفت تا ازین زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئلم
جواب ده چگوئی در نفس که هرگز درد او را دوائی نگردد او گفتم آری چون مخالف
هوای خود کند درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای
نفس چندین بار از من همین جواب شنیدی اکنون از جنید بشنو برخاست و برفت
من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت وفات ایشان روز شنبه بست و هفتم رجب

سال دوصد و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ یافعی دوصد و نود و هفت نوشته و بقولے دوصد و نود و نه بوده و قول اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید تسبیح میگفتند و بانگشت عقد میگرفتند با چهار انگشت عقد بستند و انگشت سبحه را واگذاشتند و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست که آبے بچشم ایشان رساند هاتفے آواز داد که دست از دیدهٔ دوست ما بدار که چشمے که بنام ما بسته شود جز بلقاے ما نگشاید پس خواست که انگشت که عقد کرده بودند بگشاید آواز آمد که انگشتے که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما گشاده نگردد و چون جنازه برگرفتند کبوترے سفید بر جنازه نشست هر چند که آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد که خود را و مرا مرنجانید که چنگ من بمسمار عشق بر گوشهٔ این جنازه دوخته اند و امروز قالب جنید نصیب کروبیان اوست که اگر غوغاے شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا با ما پریدے و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولے دلف بن جحدر مرید خاص شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ میفرمودند که هر قومے را تاجے است و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولے اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است و در طبقات سلمی مذکور است که خراسانے الاصل بغدادی المولد والمنشا اند و بقولی مولد ایشان سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بست و هفتم ماه ذی حجه سال سه صد و سی چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هشت سال و قبر در بغداد است و بعضی نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر سال حضرت شیخ شبلی متصل الله گفتندی و کلمه لا اله الا الله بر زبان نیاوردندی بنا بر آن مشائخ وقت را در شان ایشان گمانها شد و عوام بطعن برخاستند اما از انجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچکس جرأت از سوال بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده

گفت ای پیر طریقت و حقیقت این معاملهٔ الفرما تا موجب هدایت جمعی گردد فرمودند این طائفه را لازم است که هر نفس را نفس آخر شمارند و باتفاق در نفس آخر مشغولی بلفظ الله افضل است از تلفظ بکلمهٔ لا اله الا الله چرا که تواند بود که در نفی و پیش از تلفظ لفظ الله نفس منقطع شود جوان گفت ارید اعلی من هذا یعنی وجهی ازین بهتر میخواهم فرمودند که لا زبرای نفی غیر است و من غیری نمی بینم ها تفی کنم جوان گفت ارید اعلی من هذا فرمودند که درین طریق متابعت صدیق اکبر کرده ام رضی الله عنه چنانچه گویند که رسول صلعم بجهت غزا سه مرتبه اصحاب را بدادن اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در هر مرتبه جمیع اموال خود را در راه حق داد و رسول صلعم در هر باری پرسیدند که چه گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبهٔ اول گفت اولاد من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی بندهای صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار و در مرتبهٔ دوم گفت گذاشتم برای ایشان سورهٔ واقعه را که بعد از مغرب بخوانند و در مرتبهٔ سوم گفت عمر رضی الله عنه اگر روزی بر ابو بکر سبقت توانم کرد امروز خواهد بود و در آن روز عمر مالدار بود و ابو بکر رضی الله عنه فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه تمام را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در آن روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند که لیف خرما پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله صلعم امروز جمیع ملائکه بمتابعت ابو بکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان دیدند که ابو بکر رضی الله عنه پیدا شد جامهٔ لیف خرما پوشیده بوریای کهنه و دستاری و پیراهنی که در برش بود بر سر برداشته می آید و در ایشان غیر ازین در بساط صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابو بکر برای عیال چه گذاشتی درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله جوان گفت ارید اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند ای جوان و جهای خوب گفتم اما همت تو بس عالی است بهتر ازین بگویم فرمود که اختیار این طریق بموجب امر الٰهی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون یعنی بگو ای محمد الله بس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده باشند جوان گفت حسبی حسبی یعنی بس است بس است بمن و نعره بزد و جان بداد

مدعیان از مشاهدهٔ این حال شبلی دعوی خون نمودند شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس نالید و مشتاق شد فریاد کرد خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از دعوی گذشتند و ایشانرا معذور داشتند نقل است که حضرت شیخ پرسیدند که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که وقتی گناه کسی را آمرزیده باشد هرگز کسی را بآن گناه عذاب نکند که گناه کسیست که من فلان دوست و بندهٔ خود را بیامرزیدم

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن اسد از بزرگان این طائفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الاخری سال چهار صد و بست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبرهٔ حضرت امام حنبل است رحمه الله

شیخ ابو الفرح طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوهٔ اولیاے زمان و زبدهٔ مشائخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرح طرسوسی اند و از بزرگان مشائخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش واقع شد

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و قدوهٔ عارفان و قبلهٔ سالکان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن و صحبت دار خضر علیه السلام و حنبلی المذهب و مرید شیخ ابو الحسن هنکاری و پیر خرقهٔ حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه از حضرت غوث الثقلین منقول است که در ابتدای حال با خدای تعالی عهد کرده بودم که نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چون چهل روز بگذشت شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود که نفس

از گرسنگی بالای طعام افتد گفتم واللہ از عمد می کہ با خدای خود بستم برنگردم ناگاه از باطن خود آوازی شنیدم کہ کسی بہ آواز بلند میگفت الجوع الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی بر من بگذشت آن آواز بشنیده گفت عبد القادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است اما روح برقرار خود است در مشاہدہ خداوند خود گفت بخانہ ما بیا و برفت من گفتم بیرون نخواہم رفت ناگاه ابو العباس خضر علیہ السلام درآمد گفت برخیز و پیش ابوسعید برو رفتم دیدم کہ ابوسعید بر در خانہ ایستاده انتظار من میکشید گفت ای شاہ عبد القادر آنچہ من ترا گفتم بس نبود کہ خضر را نیز بایستی گفت پس مرا بخانہ در آورد و طعامی کہ مہیا کرده بود لقمہ لقمہ در دہان من می نہاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقہ پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم بنای مدرسہ باب الازج کہ بحضرت غوث الثقلین است ایشان کرده اند و در حیات بحضرت غوث اعظم داده بودند چنانچہ قبر مبارک حضرت غوث اعظم در ہمان مدرسہ است وفات حضرت شیخ ابوسعید المخزومی در سنہ پانصد و سیزده ہجری واقع شد

حضرت شیخ حماد دباس قدس سرہ

کنیت ایشان ابو عبد اللہ است و نام حماد بن مسلم و دباس دوشاب فروش را گویند پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ از مشائخ کبار و عارف اسرار و مقتدای وقت و صاحب کرامات عالیہ بوده اند و با وجود آنکہ امی اند حق تعالی علم لدنی را بایشان کرامت فرموده بود و دوازده ہزار مرید کامل داشتند بہتر و مہتر ہمہ مرید شیخ عبد القادر جیلی اند رضی اللہ عنہ نقل است کہ روزی شیخ حماد میفرمودند مرا دوازده ہزار مرید است و ہر شب ایشانرا یاد میکنم و حاجات ایشانرا از خدای تعالی میخواہم و ہر کہ از ایشان بگناہی مبتلاست درخواست میکنم یا دران ماه توفیق توبہ دہد یا از جہان بیرون برد تا دیرے در گناه نماند حضرت شیخ عبد القادر رضی اللہ عنہ در انجا حاضر بوده گفتند اگر حق سبحانہ تعالی مرا منزلتی بدہد از و درخواست کنم کہ مریدان من تا قیام قیامت بی توبہ نمیرند و من بدین ضمان ایشان باشم شیخ حماد گفتند کہ حق سبحانہ تعالی مرا مشاہدہ نمود آنچہ او از خداوند خود خواست حق تعالے قبول کرد نقل است کہ حضرت غوث اعظم جوان بودند و در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند

روزی بادب تمام در مجلس شیخ نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند
این اعجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود هر آئینه مامور شود بآنکه بگوید
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آئینه آنرا بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد
در ماه رمضان پانصد و بست و پنج هجری واقع شده

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت ایشان بادشاه مشایخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت و محبوب ربانی ابو محمد است و نام سر لقب
آن پیر زمانه سرور عارفان یگانه شرف زهاد فخر عباد و قطب صمدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح
سنوسی جنبلی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی الجون بن عبد الله
محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی و حسینی ازان جهت گویند که پدر عبد الله
محض حسن مثنی ابن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله محض فاطمه بنت حسین
بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب
محی الدین است سبب ملقب آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اندر روز جمعه از بعضی سیاحات
به بغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر
جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من آی نزدیک او رفتم گفت مرا به نشان او را نشاندم جسد او
تازه شد و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از وی ترسیدم گفت مرا می شناسی گفتم نه
گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه دیدی مرا خدای تعالی بتو زنده گردانید انت
محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون
نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند یا محی الدین
و لقب آنحضرت در آسمان باز اشهب است چنانکه فرموده اند شعر انا بلبل الافراح املاء دوحها
وفی العلیاء باز اشهب ✤ و غوث الثقلین رض میگویند که تصرف آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه
آدمیان در مجلس آن غوث اعظم حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تائب می گشتند و افاده میگرفتند
جنیان نیز صف صف در مجالس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند و فائده ها حاصل می نمودند
و آنحضرت میفرمودند که مر انس را مشائخ است و مر جن را مشائخ است و مر ملک را و من شیخ کل ام شیخ ابو سعید

عبد الله بغدادی رحمه الله گفته اند که عاجزه داشتم فاطمه نام شانزده ساله بالای بام برآمد و بود
غائب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین رفتم و آن قضیه را گفتم فرمود امشب در خرابه کرخ
که محله ایست از بغداد برو و بر زمین دائره بکش و وقت کشیدن دائره بگوی بسم الله و علی نیت عبد القادر
و در آن بنشین چون شب تاریک شود طوائف جن بر تو خواهند گذشت بطور مختلفه هیچ خوف نکنی و
وقت سحر بادشاه ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگوئی شیخ عبد القادر مرا بر تو فرستاده است
و قضیه دختر باو بگوئی راوی گوید چنان کردم جنیان صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ
یکی نمیتوانست که نزدیک دائره آید تا آنکه بادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد
و مقابل دائره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا بر تو فرستاده است در حال
از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون دائره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غائب
شدن دختر باو گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن دیو را با دختر
حاضر کردند گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب
غوث ربودی گفت مرا خوش آمد و در دل جای کرد فرمود تا سر از گردن زنند دختر را بمن داد
گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ را ندیدم گفت ما چگونه مطیع او نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه
اقصای عالم نظر میکند از هیبت او همه در فرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطب میکند
او را متمکن میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را جهت آن گویند که اصل آن غوث آفاق
از ولایت جیل است و ولادت باسعادت آن نیز در انجا واقع شده و آن ملکی است
ورای طبرستان که آنرا جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضی گفته اند جیل موضعی است
بر کنار دجله یکروزه راه از بغداد بطرف واسط و نیز موضعی است جیل نام نزدیک مدائن
بحسب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت
باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بودند و قول ایشان
سند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند میتواند بود که آنحضرت درین موضع
چند روز اقامت نموده باشند چنانچه در برج عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلانست
و صاحب معجم البلدان آنحضرت را بموضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان است نسبت کرده

نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت غوث الثقلین بواسطه از روحانیت حضرت رسالت پناه محمدی صلعم است و پیر خرقهٔ آنحضرت شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوسعید اسامی که بالا به ترتیب مذکور شده نسبت خرقه بشیخ معروف کرخی رسیده بحضرت امام رضا رضی اللہ عنه میرسد و از انجا از آبای کرام حضرت گذشته به سید انام صلعم میرسد و پیر صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند رحمه اللہ و با خضر علیه السلام بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر مذهب امام شافعی و امام احمد حنبل رح میداوند شیخ بقا بن بطو گفته اند روزے حضرت غوث اعظم بزیارت قبر امام احمد حنبل رح رفتند پس دیدم که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را در کنار گرفت و گفت ای شیخ عبدالقادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت کنیت والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ آنحضرت ام الخیر و لقب و نام آمنة الجبار فاطمه بنت شیخ عبداللہ صومعی است که از کبار مشائخ گیلان و مقتدای اولیای زمان و مستجاب الدعوات بوده اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی نوشته اند که شیخ عبداللہ صومعی از روسای زهاد بوده و مراورا احوال عالی و کرامات ظاهر بوده و قتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالے از برای وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدای تعالی چنان کردی و هر چیز که پیش از وقوع آن خبر کردی چنان واقع شدی و والدهٔ ما جدهٔ حضرت غوث الثقلین را بهرهٔ وافر بود از خیر و صلاح شیخ عبدالرزاق ولد حضرت غوث اعظم فرموده اند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف پدر برحم لطیف مادر حلول نمودند والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ الیشان در سن شصت سالگی که زمان یاس است بوده اند و این کرامات آنحضرت است و والدهٔ آنحضرت از کبار نساء عارفات صالحات و صالحات و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت باسعادت غوث اعظم در گیلان اول شب ماه رمضان سال چهارصد و هفتاد و بقولی هفتاد و یک هجری بوده و والدهٔ آنحضرت فرموده اند که چون فرزندم عبدالقادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز لبستان نگرفتی و شیر نخوردی روزی یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند گفتم فرزندم امروز شیر نخورده است آخر معلوم شد که آنروز از ماه رمضان بوده است و آنحضرت فرموده اند که در اوائل جوانی چون چشم من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبدالقادر ترا به

خواب نیافریدم و چون بمکتب میرسیدم آواز ملائکه می شنیدم که می گفتند برخیزید و جای دهید ولی
خدای را و آنحضرت هژده ساله بودند که از جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت
به بغداد رسیده به تحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرأت قرآن بعد ازین بفقه و حدیث و دیگر علوم
دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فائق شدند و از همه ممتاز گشتند و در همین سفر اول
شصت کس از قطاع الطریق بر دست آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد
و بیست و یک بفرموده پیغمبر صلعم و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن
آنحضرت انداختند بر منبر بر آمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم میفرمودند
وقت وعظ می فرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیائید و بشنوید سخن مرا از من چیزی بیاموزید
که نائب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین مجلس خلعتها عطا میشود حق تعالی بر دل من
تجلی میکند و قریب هفتاد هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هرگاه مجلس می شد از اثر آن کلام حقیقت انتظام وجد و ذوق
و دو سه کس می مردند و شیخ ابوسعید قیلوی رحمه الله گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر بارها
پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات الله علیهم و ملائکه و اجنه را صف صف مشاهده میکردم
کتاب غنیة الطالبین و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر کشاده پیشانی گندم گون
پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس بطریق علماء می پوشیدند گاهی طیلسان
و گاهی جامه در میکردند که قیمت یک گز آن بیک دینار بودند یک حبه زیاده وقتی فرمودند
که نمی پوشم تا نمی پوشانند و نمیخورم تا نمی خورانند و نمیگویم تا نمی گویانید و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران مجلس قسمت میفرمودند
روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت آنحضرت آمد و ده بدره زر پیش نهاد فرمودند
حاجت نیست الحاح بسیار نمود آنحضرت یک بدره بدست راست و یکی را بدست چپ
برداشته باهم بفشلیدند از آن خون روان شد فرمودند ای ابوالمظفر از خدای شرم نداری
که خونهای مردم میخوری و برخود گرد میکنی و بدان با من برابر می شوی در حال خلیفه

بیهوش شد فرمودند بعزت معبود اگر حرمت اتصال و به پیغمبر صلعم نبودی میگذاشتم که آن خون تا خانه او برفتی وحضرت غوث اعظم هرگز بخانه هیچ یکی از خلفا و صاحب حشمتی نه رفته اند وبر بساط آنها نه نشسته اند و بجهت الشان تعظیم نفر مودند و چون خلیفه بخانه آنحضرت آمدی اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نبا شد و در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند و خلیفه دست می بوسید و بآداب می نشست و می گفت هرچه شیخ فرمایند بسر وچشم باد چون رقم می نوشتند باین طریق که عبد القادر ترا چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او مر ترا سود مند و بر تو حجت چون رقم بر خلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر گذاشتی گویند که هیچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر از آنحضرت نبوده چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیز ترے نیست و هیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست مبارک شفا می یافت نقل است که دزدی بخانه آنحضرت در آمد نابینا شد و هیچ نتوانست برد درین اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله یکی از ابدال فوت شده هر که حکم فرمائید بجای او نصب کرده شود فرمودند که در خانه ما شخصی لشکستگی افتاده است بر دوار ابیرون آر و بجای آن ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از آن خانه بپیش آن یگانهٔ عصر آورد و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردیده بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن بقعهٔ شریف بغیر از معرفت و محبت الهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت آن شخص که بدزدی این متاع آمده بود ازین بود که آنحضرت او را بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فائز گردانید گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود هر کرا میخواستند عزل نموده بجای او دیگری را نصب میفرمودند چنانچه یکی از ابدال وفات یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده مومی برو دت او را گرفته محمد نام گذاشتند و طاق مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آن جماعه نمودند و روزی یکی از مردان غیب در هوا میرفت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی نیست حضرت غوث اعظم دریافته حال او را از و سلب نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد

وبالتماس شیخ علی هیتی از تقصیر او در گذشتند توبه کرد باز در هوا پرواز نموده برفت وطریقهٔ آنحضرت تمام شرع بوده واگر کسی را میدیدند که برخلاف شرع شریف عمل میکند حال اورا سلب میکردند ویفرمودند که ای مردم اگر ادب شریعت نمی بود هر آئینه خبر میکردم شمار انچه میخورید وذخیره میکنید شما پیش من همچو شیشه ایدمی بینیم انچه در ظاهر وباطن شماست یکی از اکابر بخضر علیه السلام در باب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نه رسانید مگر آنکه شیخ را مقامی برتر از ان داد وکاس محبت خود بخشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر وگوارا تر ازان داد وعطا فرمود وگفت شیخ عبدالقادر فرد احبابست وغوث وقطب اولیای زمان خویش وگویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند عام مشایخ قریب پنجاه تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود وشیخ بقای بن بطو وشیخ ابو سعید قیلوی وشیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی وشیخ جاگیر وقضیب البان موصلی وشیخ ابو المسعود وشیخ غراز بطائحی وشیخ منصور بطائحی وشیخ حماد بن مسلم دباس وخواجه یوسف بن ایوب همدانی که میر سلسلهٔ خواجگان نقشبند اند وشیخ عقیل بن منبجی وشیخ ابو بغراد مغربی وشیخ عدی بن مسافر وشیخ علی بن وهب سنجاری وشیخ موسی بن ماهین زولی وشیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی وشیخ عبدالرحمن طفسونجی وشیخ علی مطرباو وشیخ ماجد کردی وشیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری وشیخ ابو عمرو عثمان بن مرزوق وشیخ سوید سنجاری وشیخ حیات ابن قیس حرانی وشیخ مرسلان دمشقی وشیخ عبدالکریم الاکبر العمر وشیخ ابو العباس الجوسقی الصرصری وشیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار وشیخ مکارم اکبری وشیخ صدقه بغدادی وشیخ یحیی وودری امرتش وشیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبدالله بن علی جوینی وشیخ ابو عبدالله وشیخ ابو بکر الحمامی المزین وشیخ جمیل وشیخ ابو محمد عبدالحق حریمی وشیخ ابو عمر الکمامی وشیخ ابو حفص عمر بن ابی النصر الغزال وشیخ مظفر الحمال محمد بن درمانی القزوینی وشیخ ابو العباس احمد یمانی وشیخ ابو العباس احمد بن العربی وشیخ ابو عبدالله محمد المعروف الخاص وشیخ ابو عمرو عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند سیاره وشیخ سلطان بن احمد المزین وشیخ ابو بکر بن عبدالحمید شیبانی وشیخ ابو العباس احمد بن الاستاذ وشیخ ابو محمد بن عیسی المعروف بالکوسنج

وشیخ مبارک بن علی الحلی وشیخ ابوالبرکات بن معدان العراقی وشیخ عبدالقادر بن حسن
بغدادی وشیخ ابوالسعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ ابوعبدالله محمد الاوانی وشیخ ابو یعلی
وشیخ شهاب الدین سهروردی وشیخ ابوالقاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابوالمناکر محمود
بن عثمان البقال وشیخ عباد البواب وشیخ عبدالرحیم قنادی مغربی وشیخ ابوعمرو
وعثمان بن مرزوق وشیخ مکارم نهر خالصی وشیخ خلیفه بن موسی نهرملکی وشیخ ابوالحسن جوسقی
وشیخ عبدالله قریشی وشیخ ابوالبرکات بن صخر اموی وشیخ ابوالحق ابراهیم بن علی اغلب
وشیخ غوث رضی الله عنهم اجمعین وغیر ایشان نیز جمعے از مشائخ کبار درانجا بودند وآنحضرت
بالاے منبر سخن میگفت ودراثناے سخن فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله شیخ علی هیتی
بر منبر برآمده وقدم مبارک آنحضرت راگرفته برگردن نهاد وبزیر دامن آنحضرت درآمد و
سائر اولیا گردنها در پیش داشتند شیخ ابوسعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبدالقادر
فرمود که قدمے هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه وتعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد ورسول
صلعم بدست طائفه از ملائکه مقربین بحضر اولیای متقدمین ومتاخرین که درانجا حاضر بودند احیا
باجساد خود واموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند وملائکه ورجال الغیب مجلس
آنحضرت را درمیان گرفته بودند وصفها در هوا ایستاده وبر روے زمین هیچ ولی نماند
مگر که گردن خود را پست کرد وگویند که یک کس از عجم تواضع نکرد حالی فیه اسلب نمودند
وظاهر است که این قسم دعوی از کمال عنایت بی نهایت اله وفرزندے وحمایت حضرت
رسالت پناه صلعم بود که همه اولیاء الله تواضع نمودند وفرمان ایشان را قبول کردند و
هیچ ولی بانتقام نه رسیده ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ○
ودر اوائل حال آن غوث اعظم بعضے از مشائخ گفته اند که این جوان عجمی را قدمی است که
برگردن جمیع اولیاء الله خواهد بود واز مشائخ کبار اکثری صد سال پیشتر نیز از احوال آنحضرت
خبر داده بودند چنانچه شیخ ابوبکر بن هرار الطایجی قدس الله سره که از کبار متقدمان مشائخ
عراق اند وصاحب کرامات ظاهره ومقامات فاخره بوده اند ودر خواب مرید حضرت
صدیق اکبر شده بیواسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله عنه گرفته وفرمودند که

از حق سبحانه و تعالی عهد گرفتم که هیچ کسی که در روضهٔ من در آید آتش آنرا نسوزد و قبر ایشان
در بطائح است و گوشت یا ماهی که از نزدیک قبر ایشان می برند هرگز پخته نمی شد می گفته اند که
اوتاد عراق هفت کس اند معروف کرخی و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی
و سهیل بن عبد الله تستری و شیخ عبد القادر جیلانی قدس اسرارهم از ایشان پرسیدند که شیخ عبد القادر
کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد خواهد بود ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد الشنبکی
که مرید شیخ ابو بکر بطائحی و از اعیان مشائخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات ارجمند بوده اند
و قبر ایشان در حدود بیه است که از دیه های بطائح است می فرمودند که شیخ عبد القادر
کسی است که اقتدا کرده شود با فعال او و اقوال او و حق تعالی جمع کثیری را به برکت
او بمرتبه های عالی رساند و مباهات کند روز قیامت با انتهای سابق و حضرت غوث الثقلین
میفرمودند که هر ولی بر قدم نبی میباشد و من بر قدم جد خود م صلعم و هر قدمی که جد من برداشت
من برانجا نهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست دران غیر نبی را و این اشارت بر کمال مرتبه
ولایت و متابعت و پیروی آنسرور است صلعم نقل است از شیخ شریف بن خضر حسن موصلی
که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده سال خدمت حضرت شیخ عبد القادر
رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که مگس بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خوے بیرون
انداخته باشند جمیع مشائخ وقت را روے ارادت بآنحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشائخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه معین الدین چشتی
و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما بملازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت باطن
حاصل نموده اند نقل است که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبد القادر نام در بغداد
مشهور شده است فرمودند او در آسمان مشهور تر است از انکه در زمین از شیخ ابو نعرای
مغربی که از اجلهٔ مشائخ مغرب بوده اند بعضے از اصحاب گفتند به بغداد میرویم فرمودند
چون بانجا برسید زنهار که ترک ملازمت شیخ عبد القادر نه نمائید بخدا سوگند
که در تمام عجم مثل او آفریده نه شده و در عراق مثل او دیده نه شده و مشرق
زمین مباهات میکند با و بر مغرب و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیاے دیگر

و چون ایشان را به بینید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکنند گویند که آنحضرت فرموده اند
که بست و پنج سال در بیابانها بے لقدم تجرید در سیاحت بودم و چهل سال بوضوے عشا
نماز بامداد گذارده ام و پانزده سال بعد از ادائے نماز عشا بیک پاے ایستاده ختم قرآن
میکردم تا سحر شبے نفس من آرزوے خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعتے بخسپی
گفته او نشنیدم و همانجا بیکپا می ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتے پیش من
متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بر وی میزدم و قمع می شد وی فرمودند چهل چهل
روز روزه میداشتم در بیابان عراق یازده سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت
من آنرا برج عجمی میگویند نقل است از شیخ عبدالرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم
میفرموده اند که مرا بدست کاغذے داده شد بمقدار درازے انتهائے نظر دیدم که نام اصحاب
و مریدان من که تا قیام قیامت بنسبت خود بمن درست خواهند کرد در انجا ثبت نموده اند
و حکم شد که این همه را بتو بخشیدم نقل است که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت
او که قدم بر ندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکنند مریدان مرا با من بسوے بهشت
و آنحضرت فرموده اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در مغرب باشم و
برهنه شود عورت او را همراه آئینه بپوشم از مغرب در مشرق او را نقل است از شیخ
عمران که وقتے با آنحضرت عرض کردم که اگر شخصے خود را مرید حضرت بگویاند و دست بیعت
به شما نداده باشد و خرقه از شما نپوشیده باشد ما او را از اصحاب حضرت شماریم
یا نه فرمودند بلے هر که خود را بمن نسبت کند قبول کنند او را حضرت حق سبحانه و تعالی و بیامرزد
گناهان او را و او از جملهٔ اصحاب من است نقل است از شیخ عمر بزاز که آنحضرت می فرمودند
که نغز ید حسین بن منصور حلاج و کسے نبود در زمان او که دستگیری او کند اگر من مے بودم
دستگیری او میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد و مرکب او را تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد بر کسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام ایشان ابوحنیفه
و پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلعم و خوشا حال آن سعادتمندان و نیک بختانی
که باین سعادت عظمیٰ مشرف شده اند و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست

کرده اند امید که این فقیر نیز که از کمترین بندگان و نیازمندان این درگاه است بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل منسوبان آن درگاه والا جاه باشد نقل است که آنحضرت میفرموده اند هر مسلمانے که بر مدرسه من گذشته است یا روی مرا دیده است عذاب گور و قیامت ازو تخفیف کرده شود در آوردی گویند که مردے از همدان بر آنحضرت آمد و گفت پدر من وفات یافته است او را در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب میکنند بخدمت شیخ عبدالقادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتے بمدرسهٔ من گذشته است گفت آرے شیخ ساکت شدند روز دیگر آن مرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم بغایت خوش و خرم و خلعت سبزے در بر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتند و این خلعت ببرکت شیخ عبدالقادر بمن دادند بر تو باد که همیشه در خدمت حضرت شیخ باشی سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد و دولتمند آن گوش که آن آواز شنیده باشد و طالع مند شخصے که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه را با برکت تر در هیچ طائفه را سرفراز تر از خرقه و طائفه شیخ عبدالقادر ندیده ام و هیچ روزے را مبارک تر از ان روز که آن جمال را میدیدم ندیدم یکے از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در خاطر داشتم که پیش بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف گردم در خواب دیدم که حضرت عیسیٰ علیه السلام می فرمودند به بغداد برو و بر دست شیخ عبدالقادر اسلام آر که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق رح گفته اند شیخ عبدالقادر شیخ و امام ماست هر که درین زمان براه الٰهی میرود و حالے بر مقامے یا و میدهند پس شیخ عبدالقادر امام اوست و حق تعالےٰ عهد گرفته است از اولیاے وقت که امر او را قبول کنند و هر فیضی که از رسول صلعم باصحاب میرسید درین زمان از شیخ عبدالقادر باولیاے وقت میرسد و به مراتب جمیع اولیاء الله اطلاع دارد و هیچکس را بر مرتبه شیخ اطلاع نیست درین طریقه هیچ یکے را بجز خدا و رسولؐ بر دوستے نیست و آنحضرت میفرمودند که میخواستم در صحراها تنها باشم لیکن حق سبحانه و تعالیٰ نفع خلق را بمن بازبسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من توبه کرده نقل است از شیخ ابو محمد علی که گفته اند روزی در بغداد به زیارت حضرت شیخ عبدالقادر

رضی الله عنه در آمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم از آن جهت
دستوری خواستم مرا وصیت کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را در
دهن من انداختند و فرمودند که این را بمک و باز گرد همچنان کردم از بغداد تا مصر آب و
طعام احتیاج نه شد و قوت در زیادتی بود نقل است از شیخ ابو المظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی
بن هیتی بیمار شد و حضرت غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در آن موضع دو درخت خرما
خشک شده بود و از مدت چهار سال اصلا بار ور نمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت
وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گزاردند همان هفته هر دو درخت سبز
شدند و بار گرفتند نقل است که وقتی شخصی بخدمت آن قبلهٔ حاجات آمد و گفت که عورت من حامله است
مرا آرزوی پسر است فرمودند خواهد شد چون وضع حمل شد زن آن مرد دختر بزاد و آنرا
بر داشته بخدمت آنحضرت آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه در آئی و این را
به پیچ و به بین که چه میشود چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شد نقل است
از شیخ ابو السعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب و ماهتاب بر نمی آیند تا بر من
سلام نکنند و سال و ماه و هفته و روز بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان
مقدر شده خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبد الوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند که هیچ ماهی
از ماهها نبودی مگر که پیش از آن که نو شدی بیامدی پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی
و سختی مقدر شده بودی در صورت ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الاخری سال پانصد و شصت جمعی از مشائخ در صحبت
آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوبروی در آمد و گفت السلام علیک یا ولی الله
من ماه رجبم آمده ام تا ترا تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نه شده است
در آن ماه رجب هیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون یکشنبه سلخ رجب بود شخصی کریه المنظر آمد
و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است
در من موت و فنای خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
شعبان آمد هر چه مر جا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان چند روز بیمار شدند

روز دوشنبه بست ونهم رمضان جمعی از مشائخ پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و
شیخ نجیب الدین سهروردی وغیرهما شخصے با بها و وقار تمام درآمد و گفت السلام علیک یا ولی الله
من ماه رمضانم آمده ام که اعتذار کنم از آنچه بر تو مقدر شده بود و من وداع کنم ترا که این آخر اجتماع
نیست با تو پس بازگشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند در رمضان دیگر در
نیافتند وفات آنحضرت بعد از نماز عشا شب شنبه هشتم یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک
هجری روی داده و بعض یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور بوده اما
اصح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه
و نه روز است و بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس آنحضرت در هندوستان
یازدهم و بعضے هفدهم میکنند اما در بغداد هفدهم است و این فقیر عرس را شب نهم میکند
که صحیح ترین اقوال قول نهم است آورده اند روز وفات آنحضرت اکثر از مشائخ حاضر بودند
شیخ عبدالوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که علیک بتقوی الله وطاعته
یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای خدای تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را
ولا تخف احدا ولا ترج یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار وکل الحوائج الی الله اطلبها
و بسپار همه حاجتها را بحق تعالے و بطلب حاجتها را از و ولا تثق باحد سوی الله واعتماد مکن
بهیچکس مگر بخدائے خذ التوحید التوحید التوحید اجماع الکل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار برای
تاکید است که بر توحید اجتماع کل است و جمیع مشائخ و سادات این قوم را بر توحید
اتفاق است و بعد از آن با اولاد امجاد خود که در گرد آنحضرت نشسته بودند فرمودند برخیزید
و جاے دهید و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است و جای تنگ مدارید
بر ایشان و می فرمودند علیک علیه السلام ورحمة الله و یک شبانه روز این کلمات بسیار
می فرمودند انا لا ابالی بشیء ولا بملک الموت یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت
هم باک ندارم قبر آنحضرت در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ
ابوسعید مخزومی در حیات خود با آنحضرت داده بودند نیز او و تبرک حق سبحانه و تعالے چنانچه
آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود بعد از وفات در قبر نیز همان تصرف

داده است چنانچه امام عبداللہ یافعی رحمہ اللہ گفته اند کسے که صاحب حال باشد در بغداد داخل
شود وزیارت محبوب سبحانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی اللہ عنه نکند حال او سلب شود
نقل است از شیخ عبدالوهاب وشیخ عبدالرزاق رحمهما اللہ که روزے حضرت والد بزرگوار
در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر خوردن ترک دادند تا دیرے غائب بودند
بعد ازان فرمودند فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای لدنی که وسعت هر دری برابر بوسعت
آسمان وزمین است در روزے فرمودند که شرق وغرب وبحر وبر وجبل مرا تسلیم کردند وهیچ
ولی نماند که در آن وقت بمن تسلیم نکرد شیخ عمر بزار رحمه اللہ گفته اند که غوث اعظم رضی فرمودند
هر که در کربتے بمن استعانت کند دور گردانم آن کربت را ازو وهر که در شدتے بنام من
ندا کند خلاصی بخشم او را ازان شدت شیخ ابو عمرو صریفینی وشیخ ابو محمد عبدالحق گفته اند که
وقتی روز سه شنبه سوم ماه سفر در خدمت حضرت غوث الثقلین در مدرسه بودیم پس آنحضرت
برخاسته وضو کردند ودو رکعت نماز گزاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند با هیبت
برآورده یکے از نعلین چوبی که در پاے مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند وآن از
نظر غائب شد وبعد ازان نعلین دیگر در هوا انداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
وآنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که ازین معنی سوال کند بعد از بست وسه روز
قافله از بلاد عجم بیامد وگفتند ما را نذریست براے حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند
بستانید ایشان یک من حریر وجامها از خز ومقداری زر ونعلین آنحضرت را آورده نهادند
غوث اعظم فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه صفر
در راه بودیم ناگاه راهزنان بیرون آمدند وقافلهٔ ما را غارت کردند وبعضے را کشتند
وتمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند وقسمت میکردند ما گفتیم حضرت شیخ عبدالقادر
را درین وقت یاد آریم ودر حال براے حضرت شیخ نذر کردیم ودر همین اثنا دو نعرهٔ عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را در گرفت ودیدیم راهزنان سخت مضطرب وعاجز بر ما آمدند
گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از راهزنان بر ایشان تاختند ما را گفتند بیائید ومال
خود را گرد آورید وببینید بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم ودیدیم

که هر دو سردار ایشان مرده افتاده اند در این نعلین تاب ترنز دیک ایشانست پس ما الهامی مارا بابازداوند و گفتند این واقعه بزرگ است نقل است که شخصی بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا زوجه ایست که او را صرع می آید و جمیع افسون گران در کار او درمانده اند حضرت قطب ربانی فرمودند اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای جانس شیخ عبدالقادر مقیم است ببغداد و می فرماید که تو باز نیائی و اگر آمدی هلاک کنم راوی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر زوجه من هرگز مصروع نگشت امام عبدالله یافعی گویند که بعد از آن هیچکس در بغداد مصروع نشد وبعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را همراه آورد و گفت دل فرزند خود را تعلق بسیاری می بینم با آنحضرت و من از ذمه وی از حق خود بری گردانیدم از برای خدای تعالی آنحضرت او را قبول کردند و بمجاهده و ریاضت امر فرمودند بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد دید که نان جو میخورد و زرد و لاغر شده از کم خواری و بیداری از انجا پیش حضرت غوث اعظم رفت طبقی دید بر آن استخوانهای مرغی که آنحضرت تناول فرموده بودند نهاده عجوزه با آنحضرت گفت یا سیدای تو گوشت مرغ میخوری و پسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده فرمودند قومی باذن الذی یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد و بانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم با آن عجوزه گفتند وقتی که فرزند تو همچنین شود هرچه خواهد گو بخورد و باید دانست که مرتبه آن آفتاب شریعت و مقتدای طریقت محبوب سبحانی برتر از آنست که در تحریر و تقریر در آید و هر آنچه من فقیر عاجز در آید و آنچه در اینجا نوشته شده از هزار یکیست و از بسیار اندکی و بجهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن بس است که ایشان سردار طائفه اند که خدای تعالی آنها را دوست میدارد و چنانچه نقل است از شیخ جمال العارفین ابو محمد بن عبدالله بصری که وقت با خضر علیه السلام ملاقات نمودم گفتم حکایت عجیبی که ترا با اولیای حق گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگذشتم و آنجا جای آدمی و غیره نبود ناگاه دیدم مردی گلیم پیچیده خفته است در خاطر من گذشت که ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای ابو العباس برو و نفس خود را مشغول دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی یا نه آما بگو که من کیستم مناجات کردم یارب من

نقیب اولیاام واین راشناسم ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی ولیکن
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند واین ازان طائفه است که من ایشانرا دوست میدارم
آن مرد روی بمن کرد وگفت ای ابو العباس شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا
میخواهم گفتم چاره نیست گفت وفرک الله لضیبیک منه گفتم زیاده کن ودر حال از نظر من
غائب شد وهیچ ولی ممکن نبود که از نظر من غائب شود وازانجا پیش رفتم بر تودهٔ ریگی که
بغایت بلند بود وبالاے آن نورے دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی گلیمی نو
پیچیده خفته است بمشابه گلیم آن مرد خواستم که بپای میدار رسازم نداشنیدم که بادب
باش باآن کسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد گفت
الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور والحمد لله الذی آنستی واوحشنی عن خلقه بعد ازا
بمن گفت ابو العباس اگر پیش از منع بادب می بودی بهتر می بود گفتم بالله علیک
تو زوجهٔ آن مرد باشی گفت بلی ودر اینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی بجهت غسل
وتکفین او مرا اینجا آورده چون ازان فارغ شدم او را برداشتند وبسوی آسمان بردند
گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس دعا از تست گفتم چاره نیست گفت وفرک الله
نصیبک منه گفتم زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غائب شوم ودر حال نگاه کردم
او را ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل این طائفه احباب را سر قومی باشد
که رجوع ایشان بدو بود گفت آری گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله
عنه واو از افراد است ودرین باب این فقیر گفته بیت عاشق یار خویش جمله جهان
ای خوش آنکس که یار عاشق اوست ✣ وصاحب فتوحات میگوید که مفردان جماعتی اند
که از دائرهٔ قطب خارج اند وخضر علیه السلام از ایشان است ورسول ما صلعم
پیش از بعث از ایشان بودند واین احوال وکرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته
از هزار یکی واز بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ امام عبد الله
یافعی ودر نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه بیرون
از حد ونهایت است وخبر کرده اند مرا بزرگان ائمه که کرامات حضرت ایشان بتو افرا

نزدیک بتواتر رسیده وباتفاق ثابت شده که کراماتے که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشائخ ظاهر نشده واگرانچه از آنحضرت درایام حیات بظهور رسیده وانچه الحال نیز مشاهده نموده میشود جمع کنم کتاب کلانی میشد ازین جهت بهمین قدر اختصار نموده خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده ومیگردد در حقیقت معجزهٔ رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبدالرحمن جامی قدس سره فرموده اند بیت از ولی خارقی که مسموع است ٭ معجزهٔ آن نبی متبوع است ٭ اول شبے که این کمترین مریدان شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه خود را ببغداد یافت در گنبد مبارک آنحضرت وبطواف حضرت امام موسی کاظم وحضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول واز سعادت مندی خود باین شرف عظمی مشرف گشت ویقین این فقیر شد که تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ٥

حضرت غوث الثقلین را ده پسر است اول شیخ سیف الدین عبدالوهاب قدس الله سره

ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اند وعلوم ظاهری وباطنی از والد بزرگوار خود کسب نموده اند واز جمیع علوم بهرهٔ تمام داشتند وبعد از غوث اعظم در مدرسهٔ آنحضرت وعظ میفرمودند واز فیض صحبت ایشان خلق بهره مند میگشتند نقل است از شیخ عبدالوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم واز انواع علوم وفنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم واز والد بزرگوار اذن خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر برآمده انواع علوم ومواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرد وآب از دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمایند من فرود آمدم وحضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد وفغان برخاست من از نیمی پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی بخود ومن متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد ودو از ده بود ووفات شب بست وپنجم ماه شوال سال ششصد وسه هجری بوده وقبر ایشان در بغداد است وایشان نیز دو پسر بوده شیخ ابوالمنصور عبدالسلام وشیخ ابوالفتح سلیمان عالم وعامل وکامل بوده اند رحمهما الله ٥

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند و جمیع علوم را در خدمت والد مجد خود کسب نمودہ بعد ازان حضرت درس حدیث و فقہ و وعظ میفرمودند و کتاب جواہر الاسرار در علم صوفیہ کہ مشتمل بر حقائق و معارف است تصنیف ایشان است و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را بجہت ایشان تصنیف کردہ اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و ہفتاد و سہ ہجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز کسب علوم ظاہری و باطنی از والد بزرگوار خود نمودہ اند و بسیاری از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کردہ اند و ایشان جانب سنجار عزیمت نمودہ ہمانجا متوطن گشتند

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبد الرزاق قدس سرہ

کنیت ایشان عبد الرحمن و ابو الفرح است فرزند غوث اعظم اند و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نمودہ اند و مفتی عراق بودہ اند و ایشان را در علوم قدرت تمام بودہ و رسالہ جلاء الخاطر را کہ ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد و در آن نوشتہ اند کہ حضرت غوث اعظم میفرمودند کہ طامع خالی است

چون حروف طمع قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابو اسحق ابراہیم قدس اللہ سرہ

فرزند غوث اعظم اند قدوۂ اولیاء و اکمل اتقیا بودہ اند علوم ظاہر و باطن را از آنحضرت بر وجہ کمال کسب نمودہ و خلق بسیاری از فیض و صحبت ایشان بدرجۂ کمال رسیدہ اند تفکر و سکوت بر ایشان غالب بودہ و زہد و ورع را بمرتبۂ کمال داشتند و از حیاے پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند ولادت ایشان در سال پانصد و بست و ہشت ہجری وفات در ششم ماہ شوال سال ششصد و بست و سہ بودہ و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از ایشان منقول است کہ روزے والد من براے نماز جمعہ بیرون آمدند و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاہ دیدم کہ سہ بار خم براے

سلطان می برند و از ایشان بوے بدمی آید و سرہنگان ہمراہ اند حضرت غوث اعظم فرمودند
کہ بالستید آنہا الیستادند و دواب را بتعجیل می راندند آنحضرت فرمودند کہ بالستید در حال
ہمہ فریاد برآوردند و برجاے نماندند ہرچند آن سرہنگان میزدند و دواب از جای حرکت
نمی کردند در حال سرہنگان را قولنج گرفت و برزمین افتادند و می طپیدند پس ہمہ فریاد
برآوردند کہ ما توبہ کردیم فی الحال قولنج برطرف شد و خمر بسرکہ مبدل گشت آنحضرت بمسجد
رفتند و این خبر بہ سلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمدہ از جمیع محرمات توبہ کرد گویند کہ
روزے شیخ عبدالرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد خود در ہوا دیدہ بترسیدند
حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند مترس کہ تو نیز ازین جماعۂ ایشان اپنج پسر بودہ
شیخ ابو صالح نصر شیخ ابوالقاسم عبدالرحیم شیخ ابومحمد اسمعیل شیخ ابوالمحاسن فضل اللہ
و شیخ جمال اللہ کہ ایشان در صورت با غوث صمدانی بسیار مشابہ بودند و ہمگی در خدمت
عم بزرگوار خود شیخ عبدالوہاب کسب علوم صوری و معنوی نمودہ ہر یک کامل و مکمل گشتہ اند

حضرت شیخ ابوالفضل محمد قدس سرہ

ولد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاہر و باطن را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نمودند و
کامل گشتہ اند وفات ایشان در بغداد بست و پنجم ذیقعدہ سال ششصد ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو عبدالرحمن عبداللہ

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار
خود کردہ اند و محدث و فقیہ گشتہ اند وفات ایشان بست و ہفتم ماہ صفر سال پانصد
و ہشتاد و ہفت ہجری بودہ و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ
ابومحمد عبدالرحمن و شیخ ابومحمد عبدالقادر کہ کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است
جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبدالرزاق کسب نمودہ عالم و کامل
گشتہ بودند

حضرت شیخ ابوبکر یا یحییٰ رحمہ اللہ

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقہ و حدیث از والد بزرگوار خود نمودہ اند

و فاضل و کامل گشته اند ولادت ایشان در ششم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه محدث و عارف و کامل گشته بودند ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و به دمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب غره جمادی الاخری سال ششصد و سی و هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه ان غوث اعظم اگرچه مریدان آنحضرت زیاده از انند که در شمار آیند خصوصاً در ولایت هندوستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علیه اند و کافران نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر آنحضرت بفقرا بخش می کنند

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابوبکر بن هوارة و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله عنه پیوسته در خدمت حضرت غوث اعظم می بودند و فائده ها میگرفتند و قتیکه آنحضرت فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی که بالاے منبر رفت و قدم آنحضرت را بر گردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک در آمده باین سعادت مشرف شد ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی و برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر فرود آمده در پیش شیخ باادب ایستادند و جانب وی می نگریستند چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب دیدی گفت آرے غوث اعظم فرمودند من برای او باادب ایستاده بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت بعد ازان از شیخ علی پرسیدند از معنی انچه غوث اعظم فرمودند که من از برای آن باادب ایستاده بودم شیخ گفت انچه بخواب میدیدم آنحضرت به بیداری میدیدند حضرت غوث الثقلین

ایشانرا بسیار ستایش بیکردند و می فرمودند که هر کس از اولیاے الٰہی از عالم غیب شہادت داخل بغداد میشود او مہمان نیست و من مہمان شیخ علی بن ہیتی و چون شیخ از زیر آن که محل اقامت ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان خود می گفتند که غسل بکنید و خود نیز غسل میکرد و بانہا میگفتند که خبردار باشید و خاطرہای خود را نگاہدارید که پیش سلطان میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت میفرمودند برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراق اید شیخ میگفتند که پادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم و ہرگاه امان دہی امین میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لاخوف علیکم منقول است که روزے شیخ به نہر ملک میرفتند دیدند که میان اہل دو دیه بر سر مرده نزاع است ایشان بر سر آن ایستاده گفتند ای بندهٔ خداے آن مرد برخاست و چشم کشاده بشیخ گفت چنانچه حاضران شنیدند که فلان بن فلان مرا کشته و بیفتاد و بمرد و از کرامات شیخ علی ہیتی نقل کرده اند که اگر شیر روبروے شخصے بیاید و او نام ایشان را بگیرد او برگردد وفات ایشان در سال پانصد و شصت ہجری بوده و مدت عمر صد و بست سال و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفنی قدس سرہ

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته اند که بدایت کار من آن بود که شبے در صریفین روے در آسمان کرده به پشت افتاده بودم دیدم که در ہوا پنج کبوتر میگذرد یکے میگفت سبحان من عنده خزائن کل شیٔ و ما ننزله الا بقدر معلوم و دیگرے میگفت سبحان من اعطی کل شیٔ خلقه ثم ہدی و دیگرے میگفت سبحان من بعث الانبیاء حجة علی خلقه و فضل علیہم محمداً صلی اللہ علیه وسلم و دیگری میگفت کل ما فی الدنیا باطل الا ما کان اللہ و رسوله و دیگرے میگفت یا اہل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی الجزیل و یغفر الذنب العظیم ٭ چون آنرا شنیدم بیخود شدم و قتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و انچه در دنیا است از دل من رفته بود چون بامداد شد با خدای تعالیٰ عہد کردم که خود را تسلیم شخصی بکنم که مرا بخدای تعالیٰ رہنمائی کند روان شدم و نمی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدار با ہیبت

دو قارنیش آمد و گفت السّلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوی دادم که تو کیستی که نام مرا دانستی گفت من خضرم پیش شیخ عبد القادر بودم گفت یا ابا العباس نه دش مردی او در فقین عذبه رسیده و قبولی یافته و از بالای هفت آسمان ویرا ندا آمده که مرحبا یک عبدی با خدای خود عهد کرده است که خود را التسلیم تحفی کند سرو و برا پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبد القادر سید العارفین و قبلۀ الواقفین درین وقت ست پس لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او را من خود حاضر نه شدم مگر خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السّلام غائب شد پیش شیخ عبد القادر در آمدم گفت مرحبا ای عثمان زود باشد که خدای تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبد الغنی بن نقطه که مرتبه وی بلند تر باشد از اولیای بسیار و خدای تعالی بوی مفاخرت کند بر ملائکه بعد ازان طاقیه بر سر من نهاد خوشی و خنکی آن بدماغ من رسید و از دماغ بدل و ملکوت برمن کشف گشت شنیدم که عالم و آنچه در عالم است تسبیح حق سبحانه و تعالی میگویند باختلاف لغات نزدیک بود که عقل من زائل گردد و در دست حضرت شیخ پارۀ پنبه بود برمن زد عقل برقرار ماند بعد ازان چند ماه در خلوت نشانده و الله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نه شد پیش ازانکه من بگویم با من بگفت و مرا از چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد و میان خرقه پوشیدن من ازوی و خرقه پوشیدن ابن نقطه از من بیست و پنج سال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سرّه

از سادات حسنی و کبار مشائخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقه ارادت از حضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند وی فرمودند که شیخ عبد القادر نزدیکترین اهل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجهت طهارت میرفتند و ابریقی پر از آب بدست یکی از مریدان ایشان بود و ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را بر آن ابریق کشیدند فی الحال چنانکه بود درست شد و پر آب شد و ازان آب طهارت کردند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبد الله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیب

از ایشان بسیار ظاهر شده قاضی موصل را نسبت بایشان انکار تمام بود روزی دید که در یکی
از کوچه های موصل از مقابل وی می آیند باخود گفت این رامی باید گرفت و بحاکم سپرد
تا بسیاست برساند ناگاه دید که بصورت کردی برآمدند چون مقداری پیش آمد بصورت
اعرابی برآمدند چون نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند گفتند
ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست میکنی قاضی انکار خود توبه کرد و مرید شد
پیش حضرت غوث اعظم گفتند که قضیب البان نماز نمی گزارد فرمودند مگوئید که همیشه
سر او بر در خانه کعبه در سجود است وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد هجری بوده و
قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمه الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید محی الدین شاه
عبد القادر گیلانی رضی الله عنه دلیل بزرگی ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را
دریافته اند گویند چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس می فرمودند ایشان مرقع
خود را برای آنحضرت بر آن کرسی فرش میکردند وفات ایشان در سال پانصد و
و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفرح و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند همیشه در مجلس
غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی شیخ صدقه برباط حضرت غوث اعظم
در آمدند و آنحضرت بالای منبر رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نه فرمودند که چیزی
بخواند اما مردم را وجدی عظیم و حالتی قوی فرو گرفت شیخ صدقه باخود گفتند که غوث اعظم
چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی
بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است
و بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی اویند شیخ صدقه باخود گفتند کسیکه
از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید دیرا از چه توبه باید کرد و بشیخ چه حاجت دارد

آنحضرت روی بایشان کرده فرمودند یا ہذا وی توبہ میکند از آنکه دگیر در ہوا نرود و حاجت او ہمین آنست که او را محبت حق سبحانہ وتعالیٰ راه نمایم وفات ایشان در سال پانصد و ہفتاد و سہ ۵۷۳ ہجری بوده

حضرت شیخ بقای بن بطور رحمہ اللہ

صاحب کرامات ومقامات عالیه و در زہد و ورع کامل بوده اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند ودائم در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضر می بودند وفیض می ربودند ایشان گفته اند که روزی در مجلس غوث اعظم حضرت شیخ عبد القادر حاضر بودم در اثنای آنکه در پای اول منبر وعظ می فرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتے خاموش بوده بزمین فرود آمدند وبعد ازان بمنبر بالا رفتند و بر پایه دوم نشستند پس من مشاہده کردم که پایۂ اول کشاده شد چندانکه چشم کار میکرد و فرش از سندس اخضر انداختند و رسول صلعم با اصحاب بر آنجا نشستند و حضرت حق سبحانه وتعالیٰ بر دل شیخ عبد القادر تجلی کرد چنانچه شیخ میل کردند که بیفتند رسول صلعم ایشانرا گرفتند ونگاه داشتند بعد ازان خورد ولاغر شدند چون گنجشکے بعد ازان ببالیدند و بزرگ شدند بر صورتی ہائل سہمگین بعد ازان آن ہمه از من پوشیده شد حاضران از شیخ بقا کیفیت رویت آنحضرت رسول صلعم واصحاب را پرسیدند گفتند خدای ایشانرا تائید کرده است بقوتی که ارواح مطہرۂ ایشان بشکل متشکل بصور اجساد وصفات اعیان و می بینند ایشان را کسانیکه خدای تعالیٰ آنہا را قوت رویت آن ارواح در صور اجساد وصفات اعیان داده است وبعد ازان از سبب میل کردن وخرد شدن وبزرگ شدن حضرت شیخ پرسید گفتند تجلی اول بصفتے بود که بشر را قوت آن نیست مگر بتائید نبوی ولہذا نزدیک بود که شیخ بیفتد اگر رسول صلعم ایشان را نمی گرفتند وتجلی ثانی بصفت جلال بود ازین جہت بود ازین جہت بود که شیخ بگداختند وخرد شدند وتجلی ثالث بصفت جمال بود ازین جہت بود که شیخ ببالیدند وبزرگ شدند ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم وفات ایشان قریب بسال پانصد وپنجاه وسه ہجری بوده وقبر در باب نوس که از دیہہ نہرملک است واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القائد قدس سرہ

از اکمل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاہ عبدالقادر جیلانی اند کرامات ومقامات عالیہ واز بزرگان صوفیہ بودہ اند در فتوحات مکی مذکور است کہ غوث اعظم رضی اللہ عنہ ایشان را سعر بہ الحضرت می گفتند وسیفر مودند کہ محمد بن قائد از سفراست ابن قائد فرمودہ اند کہ ہمہ چیز را بازپس گذاشتہ ام ور دی بحضرت آوردم ناگاہ پیش روی خود نشان پاے خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا کہ اعتقاد داشتم کہ ہیچکس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسکین یافت

حضرت شیخ ابوالسعود بن الشبل قدس سرہ

از کبار مشائخ و مقتدای زمان وصاحب کرامات جلیہ ومقامات علیہ بودہ اند ومرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی اند رضی اللہ عنہ در فصوص مذکور است کہ شیخ ابوالسعود با مریدان خود گفت کہ پانزدہ سال است کہ خدائی تعالی مرا در مملکت تصرف دادہ است اما من تصرف نکردم ابن قائد روزی از وی پرسید نذکہ چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانہ گذاشتہ ام چنانکہ خواہد تصرف کند

حضرت شیخ ابوعمرو قرشی قدس سرہ

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامہ است حنبلی المذہب بودہ اند مرید وشاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی سید عبدالقادر جیلانی رضی اللہ عنہ واز کبار مشائخ مصر وصاحب خوارق وجامع علوم ظاہر و باطن بودند سالی رود نیل طغیان نمود اہل مصر بخدمت ایشان رفتہ کمی آب التماس کردند شیخ بر کنار رود نیل آمدہ از آب آن طہارت نمودند فی الحال آب کم شد ودر سال دیگر کمی کردہ باز بخدمت ایشان آمدہ خواہش زیادتی آب نمودند شیخ آنجا رفتہ بآب ابریقی کہ ہمراہ داشتند وضو ساختند در حال آب زیادہ شد وببرکت ایشان زراعتہا بد عا شد وفات شیخ در سال پانصد وشصت وچہار ہجری بودہ ومدت عمر زیادہ بر ہشتاد سال وقبر در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمۃ اللہ

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمۃ اللہ

نام ایشان عبداللہ بن محمد بن احمد بن قدامۃ الحنبلی است صاحب تصانیف ومقامات ارجمند

و جامع علوم ظاهر و باطن مرید و شاگرد بادشاه مشائخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه وفات ایشان در سال ششصد و بست ه بوده

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سره

مرید شیخ عبد الله البطائحی اند و شیخ عبد الله مرید حضرت غوث الثقلین اند در بهجة الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی بودند بیت روی خوش خوی نکو
چون دو دست سید ارد خدای با حزم کسی کو را بود خوی خوش و روی نکو؛ وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ ابو مدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو الغبرای مغربی و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشائخ زمین مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده اند روزی شیخ ابو مدین در بعضی از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب ایشان پرسیدند که سبب این چه بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در بغداد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعد از آن بعضی از اصحاب اعظم در بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت آن را فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره

نام ایشان محمد و هو ابن علی بن عربی است و نسبت خرقهٔ ایشان بیک واسطه بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الهاشمی است و بعضی گفته اند که بی واسطه مرید حضرت غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقه بحضرت خضر علیه السلام میرسد بیک واسطه و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بی واسطه و در اصطلاحات کاشی نوشته اند که شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کرده اند که خرقهٔ تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد الله بن جامع پوشیدم و او از خضر علیه السلام و در نفحات الانس مذکور است که تصانیف شیخ از پانصد زیاده است گفته اند که شیخ محی الدین را

باحضرت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ ارواحہما اتفاق ملاقات واجتماع افتادہ ہریک از ایشان در دیگری نظر کردہ بے آنکہ درمیان کلامی واقع شود ازیکدیگر مفارقت نمودند ایشان را از حال شیخ شہاب الدین سہروردی پرسیدند فرمودند کہ وی دریای حقائق است ولادت ایشان در مرسیہ از بلاد اندلس شب دوشنبہ ہفدہم رمضان سال پانصد و شصت ہجری وفات در شب جمعہ بست و دوم ربیع الآخر سال ششصد و سی وہشت در دمشق بودہ وقبر ایشان در جبل قاسیون است کہ الحال بصالحیہ شہرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو المعالی است وبہترین مریدان شیخ محی الدین عربی اند مولانا قطب الدین علامہ در حدیث شاگرد ایشان است ومرتبہ تصوف وتشریع ہر دو بدرجۂ کمال داشتند ومیان مولانا جلال الدین رومی و ایشان اختصاص وصحبت ومحبت بسیار بودہ و مولانا جلال الدین پیشتر از ایشان وفات نمودہ اند وصیت نماز خود بایشان کردہ اند

حضرت امام عبد اللہ یافعی بن سعد یافعی قدس اللہ سرہ

کنیت ایشان ابو السعادات است ولقب عفیف الدین اصل ایشان از یمن است وہمیشہ در حرمین شریفین بودہ اند شافعی مذہب وصاحب خوارق وتصانیف وجامع علوم ظاہر وباطن واز کبار مشائخ وقت بودہ اند نسبت ارادت ایشان بچند واسطہ بحضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد ودر اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی وتکملہ روضۃ الریاحین ونشر المحاسن احوال وخوارق حضرت غوث الثقلین را نوشتہ اند وکمال اخلاص واعتقاد وارادت بخدمت آنحضرت داشتہ اند وفات ایشان در شب یکشنبہ بست ویکم جمادی الاخری سال ہفتصد وشصت ہجری بودہ وقبر ایشان در مزار معلی بمکۂ معظمہ در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سرہ

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بہفت واسطہ بحضرت غوث آفاق سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ میرسد باین طریق کہ والد بزرگوار ایشان

که شیخ محمد بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین
عبدالوهاب بن سید السادات سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب کرامات و
خوارق عالیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از بغداد و خراسان و از انجا به ملتان
تشریف آورده متوطن گشتند و سیاحت اکثر معمورهٔ عالم را بقدم تجرید پیموده بوده قبر
ایشان در اوچه است و شیخ عبدالقادر ثانی از اکمل مشائخ هندوستان بوده اند و جمع
کثیری از کفار و عصات بر دست ایشان بشرف اسلام و توبه مشرف شدند شیخ عبدالحق
دهلوی قادری در اخبار الاخیار نوشته اند که شیخ عبدالقادر در ولایت وارث حقیقی حضرت
غوث الثقلین بودند وفات ایشان هفدهم ربیع الاول سال نه صد و چهل هجری بوده
و مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ زمان شیخ
عبدالرزاق که عارف و کامل بوده اند و وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر سال
نه صد و چهل و دو هجری بوده و دوم سید زین العابدین که در حضور والد ماجد خود از عالم
رفته بودند و از سید زین العابدین پسری ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال است
و شیخ عبدالرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر بزرگوار خود بودند و ایشان
را پسری بود شیخ جمال الدین ابوالحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان
بر سجاده نشستند وفات شیخ جمال الدین بست و نهم ذیقعده سال نه صد و هفتاد و
هشت هجری روی داده

حضرت شیخ عبدالله بهی قدس سره

نام پدر ایشان سید عمر بن سید حسن حلبی است و به دوازده واسطه نسبت ایشان بحضرت
غوث الثقلین سید محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه میرسد و خرقه را دست بدست
از پدران خود پوشیده اند پانزده ساله بودند که بطلب الهی از بغداد برآمده بهندوستان
آمدند و اکثر مشائخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری و باطنی بکمال رسیده اند
و در موضع بهه که از توابع دهلی است سکونت ورزیده اند و جمع کثیری ایشان گشتند گویند
که همیشه باوضو و مستغرق مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان بظهور رسیده چنانچه گویند

هرگاه دزدی میخواسته در خانهٔ ایشان در آید اورا بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه در آن وسیعه که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا در آید وفات ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول سال سی و هفت هجری بوده و مدت عمر از صد سال زیاده بود و قبر در موضع تهه است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سانید نه است از اولاد حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنه و حضرت میان میر پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند و فضیلت ظاهری و باطنی بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور ایشان سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادر زاده ایشان که از خویشان حضرت شیخ نوشیا بنده آورده بود در شهر سوستان سال نهصد و پنجاه و هفت هجری واقع شده و والدین و همشیرهٔ ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند چنانچه از والده ماجده خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان من تولد شده والده از کشف دریافته که این پسر عارف نخواهد شد مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل و تارک و دریاد تو همیشه مستغرق باشد هاتفی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی موصوف باین صفات عطا خواهد فرمود بعد از آن ایشان متولد شدند و خواهر ایشان نیز که درین ایام در قید حیات اند و صاحب حال و استغراق عظیم تولد نموده اند حضرت ایشان زیاده از شصت سال در بلدهٔ فاخره لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عوام روی ارادت بایشان داشتند و در سلسلهٔ علیه قادریه بودند مرید شیخ خضر اند که در تفرید و تجرید و ترک یگانه و باصل از سوستان بوده اند و کشف عالم ملکوت را پیش والده ماجده معظمهٔ خود حاصل کرده بودند و اویسی نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث اعظم را بے وضو بر زبان نیاوردند در ترک و تجرید و فقر و فنا توکل و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز داشته روز و شب مستغرق می بودند و می فرمودند صوفی آن بود که نبود یکی از وزرا الخدمت

ایشان عرض کرد که اگر حضرت شیخ زادتی خوش شود مراد در دل یاد آورند و دعا کنند فرمودند خاک باد
بر آنوقت که غیر او در دل بگذرد و همیشه طریق ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز از ایشان
سخنی که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشد و در طریقت جنید وقت خود بودند و مرید کم میگرفتند و هر کسی
را مرید کردند بمراد رسانیدند و خلق بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان بر نیامده
می فرمودند یاران ما را الطلب بسیار و فتوح از ابنای ملوک قبول نمی کردند سخنان ایشان همه
نصیحت و وعظ بود و اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند و می فرمودند
تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه اگر یکموی جنب تر نشده باشد جنابت باقیست
همچنین اگر خطره از خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ٭ ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن ٭
و این طریقه خاصهٔ ایشان است که از نماز فجر با مریدان خود از شهر بیرون بجانب صحرا و باغات
میرفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید همه یکجا شده نماز بجماعت
میگذاردند و باز متفرق میشدند و شب بحجرهٔ خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان می ماندند
و اکثر تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند که روزی حضرت
ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند
و مشغول گشتند ملا خواجه کلان را کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر چه میگوید
فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در آوان جوانی از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب گرفتارم
امسال شما عزیزان بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از صاحب قبر
که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید که اگر هفتاد هزار بار کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع شود حضرت ایشان بهر کدام
از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند چون با تمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر
میگوید برکت کلمهٔ طیبه و انفاس شما را عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان چندان واقع شده که آنرا در تحریر نتوان آورد خادم آنحضرت
نقل کرد که حضرت شیخ در هواهای گرم شبها بر پشت بام حجرهٔ خود می گذرانیده اند شبی مرا فرمودند

که کوزهٔ آب دم و حه پیش من نهاده بجسپ راوی گوید که مرد حه را بخدمت ایشان نهادم
کوزهٔ آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم آمد که کوزه نگذاشته ام بر خاستم و کوزه را
بالا بردم دیدم که جایهٔ خواب خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا بحجره رفته باشند چراغ
روشن نمودم بحجره رفتم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت نماز فجر شد حضرت ایشان
از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار فی الحال کوزهٔ آب بخدمت ایشان بردم و گفتم
که حضرت امشب کجا بودند اول فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده ام
این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگوییم اما این سر را بهیچکس نگوئی اگر گفتی ترا
زیان رساند فرمودند امشب تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند
غاریست که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آن غار خدای عزوجل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آن غار بسر نبرند که اگر کسی را جادی
در دوازده سال کشاکش نه شده باشد یک شب نشستن در آن غار فتوحات روی دهد
این فقیر دو بار بملازمت ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت
خاص بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری رو داد که اطبا از معالجه او در ماندند
چون بادشاه بخانهٔ ایشان دست مرا گرفته گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج
این مانده اند توجه فرمایند که حق تعالی این را بخشد ایشان کاسهٔ آب را طلب داشته دعا
بران خوانده دمیدند به فقیر دادند چون آنرا آشامیدم دران هفته صحت کامل یافتم
و بالکل آن آثار رفع شد چون پیش ازین رساله مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت
پیر و مریدان ایشان مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال یکهزار و چهل و پنج هجری
بمعمورهٔ لاهور در محله خافی پوره واقع شده و جمع کثیری بر جنازهٔ ایشان نماز گذارده اند
عمر شریف هشتاد و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است
واقع شده بزار و تبرک و از مریدان ایشان که از عارفان کامل و اصل مشهور بودند و برحمت
حق پیوستند حضرت حاجی نعمت الله سرهندی است و شیخ نتھا و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کالان

ومیان حامد وحضرت ملا عبد الغفور دانشمند وحاجی صالح وجماعهٔ دیگر در قید حیات اند واز اهل مریدان ایشان اند حضرت ملا شاه است وحضرت ملا خواجه بهاری وشیخ احمد سنامی و شیخ احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسلهٔ معظمهٔ متبرکهٔ قادریه را به بهترین مشایخ متاخرین قدس الله اسرارهم واین فقیر هیچکس مثل ایشان ندیده در همه چیز و الحال نیز در واقعه بملازمت ایشان مشرف میشود ولبت تا ابد این سلسله گسسته باد * گردن ایام بدین بسته باد *

سلسلهٔ شریفهٔ خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابویزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است وجد ایشان گبر بوده بسعادت اسلام مشرف شده واصل ایشان از بسطام است صاحب رشحات نوشته که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه وصاحب تذکرة الاولیا گوید که صد وسیزده پیر را خدمت کرده بودند یکی از آنجمله امام جعفر صادق بوده اند وابو حفص و یحیی معاذ وشقیق بلخی را نیز دیده بودند واز مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه در دهان می انداختم که در ان شبه بودی بایزید در شکم من طپیدی تا آن لقمه قی کردمی سید الطائفه حضرت جنید فرموده اند که بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه واز سخنان بلند که از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام دران باب میفرماید که بر بایزید فراوان دروغها بسته اند واز حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است و فرض کدام فرمودند سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی بدجله رسیدند دجله هر دو کنار بهم آورد فرمودند بدین غره نشوم که مرا به نیم دانگ بگذرانند ومن سی سال عمر خویش به نیم دانگ بزیان نیارم مرا کریم باید نه کرامت فرمودند عارف به هیچ چیز شاد نشود جز به وصال فرمودند صحبت نیکان به از کار نیک وصحبت بدان بدتر از کار بد نقل است که ایشان را بعد از فوت بخواب دیدند پرسیدند حال تو چونست فرمودند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که بدرگاه ملک شود از وی نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی وطریقهٔ طیفوریه منسوب بایشان است وبنای این طریقه بر سکر وغلبه است وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دوصد وشصت ویک هجری وبقولی دوصد وسی وچهار بوده واین دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبر

که در زمان قدیم نوشته اند نقل کرده شد و آنچه حضرت مولانا عبدالرحمن جامی دو صد و سی چهار نوشته اند احتمال دارد و از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سهوے نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی قدس سرہ

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و تربیت ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهار صد و بست و پنج هجری بوده فرموده اند که هرگز با کسے صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با صحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوے فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابوعلی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت ایشان بکسری میرسد و خال ابو عبدالله رودباری اند و مرید بیواسطہ سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعلی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشتند و مرید شیخ ابوعلی رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلے پیشد پیغمبر صلعم را بخواب میدیدم و آنرا می پرسیدم و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوعثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابوالحسن صالح دینوری مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاج صحبت

داشتہ اند وسالہا مجاور مکہ معظمہ بودہ اند شیخ الاسلام گویند کہ وی سہ سال در مکہ معظمہ بود ودر حرم بول نکرد جہت حرمت حرم وفات ایشان در نیشاپور واقع شدہ است درسال سہ صد وہفتاد وسہ ہجری وقبر ایشان نیز در نیشاپور است بپہلوے ابوعثمان حیری وابوعثمان نصیبے

حضرت شیخ ابوالقاسم گرگانی رحمہ اللہ

نام ایشان علی است وایشان را نسبت ارادت باطن از دوجانب است یکی از شیخ عثمان مغربی بدو واسطہ بسید الطائفہ شیخ جنید بغدادی میرسد ونسبت دیگر از شیخ حسن خرقانی بیواسطہ شیخ بایزید بسطامی می پیوندد وصاحب کشف المحجوب در اوایل بصحبت ایشان رسیدہ وایشان را قطب ومدار علیہ وقت نوشتہ اند با شیخ ابوسعید ابوالخیر قدس سرہ صحبت داشتہ اند وفات ایشان درسال چہار صد وپنجاہ

شیخ ابوعلی فارمدی قدس سرہ

نام ایشان فضیل بن محمد است وفارمد قریہ است از مضافات طوس شیخ الشیوخ خراسان بودہ اند وشاگرد استاد امام قشیری ومرید شیخ ابوالقاسم گرگانی اند وبا شیخ ابوسعید ابوالخیر ملاقات نمودہ اند وفات ایشان درسال چہار صد وہشتاد وہفت ہجری بودہ وقبر در طوس است

حضرت خواجہ یوسف بن ایوب ہمدانی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابویعقوب واصل ایشان از ہمدان است ومرید شیخ ابوعلی فارمدی اند واز شیخ ابواسحاق شیرازی کرد نیز استفادہ نمودہ اند وبشیخ عبداللہ جوینی وشیخ حسن سمنانی صحبت داشتہ اند وچون ببغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را ہم دریافتند ودر مجلس حضرت غوث الاعظم اکثر حاضر شدند حنفی مذہب وسر سلسلہ خواجہای بزرگوار بودہ اند ولادت ایشان درسال چہار صد وچہل ہجری بودہ وفات در راہ مرو درسال پانصد وسی وپنج ہجری روے دادہ وقبر ایشان در مرو است ایشان را چہار خلیفہ بودند خواجہ عبداللہ برقی وخواجہ حسن انداقی وخواجہ احمد یسوی وخواجہ عبدالخالق عجدوانی رحمہم اللہ تعالے

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضع است در نواحی بخارا ولادت ایشان در سال چهارصد و شصت و چند هجری وفات در سال پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابوبکر

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات و کرامات جلیه و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شده اند که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم باب ارسلان ایشانرا تربیت نموده اند بعضی ترقیات در خدمت باب ارسلان کرده اند اما کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی باتمام رسانیده اند و از کبار خلفای ایشان گشتند و سر حلقه مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که پسر باب ارسلانند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری و دو و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبدالجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشانند و انتساب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره بایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر ایشانرا در جوانی بفرزندی قبول نموده فرموده بحوض آب در آئی و غوطه خور و بدل بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و ذکر دل را بایشان آموخت و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت نماز بکعبه میرفتند و می خواندند و می آمدند ولادت ایشان در غجدوانست و آن قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو نمائی ایشان و نیز در انجاست و این کلمات از ایشان است هوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن و وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوانست

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفهٔ خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن ده است از توابع بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمه الله تعالی

ایشان مرید و خلیفه خواجهٔ عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع انجیر فغنون است و آن دهی است از مضافات بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسلهٔ خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است مرید و خلیفه خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر بسیار بوده از ایشان منقول است که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و اینجا مراد از فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامیتن که قصبه ایست از بخارا و وفات در سال هفتصد و بست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفه حضرت عزیزان اند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کرده اند و باصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این بار رسیده بود زود باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی با سید امیر کلال که مرید و خلیفه ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت و تربیت دریغ نداری و ترا حل نکنم اگر تقصیر کنی و امیر برپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند که مرد نباشم اگر تقصیر کنم و لادت ایشان در قریه سماسی بوده است که از جملهٔ دیهای رامیتن است و قبر ایشان نیز در انجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند ولادت ایشان در موضع سوخار است وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاولی سال هفتصد و هفتاد

و دو ہجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجہ تسمیہ نقشبند در رسالہ بہائیہ که در مقامات خواجه است
می نویسند که حضرت میفرمودند من و پدر بصنعت کمخاب بافی و نقشبندی مشغول می بودیم و همین نقل
را بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سر سلسله حضرت خواجهای نقشبند
اند ایشانرا نظر قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر کلال اند و اویسی
نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره و از خدمت قثم شیخ
و خلیل اتا که از مشائخ ترکستان بوده اند فائده ها گرفتند غوث وقت و قبله اولیای زمان
خویش بوده اند و خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقهٔ ایشان تمام مطابق شرع شریف
بوده و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشائخ این سلسله حنفی بوده اند از خواجهٔ بزرگ
پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقه شما
بر چیست فرمودند که بظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه و تعالی **بیت** از درون شو آشنا و
وز برون بیگانه باش ٭ این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ٭ دائم همه جا و با همه کس در کار
سید ار نهفته چشم و دل جانب یار ٭ گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیزک نمی بوده است
ایشانرا ازین معنی سوال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان پرسیدند
که سلسلهٔ شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسلهٔ کسی بجای نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع چه می فرمایند
فرمودند که انکار نمی کنم و این کار نمی کنم و خواجهٔ بزرگ را خوارق و کرامات از ان بیشتر است
که شمه از ان بیان توان نمود و از والدهٔ ماجدهٔ ایشان منقول است که می فرمودند فرزندم
خواجهٔ بهاء الدین چهار ساله بود که گفت این گاو ماگوساله سفید پیشانی خواهد آورد و بعد از چند ماه
بهمان صفت گوساله بزائید گویند چون حضرت خواجه بمکهٔ معظمه رفتند دران روز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم درویشانی که دران سفر
همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به بخارا رسیدند و تحقیق نمودند پسر خواجه بهمان روز
فوت شده بوده چنانچه ایشانرا در ایام حیات خود تصرف بوده است الحال نیز بهمان تصرف است

ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هژده هجری در قصر عارفان بوده وفات در شب دوشنبه
سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر شریف ایشان هفتاد
و سه سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا است در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت
کرده بودند که پیش جنازهٔ ما این بیت بخوانند **بیت** مفلسانیم آمده در کوی تو شیئاً لله از جمال روی تو
حضرت خواجه را اصحاب بسیار اند اهل ماوراءالنهر اکثری مرید ایشان اند اشهر و بهتر و مهتر خواجه
محمد پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین محمد دانی رحمه الله

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان پارسا و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر خواجهٔ بزرگ
در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرمودند مقصود از ظهور ما وجود اوست
او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم اگر مشغول میشود جهانی از و منور میگردد و چون
در محرم سال هشتصد و بست و دو هجری بطواف بیت الحرام بزیارت نبی صلعم سفر کردند همه جا
سادات و مشائخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را
تمام کردند ایشانرا مرضی عارض شد و از آنجا متوجه مدینه شریفه شدند و روز چهارشنبه
بست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند و روز پنجشنبه بست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق
پیوستند و شب جمعه ایشان را دفن نمودند و قبر ایشان در بقیع بجوار رقبهٔ امیر المومنین
عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد سال بوده

حضرت خواجه ابونصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان
فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایهٔ علوم شریف در رسوم طریقت
از والد بزرگوار خود در ساینده بودند و در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان گذرانیده
در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والد من فوت میشدند بر سر بالین ایشان
حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را کشادم تا نظری کنم چشم بگشادند

و تبسم نمودند اضطراب من زیاده شد روی خود در ابر کف پای ایشان نهادم پای خود را بالا کشیدند و وفات خواجهٔ ابونصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در خطهٔ بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رحمه الله

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان خلفاے خواجهٔ بزرگ اند و در ایام حیات خود ترتیب بسیاری از مریدان حواله بایشان کرده اند و میفرمودند که علاء الدین خیلی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجهٔ بزرگ در خانه خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمع خود از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن داماد حضرت خواجهٔ بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بستم رجب سال هشت صد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است و وفات خواجهٔ حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشت صد و بست و شش هجری واقع شده و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رحمه الله

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دیهی است از دیه لهوکر از توابع غزنین واقع شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجا است و ایشان مرید بیواسطه خواجهٔ بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که از خود کاری نمیکنم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی فرمودند که هرگز شبی سخت تر از ان بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند قبول کردند ایشان را بخواجهٔ علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجهٔ بزرگ در صحبت علاء الدین عطار برتبه کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان در موضع هلفتو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبید الله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجهٔ محمود بن شهاب الدین است

وجد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب
چرخی اند و سر سلسلهٔ خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و رهنمای حقیقت بوده اند و اهل
ماوراءالنهر و خراسان ایشان را بجای بزرگ میدانسته [illegible] امات و خوار[illegible] عادات
بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبدالرحمن جامی [illegible] سره اخلاص
و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه بعضی کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشان را
بجای پیر خود میدانسته اند حضرت خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده سه نوبت
حضرت مولانا با ایشان ملاقاتها کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبدالرحمن جامی
را دیدند فرمودند محاسن سفید گردید ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیرانه سر
کشیدم سر در ره سگانت ٭ موی سفید کردم جاروب آستانت ٭ گویند که حضرت خواجه
احرار را مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند و چون سال
بآخر رسیده انبارهای ربوده و این از کرامات حضرت خواجه است و درین باب حضرت
مولانا فرموده اند ابیات هزاران مزرعه در زیر کشت است ٭ که زاد رفتن راه بهشت
است ٭ درین مزرعه فشاند تخم دانه ٭ در العالم نهد انبار خانه ٭ ولادت ایشان در ماه
رمضان سال هشت صد و شش هجری در قریه باغستان که از توابع تاشکند است بوده
وفات ایشان شب شنبه بست و نهم سلخ ربیع الاول سال هشت صد و نود و پنج
واقع شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رحمه الله

ایشان فاضل تر و کامل ترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند و از علوم
ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جادهٔ شرع و سنت مستقیم بوده اند چون بخراسان
تشریف برده اند به سید قاسم تبریزی و مولانا ابو یزید پورانی و شیخ زین الدین خافی
و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره السامی
در نفحات مذکور ساخته اند که روزی میگفتند بعضی از درویشان فرق میان خواب
و بیداری خبر بآن نمیتوانند که در خود خفتی که بعد از خواب می باشد می یابند و الا کیفیت

شغولی ایشان در خواب و بیداری بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که بعضی موانع مرتفع میشود و مراگمان چنان ست که انچه میگفتند اشارت بحال خود میگردند و وفات ایشان در اثنای نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الاخری سال هشت صد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان حنفی مذهب بوده اند و انچه در عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصے از خدمت مولانا زین الدین قواس ازین معنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فراگرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند بمسائل احوط عمل مینموده اند مثل وضو ساختن بعد از مس مراة و مس اندام نهانی و غیرها و حضرت مولانا عالم عامل عارف کامل و در فنون علم ظاهری و باطنی جامع و مقبول عالم و مقتدی اهل ماوراء النهر و خراسان و پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین مرزا را بکمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که شاهبازی بچنگ ما افتاده و نسبه ورا بخواجه بزرگ میرسند و خواجه محمد پارسا را در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پارهٔ بنائی با ایشان عنایت نمودند و خواجه احرار قدس الله سره ایشان را بکمال تعظیم و احترام می نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود لفظ عرضداشت می نوشتند و میفرمودند که آفتابی در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغ ما در النهر می آیند باوجود این بزرگی حضرت مولانا را حال برین منوال بود که هرگز اظهار درویشی و کرامات نمی فرمودند و میگفتند بر کشف و کرامات اعتمادی نیست و خود را گاه در لباس عالم ظاهری و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان داشتند و می فرمودند که ستر حال شرط این طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز در هیچ نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند و در فضیلت

بحری بوده اند مواج بجامعیت ایشان کم کسے گذشته نفس قدسی حق تعالی بایشان داده بود اشعار
ایشان که بهترین شعرهاست تمام مشتمل بر حقائق و معارف و بر حضرت مولانا از ابتدای حال تا مرتبه
کمال کشش عشق و جذبه محبت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت عشق در رفته مرا در رگ و پی ۞
عشق میگویم و جان میدهم از لذت وی ۞ و گفته اند ای غم عشق از دل کس کم مبادا ۞ دلی بی عشق
در عالم مبادا ۞ متاب از عشق رو گر خود مجازیست ۞ که آن بهر حقیقت کارسازیست ۞ اگرچه
بظاهر جمال تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداشته اند بیت کار جامی عشق خوبانست هم
عالمی ۞ در پی انکار او و همچنان در کار خویش ۞ و این بجهت آن بود که میفرمودند هرچند عارف
کامل واصل بعد از تحقیق بحب ازلی و اتصال بمحبوب لم یزلی در هرچه نگرد جز یک چیز نه بیند و در هرچه
او نگرد جز یک چیز نجوید اما در اواخر از جمیع تعلقات ترک واجبات نموده میفرمودند که محب است
که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد رباعی با عشق توام هوا نماند است
و هوس ۞ با آتش سوزنده چسان ماند خس ۞ خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس ۞ جامی از تو
ترا همین خواهد و بس ۞ هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند و میفرمودند بیت
نیست مراد هر کسے چیز دگر ازین جهان ۞ نیست مراد غیر تو جامی نامراد را ۞ و همیشه در وجد و ذوق
می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در اواخر حال که بکمال رسیده بودند می گفتند
رباعی خوش وقت کسیکه می درین خمخانه ۞ از خم بسبو کشد نه از پیمانه ۞ صد بار اگر نیست
شود عالم هست ۞ واقف نشود که هست عالم یا نه ۞ و حضرت مولانا را فهم و طبعی که بود بالاتر
از آن نباشد و بسیار خوش خلق و تکلم و شگفته بودند و مطایبهای لطیف می فرمودند و
تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ جام و همه در عالم مشهور و معروف هیچکس
را بر آن سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق در آن
مندرج است و دو چشم از تصانیف ایشان است و در مثنوی یوسف زلیخا و در غزلیات
دیوان اول که بهترین اشعار است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را
مطالعه می نماید و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فائدها میرباید و این کتاب را که می نویسد
همه از تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت و در سوز حال حضرت مولانا

از کلام ایشان ست و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و انکار می نمود و از
سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد بعد از فوت آن مرد یکی از فضلا که عالم و عامل است
شبی او را بخواب دید با ضطراب تمام پرسید سبب اضطراب چیست گفت به بهشت رفته بودم
و میخواستم در آیم که مولانا عبد الرحمن جامی آمدند و دامن مرا گرفت و نگذاشت و چون نسبت اخلاص
فقیر را بخدمت ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که با ایشان بگوئید که مولانا عبد الرحمن جامی
بگوئید مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در جرجرد جام در بیست و دوم
شعبان سال هشت صد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و یکسال و وفات ایشان
بعد از حضرت خواجه احرار بسه سال است و هشت صد و نود و هشت هجری هژدهم ماه محرم
روز جمعه در وقت اذان سنت و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر خود و
برداشت جنازه ایشان را سلطان حسین مرزا با جمیع اهالی موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبد الغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده از اولاد
سید عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیلهٔ انصار و از قبیلهٔ خزرج است مرید کامل
و شاگرد رشید حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان فرموده
بیت آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری ٭ باز یست تیز رفتار عبد الغفور لاری ٭ حضرت
مولانا مرید کم میگرفته اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا
عبد الغفور است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و
و حاشیه بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا نموده اند و کمال محبت
و اخلاص بخدمت پیر خود داشته اند و روز وفات حضرت مولانا قدس سره در خدمت بوده اند
وفات ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر
ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند مرید که بعد از مردن هم در خدمت پیر خود باشد

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کا خواجه بن حضرت خواجه عبد الله احرار است و چون متولد شدند والد خواجه

بخدمت حضرت خواجهٔ احرار قدس سره بردند و حضرت خواجه ایشان را در کنار گرفته فرمودند که این پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی بمقامات عالی رسیده‌اند و کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوستند و بهند و ستان [illegible] بوده بودند و اهل هند بکمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقهٔ ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجهٔ بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان بوده در سال نهصد و هشتاد و دو هجری و فرمودند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده ماموریم با آنکه مشتی استخوان خود را در سمرقند بگورخانه آبای خود رسانیم و متوجه سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند به دو سه روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است

حضرت خواجه باقی رحمه الله

اویسی حضرت خواجهٔ بهاء الدین نقشبند و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنی اند یکی از مریدان خواجه گفت که وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه می فرمایند گفتند مصرع فرزند بنده ایست خدارا غمش مخور ه وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است

هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس اسرارهم

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادر بودند و درین زمان مقتدای ماوراء النهر بودند مردم آنجا را روی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان و پسر خرد صالح خواجه بودند و در سمرقند می بوده اند و مرید پدر خود اند و خواجهٔ کلان خواجه و ایشان مرید خواجهٔ کلان جویباری و ایشان مرید خواجهٔ محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجهٔ احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار و چهل و شش هجری بوده و قبر در دهبید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد

احوال مشائخ سلسلهٔ متبرکهٔ نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس الله اسرارهم و سلسلهٔ ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری است و شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنهما اخبار ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده ازین جهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است که روزی جماعهٔ از درویشان که در خدمت ایشان بودند گرسنگی بر آنها غالب کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند و از حق سبحانه و تعالے بحبت آن جماعه درخواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه فرمود که همان مقدار که بحلوا کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا آوردند خواجه از ان تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن این است که چو باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش سازند که خوراک این جماعه از کسب و مشقت ایشان میباشد چنانچه درویشی در بادیه تشنه شد دید از آسمان قدحی زر فرود گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت بعزت تو نخورم آب مگر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد و گرنه بکرامات تم آب نباید قادری که آب در جوف من پیداری یعنی کرامات ظاهری این از کرم بود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله

کنیت ایشان ابوعلی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیهٔ مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم اند رضی الله عنه و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر بودند در حقائق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خرد خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدر است کودک گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدای را دوست میداری گفتند بلی کودک گفت

بیکدل و دو دوست توان داشت ایشان دانستند که این سخن از کجاست دست بر سر زدند کودک را بنید اختند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس که از خدا نترسد از همه چیز بترسد و نیز فرموده اند که چون حق تعالی بنده را دوست دارد اندوه بسیار بر دلش [illegible] دارد و دنیا را بروی فراخ گرداند فرموده اند که هر که خود را قیمتی نهد او را از تواضع نصیبی نیست [illegible] فرموده اند اگر توانید بجای ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که عظیم نیکو بود فرموده اند چنانکه عجب بود که در بهشت گریند عجب تر از آنکه در دنیا خندند و فرموده در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن و خلاص شدن دشوار فرموده اند چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گوئی نه کافر گردی و اگر گوئی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال یکصد و هشتاد هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزارات معلی

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است و ایشان از ابنای ملوک اند و در اوائل حال بادشاه بلخ بوده اند و در جوانی توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند بر سقف خانه جنبید گفتند کیستی گفت آشنا شتر گم کرده ام میجویم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت ای غافل تو خدای را در جامهٔ اطلس بر تخت زر می طلبی این از شتر بر بام جستن عجب تر است ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر بار عام دادند و ارکان دولت همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد تا پیش تخت سلطان گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای نست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش از وی از که بود گفتند از پدرش گفت از وی از که بود گفتند از فلان همچنین چند کس را شمرده اند او گفت پس این رباط نبود که یکی میرود و دیگری می آید ناپدید شد سلطان تنها با ضطراب تمام از عقب او روان شدند گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شد و رو بصحرا نهادند شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند و این چند نوبت بگفت ناگاه آهوی دیدند و خود را بدو مشغول گردند آهو بسخن آمد و گفت مرا لصید تو فرستاده اند

تو مر اصید توانی کرد حال بر سلطان متغیر گشت و از جامهای که داشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت نموده دست در طریقت زدند و بمکه معظمه رفته با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی اللہ عنه نمودند و حضرت امام الشافعی را سید نامی فرمودند سید الطائفه جنید قدس اللہ سره فرمودند که ابراهیم ادهم کلید علمهای اینطائفه است و صحبت وا از خضر علیه السلام بوده اند و خرقهٔ ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت ننموده اند یگانهٔ زمان و بادشاه بر دو جهان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی حضرت سلطان زیاده از آنست که در تحریر و بیان در آید گویند چون وا روی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که بیینند که این چه کار و بار است تا از ملک خود شان ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند که نشینند و سیم نداشتند و آنها زری میخواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الٰهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا تمام زر شد مشتی بر داشتند و با ایشان دادند نقلست که روزی بر لب دجله نشسته پاره پاره خرقه میدوختند سوزن ایشان در دجله افتاد استدعایه کردند هزاران ماهی سر بر آوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم ماهی ضعیفی آن سوزن را در دهان گرفته آورد و پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند کمترین چیزی که یافتم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول در سال یکصد و شصت و دو یا شصت یک هجری بوده و قبر ایشان در جبله شام است و بروایتی بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجهٔ حذیفهٔ مرعشی رحمه اللہ

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشائخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم ادهم قدس اللہ سره فرمودند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن یکسان باشد وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است

حضرت خواجهٔ هبیرة البصری رحمه اللہ

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجهٔ حذیفهٔ مرعشی اند صاحب خوارق عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هفتم ماه شوال است

حضرت شیخ علوی دینوری رحمه الله

مرید خاص خواجه هبیره البصری از اجلهٔ مشایخ وقت و صاحب علوم ظاهری و باطنی بودند خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزیکه تولد شده اند تمام عمر صائم الدهر بودند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند انچه در تذکرة الاصفیا و بعضی رشحات مشایخ چشت نوشته اند این است که شیخ علی دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات الانس و بعضے کتب چنین مفهوم میشود که شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسله سهروردیه نوشته خواهد شد

حضرت شیخ ابواسحاق شامی قدس الله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمهما الله و وفات ایشان چهاردهم شهر ربیع الآخر است و قبر در عکه واقع است که از توابع شام است

حضرت خواجه احمد ابدال چشتی رحمه الله

سر حلقهٔ سلسلهٔ چشتیانند و پسر سلطان فرسافه اند از شهر فارچشتی است و امیر آن ولایت بوده اند و مرید شیخ ابواسحاق شامی اند گویند چون شیخ ابواسحاق بقصبهٔ چشت رسیده اند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقلست که روزی خواجه ابواحمد در سن بیست سالگی همراه پدر خود سلطان فرسافه بقصد شکار جانب کوه رفتند و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوهی رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند و شیخ ابواسحاق شامی نیز در میان آن جماعه بود حال بر ایشان بگشت از اسپ فرود آمده در پای شیخ ابواسحاق افتادند اسپ و سلاح هرچه داشتند بگذاشتند و پشمینه پوشیده با ایشان روان شدند هرچند پدر و مردم طلب کردند ایشان را نیافتند بعد از چند روز خبر آوردند که با شیخ ابواسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را فرستاد تا بیاوردند هرچند پند دادند و بند نهادند باز نتوانستند آورد و سود مند نیفتاد گویند پدر ایشان را خمخانه بود روزی فرصت یافت بآنجا درآمدند و در ایستادند خمهارا شکستن گرفت پدر را ایشان را خبر کردند بر بام برآمدند و از غایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از روزنه بالای بام بر ایشان زند روزنه فراهم آمد

وسنگ را گرفت با سنگ در هوا معلق بایستاد چون آنجماعت را مشاهده نموده بر دست ایشان
توبه کردند امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان نه چندان ظاهر شده که به تفصیل بیان
توان کرد ولادت ایشان در سال دوصد و شصت هجری بوده و وفات در دهم جمادی الاخری
سال سه صد و پنجاه و پنج روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده اند و در
زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوهٔ سومنات همراه محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بود
کاری محمود با بشارت و بشارت رفته بودند و ببرکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات
ایشان در غرهٔ رجب سال چهارصد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهرزاده و مرید و تربیت یافتهٔ خواجهٔ محمد بن خواجه ابو احمد
چشتی اند گویند که خواجهٔ محمد همشیره داشتند که سن او بچهل رسیده بود و بجهت خدمت برادر
ارادت تزوج نه داشتند و بطاعت و عبادت خدای تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد
بزرگوار خود خواجه ابو احمد را در خواب دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مردیست
محمد سمعان نام تحصیل علوم کرده و صالح است خواهر خود را باو عقد کن خواجه او را طلب داشته
همشیره را باو عقد کرد و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر عمر
سکر و حیرت حیات چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو ریختی در اثنای وضو
از خود غائب می شدند و ساعتی دران غیبت میماندند و باز حاضر می شدند و وضو را
باتمام میرساندند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر در سال چهارصد و پنجاه و نه روی داده
و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده و در وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود پسر کلان
خود را قائم مقام خود ساختند و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه مودود چشتی رحمه الله

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن را با قرأة آن حفظ کرده

بتحصیل علوم مشغول می بودند چون بسن بست وشش سالگی رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند وبموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند وبخصال حمیده وافعال پسندیده موصوف ومعروف بودند ومردم آن ولایت همه در مقام ا[illegible] ایشان اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام [illegible] هرات رسیدند وقضیه که درمیان خواجه مودود وحضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است وچون خواجه مودود التماس تربیت واخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست ایشان را گرفتند وبر کنار چار بالش خود بنشاندند وسه بار فرمودند بشرط علم بشرط علم بشرط علم وسه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند وفائده‌ها حاصل نموده وسلسلهٔ چشتیه از خواجه مودود وبحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات ایشان در غرهٔ رجب در سال پانصد وبست وهفت هجری بوده وقبر ایشان نیز در مزار متبرکه چشت است

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رحمه الله

بسیار بزرگ وقطب وقت بودند ومرید پدر خویش در علوم ظاهری وباطنی قدرت تمام داشته اند حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق ما نیستی ما مشتاق توایم چون بامداد شد سه بار موافق اختیار کرده بود شبی که کسی ایشانرا نه شناسد بزیارت حرمین الشریفین متوجه شدند وچون از شرائط حج فارغ شدند به مدینهٔ منوره رسیدند وشش ماه مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان به مجاوران آن حرم گران آمده خواستند که ایشانرا برنجانند از روضهٔ شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست چنانچه همه حاضران شنیدند وبعد از مراجعت بغداد آمده در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند وشیخ ایشانرا تعظیم واحترام بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد وهفت هجری بوده وفات در سال پانصد ونهتاد وهفت روی داده وقبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین است ونام محمود واصل ایشان از ده سنجان خواف بوده ومرید خواجه مودود چشتی اند وشاه لقبی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشت

اقامت ورزیدند نقض طهارت در آنجا نکردند چون احتیاج میشد از خشت بیرون رفته طهارت مینمودند و میفرمودند که اینجا جای ادب است وفات ایشان در سال ۵۹۲ پانصد و نود و دو هجری بود

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رحمه الله

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسلهٔ خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقل است که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت که امر فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و در همین اثنا فرمان رسید که فلان روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت آن بیامرزیدم وفات ایشان در ششم رجب است

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانه عصر بوده اند و صحبت بسیاری از اکابر بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول است که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجای رسیدند که مسکن مغان بود و در آنجا آتشکده بود که روزی لست اراده هیزم در آنجای انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از ایشان پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدای را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشته اند شیخ فرمودند که توانی دست و پای خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت در میان مانده بر آمدند چنانچه بخرقه ایشان و جامهٔ آن طفل آسیبی نرسیده بود از مشاهدهٔ این کرامات جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر از جملهٔ اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی میفرمودند که حق سبحانه تعالی را دوستانند که اگر یک ساعت در دنیا از و محجوب مانند نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد بتحقیق بدانکه حق تعالی او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکه معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد واصل ایشان بسجستان است ونشو ونما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی بوده اند و در هندوستان سر سلسلهٔ شریفهٔ حضرت چشتیه ایشانند قدس الله تعالی سره شیخ عثمان هارونی می فرمودند که معین الدین ما محبوب خداست و مرا فخر است بر مریدی او و قطب وقت و صاحب تصرف ونیر انوار معرفت ومشرف القلوب وزبدهٔ مشائخ اجل و قدوهٔ اولیای اکمل بوده بوده اند اهل هند را روی ارادت بخدمت ایشان بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانهٔ زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیان است گویند که چون حق تعالی ایشان را توفیق توبه کرامت فرمود املاک واسباب خود را صرف درویشان نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نموده اند و از آنجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبهٔ هارون که از نواحی نیشاپور است رسیدند حضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت شیخ بودند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشائخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده پنج ماه و هفت روز با ایشان بوده انواع فوائد ربوده اند و شیخ نجم الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان مسلمان شدند و جماعه که مسلمان نه شده بوده فتوح دینار بجهد بخدمت ایشان می فرستادند وهنوز کفاری که دران نواحی اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها بمجاوران روضهٔ منوره میگذرانند ولادت حضرت خواجه در سال پانصد وسی وهفت وفات ایشان روز دو شنبه ششم ماه رجب سال ششصد وسی و سه هجری بوده و بروایتی سیم ذی الحجه سال مذکور و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که حبیب الله مات فی حب الله وعرس ایشان را مشائخ هندوستان در ششم رجب میکنند و در همین ماه

از اطراف وجوانب مسلمان وکافر خواص وعوام از راه های دور جمع وکثری که عدد آن ازهزاران
بیش است هر سال بروضهٔ متبرکهٔ ایشان رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال و شش
حضرت خوا[illegible] دار الاسلام اجمیر است واین فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضهٔ منوره مشرف
گشته واجمیر شهریست پرفیض وپرنور وخوش آب وهوا متصل تالابی عظیم که همچو دریاے محیط است
ونام آن ساگر تال نهاده اند واقع شده وولادت این فقیر در خطهٔ اجمیر بالاے ساگر تال روی
داده در سلخ صفر نصف شب روز دوشنبه سال یکهزار و بست و چهار هجری چون در خانه والد
ماجد فقیر سه صبیه شده بود وپسری نشده وسن مبارک آنحضرت به بست و چهار سالگی رسیده
بود واز روی عقیده واخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست
پسر نمودند وببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد وامید که توفیق نیکوکاری
ورضامندی خود ودوستان خود نصیب گرداند آمین یارب آمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است ولقب سلطان التارکین است وناگور شهریست از شهرهاے
هندوستان وسلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی اند در تجرید وتفرید
یگانهٔ عصر واز متقدمان مشائخ هند وجامع میان علوم ظاهری وباطنی وصاحب کرامات
ومقامات علیه بوده اند ایشانرا با شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در باب فقر وغنا مراسلات
بسیار واقع شده در ناگو دو طناب زمین احیای داشتند وآنرا بدست مبارک خود زراعت
میکردند وقوت عیال میساختند وفات ایشان در بست ونهم ربیع الآخر سال ششصد وهفتاد
و سه هجری بوده وقبر در قصبهٔ ناگور است

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رحمه الله

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی ومولد واصل ایشان از اوش فرغانه است وآن قصبه
ایست از توابع اندجان وکاکی از ان جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند
وفتوح از کس قبول نمی فرمودند وخود همیشه مستغرق می بودند وبر فرزندان ایشان بعسرت
میگذشت وآنها از زن بقالی که در همسایهٔ ایشان بود بعد از فاقها جزوے قرض نمودا

اوقات گذاری خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من در همسائگی شما نمی بودم کار
شما بهلاکت میرسید این سخن بطبیعت ایشان گران آمد عهد کردند که از وقرض نگیرند روزی این
قضیه را بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمی گیرم [illegible] وقت حاجت
ابطاق که در حجره ماست دست انداخته بقدر حاجت نان پخته بر دارند و صرف خود کنند و بهر
خواهند بدهند بعد ازان هرگاه که میخواستند ازان طاق نان میگرفتند و این نان را کاک
میگویند نقل است که حضرت قطب الدین یک نیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر
علیه السلام ایشان را به شیخ ابوحفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه
معین الدین چشتی باوش رسیدند در آنجا بخدمت خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه
را کمال شفقت و عنایت در بارهٔ ایشان بود و صحبت و از خضر علیه السلام بودند قطب زمان یگانهٔ
دوران و جامع فضل و فضائل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامات عالیه بوده اند
گویند که در سن بست سالگی پیش ازآنکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
را دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند ازانجا
معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون به ملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکرگنج رحمه الله بخدمت
ایشان رسیده مرید شد و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود که در اجمیر تشریف
داشتند رسیده مرید شد و چون بملازمت برسم خواجهٔ معین الدین در جواب نوشتند
که اگرچه در ظاهر بعد است اما در باطن قرب است همانجا باید بود و بعد از چند روزے
در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجهٔ قطب الدین همراه گشتند که
باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون حضرت خواجه این
معنی را مشاهده نموده خواجهٔ قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه تو گذاشتم در دهلی
باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بفرمودهٔ حضرت خواجه
بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجهٔ قطب الدین اکثر سماع می فرمودند و در سلسلهٔ چشتیه

سماع متعارف است و در بعضے ممنوع مثل سلسلهٔ معتبرهٔ قادریه و سید الطائفه نیز سماع نمی فرمودند و بعضے از اکابر گروه چنانچه شیخ الاسلام گفته اند که ذوالنون مصری و شیخ شبلی و خراز و نوری درلج همه در سماع رخصت نموده نقل است از سلطان المشائخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس سماع بود درویشان صاحب حال و اهل حاضر بودند درین اثنا قوال این بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را ؛ هر زمان از غیب جانی دیگر است ؛ خواجه قطب الدین را حال متغیر شد و از هوش رفتند مشائخانی که دران مجلس حاضر بودند از آنجا قاضی حمید الدین ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند و حضرت خواجه بسماع میفرمودند چنانچه شبانروز همین حال داشتند تا حال بر ایشان دگرگون گشت روز دوشنبه چهاردهم [۱۴] ربیع الاول بسال شش صد و سی و سه رحلت نمود

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المومنین عمر خطاب است رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وحید الدین خجندی است و در کمال عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صائم الدهر بوده اند و در صمت و مرض افطار نمینمودند و مرید و خلیفه حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند و گنج شکر از ان گویند که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند و ضعف بر ایشان غالب شد بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند و در دهن مبارک ایشان پارهٔ گل در آمد و تمام شکر شد از آنجا برخاسته بخدمت پیر خود رفتند و خواجه فرمودند فرید گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانیده است همواره شیرین خواهی بود چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشانرا میدید گنج شکر میگفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند حضرت خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی عظیم را بقید آورده است که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است که امام خانهٔ درویشان را منور سازد و قطب و غوث وقت بوده اند و خوارق عادتیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر کرامات

از ایشان بظهور آمده که درین سلسله از کسے کم آمده باشد وحضرت خواجه قطب الدین را
کمال عنایت ومهربانی با ایشان بود چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک رسید ایشان را
از هانسی که در نواحی حصار است طلبداشتند ووصیت نمودند که جانشین ایشان باشند
بعد از وفات پیر خود در قصبه اجودهن که نزدیک دیپالپور واز توابع لاهور است
اقامت ورزیدند وجمع کثیرے از برکت مقدم شریف ایشان بعیش رسیدند وحضرت
شیخ فرید بصحبت بسیاری از مشائخ رسیده اندیکی از آنجمله شیخ بهاء الدین زکریاے ملتانی اند
ومشهور است بعد از انکه حضرت شیخ ریاضت ومجاهدت را بکمال رسانیده اند روزے
فرموده اند که هرچه خدا کند میشود وهاتفے آواز داد که هرچه فرید میگوید میشود وفقر وفاقه
بر ایشان واهل ایشان را چنان غالب بود که روزے یکی از حرمهای ایشان بخدمت
آمده گفت که فلان پسر شما بسبب گرسنگی بمعرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده
که بنده مسعود چه کند اگر تقدیر حق در رسیده واز جهان سفر کند رسنی در پای او بندید
وبیرون افگنید وهم شیخ فرمودند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد
ولادت ایشان در قصبه کهووال که از توابع ملتان است بوده ووفات ایشان روز
سه شنبه پنجم ماه محرم سال ششصد وشصت وچهار هجری روی داده ومدت عمر
نود وپنج سال وقبر در پٹن است مابین ملتان ولاهور مزار و تبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است وبداؤن قصبه ایست از مضافات سنبهل
ولقب ایشان سلطان المشائخ از جانب آلهی است ومرید وخلیفه شیخ فرید الدین
گنج شکر اند وحضرت سلطان المشائخ کامل وعامل بوده اند وجمیع علوم را بکمال داشتند
از مشائخ کبار در هندوستان نامدار وعالی مقدار بوده وسلاطین وقت را با خواص
وعوام روے ارادت بخدمت ایشان بوده وهمه کس اعزاز واکرام ایشان را واجب
ولازم میدانستند ودر دار السلطنت دهلی اقامت فرموده به تعلیم مریدان وتربیت
ایشان اشتغال داشتند وخوارق وکرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده مینمودند

گویند وقتے تجدید وضو کرده بودند خواستند که محاسن مبارک را شانه کنند شانه در طاق بود
کسے نبود که شانه را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجست و خود را بدست ایشان رسانید
و حضرت سلطان المشائخ همه مجلس وعظ و وجد و سماع می نهادند و قوالان می خواندند و خود
برخاسته سماع نبودند و اگر کسے را میدیدند که بتقلید هم سماع میکند بجهت ادب سماع
می ایستادند و تعظیم مے نمودند نقل است که شخصے را برات او گم شده بود نزد سلطان
جیو آمده عرض نمود فرمودند حلوا بروح پاک حضرت گنج شکر فاتحه بده آن شخص
حلوا پرداز رفته قدرے حلوا آورد و در کاغذ پیچیده چون کاغذ کشوده برات او
بیش بود نقل است که پیش از وصال چهل روز چیزے خوردن ترک کردند
و با قبال فرمودند آنچه در انبار است همه را ایثار کن که حبه نماند ولادت ایشان در قصبه
بداون است سال ستی و ستین هجری وفات وقت چاشت روز چهارشنبه هژدهم
ماه ربیع الاخر سال هفتصد و بست و پنج روی داده مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال
و نماز جنازه ایشان را شیخ رکن الدین ابو الفتح بن صدر الدین عارف گذارده فرمود
که از ملتان برائے همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو موضعے است که دران سکونت
داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده بود و هر روز چهارشنبه خلقے انبوه
بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض از آن مکان متبرک ظاهر است و الحال نذر و
نیاز بسیار بروضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس ایشان میشود و قوالان
میخوانند صحبت و مجلسے عظیم برپاست اکثرے از مشائخ سلسلهٔ ایشان جمع میشوند و ایشان
سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشائخ را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار مرید
فاضل و کامل مشهور و معروف اند امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین
غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رحمه الله

از امراء از هاے هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از ترکان نواحی بلخ مولد ایشان
مومن آباد است که مشهور به پٹیالے است از توابع سنبهل است جامع انواع علوم و اقسام

عنایع بوده اند مرید و معشوق و نفس ناطقه و منظور نظر سلطان المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس
نمودند که خسرو نام بادشاهان است و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز از
برای تو نامی التماس خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند که بما
چنین نمودند که روز قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را با میر کمال عنایت
و مهربانی نسبت بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که روز قیامت
از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من پرسند خواهم گفت که سوز سینه این ترک
الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه همیشه سوخته بود
گویند میر چهل سال صائم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ بطریق طی ارض حج
گذارده بوده و سلطان المشایخ در باب میر فرموده اند بیت این خسرو ماست
ناصر خسرو نیست ؛ زیرا که خدای ناصر خسرو ماست ؛ گویند که تصانیف میر از نظم و نثر نود و نه
است و اشعار میر آنچه مشهور است از پنج لک کم و از چهار لک زیاده است سوای
تصانیف هندی و از برکت آب دهن مبارک سلطان المشایخ این قدرت طبیعت
و شیرین سخنی حق تعالی با ایشان داده بود و در شعر چنان قادر بودند که مطلع انوار را که در جواب
مخزن اسرار است در دو هفته تمام کرده اند و در اشعار ایشان یکه میتهاست که کم کسی
بآن خوبی گفته باشد و این بیت از یکه میتهای ایشان است بیت زلفت ز هر دو
جانب خونریز عاشقان است ؛ چیزی نمیتوان گفت روی تو در میان است ؛ و مضمونهای
تازه عالی در اشعار میر آنقدر است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف بعضی زیاده شود
و همچنین در اقسام زبان و فنون علم هند بیمثل بوده اند و بجامعیت ایشان کم کسی
گذشته چون پیر ایشان را بسماع و نغمه کمال ذوق بوده روش
قوالی که الحال در هندوستان مشهور است و پیش از آن نبود اختراع نمودند
و خود میخواندند و سلطان المشایخ بسماع میفرمودند نقل است که چون شیخ سعدی
بهندوستان آمدند در دهلی بمیر ملاقات نمودند و یک شب با میر بودند میر مکرم بخدمت شیخ
آوردند گفتند آنچه از مال دنیا داریم این است هر چه فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند روغن چراغ بخریم

که امشب با تو صحبت داریم گویند که میر زا بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر ازان نباشد چنانچه نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشائخ بجهت گدائی رفت فرمودند که باز چیزی حاضر نداریم امروز انچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در آنروز هیچ فتوح نرسید فرمودند فردا همچنین چند روز گذشت فتوح از جائی نرسید کفش مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در اثنای راه حضرت امیر خسرو که با بادشاه عصر بجای رفته بودند و از آنجا بدهلی می آمدند دوچار شدند میر ازان درویش پرسیدند که از سلطان المشائخ خبرداری گفت بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک خود را بمن داده اند گفتند بمن فروشی گفت بلی به پنج لک روپیه در صلهٔ قصیده که سلطان محمد بایشان داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده بخدمت سلطان المشائخ رسیدند سلطان فرمودند ای خسرو ارزان خریدی چون سلطان المشائخ برحمت حق پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان این قصه را پوشیده میداشتند چون بدهلی رسیدند و این قضیهٔ ناگزیر را شنیدند سر خود را تراشیدند و روی خود را سیاه نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو زنده بر روی آن این را گفته سر را بر قبر ایشان زدند بیهوش افتادند تا شش ماه بعد از ایشان همیشه در غم و اندوه بودند تا همانجا روز چهارشنبه هیژدهم شوال در سال هفت صد و بیست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رحمه الله

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفای و مریدان سلطان المشائخ نظام الدین اولیا اند در سن بیست و پنج سالگی ترک و تجرید اختیار نموده ریاضتی عظیم میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشائخ رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد با ایشان بوده و انقدر خوارق و کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان سلطان المشائخ ظاهر نشده با وجود آنکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین سماع نمی فرمودند و می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را

این سخن بدنمی آمد و می فرمودند راست میگوید نقل است که قلندری یازده زخم بوجود مبارک ایشان زد و ایشان در استغراقی که بودند ازان باز نیامدند و خون مبارک ایشان از ناودان روان شد چون مریدان را ازینحال خبر شد آمده قلندر را گرفتند خو[illegible] فرمودند که هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ باو انعام دادند که مبادا در وقت کار [illegible] آزاری بدو رسیده باشد و بعد ازان این قضیه بسه سال وفات در شهر دهم رمضان وقت چاشت سال هفتصد پنجاه و هفت هجری روی داده و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است و این فقیر بدانجا رسیده سید محمد گیسو دراز از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رحمه الله

از مریدان سلطان المشائخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهان پور و دولت آباد بجهت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آن حدود فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضے از مریدان خود با ایشان همراه کرده [illegible] برکت قدوم ایشان اکثری ازان جماعه بشرف اسلام مشرف گشته مرید و معتقد گشتند و اخلاص و ادب ایشان به پیر خود بدرجه بود که تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع غیاث پور که توطن سلطان المشائخ بود نکرده بودند وفات و قبر ایشان در دولت آباد دکن است و این فقیر بآنجا رسیده

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رحمه الله

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی الله تعالی عنه مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز تربیت یافته اند و شیخ را اولاد بسیار شد همه پسران عالم و عامل گشتند خصوصاً شیخ رکن الدین که درویشی قدم بر قدم والد خود می نهادند کرامات زیاده از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوسته وفات ایشان در سال نه صد و چهل و پنج هجری بوده و قبر در گنگوه است که از توابع دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سره

از جانب پدر و مادر فاروقی بوده اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کرده و در هفده سالگی اکثر علوم را تحصیل نموده درس میگفتند

وفتوی می نوشتند و مرید شیخ عبد القدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید
پدر خود عارف احمد عبد الحق و ایشان مرید پدر خود شیخ احمد عبد الحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی
و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر
قدس الله اسرارهم گویند در اوایل حال روزی شخصی غزلی با آواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ
جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل می طپیدند و می غلطیدند بعد از مدتی بحال آمدند
و درین طریقه آمدند ایشان را کرامات و خوارق عادات علیه روی نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که
چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده به نماز مشغول میشدند
اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبهٔ تهانیسر متوطن بوده اند و از مشائخ متاخرین در سلسلهٔ چشتیه از ایشان
بزرگترے نبوده گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان کرد و هیچ واردی بر دلش
نمی شد روزی که شیخ سخن میگفت در خاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بود که بر
هر که نظر میکردند بمرتبهٔ ولایت میرسید و امروز این چنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شد و بجانب او نیز دیدند
فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبهٔ ولایت حاصل شود درین اثنا آن مرید
بیخود افتاد و بمرتبهٔ اعلیٰ رسید و زنده اندک مدتی رحلت نمود شیخ فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار
نیست وفات شیخ در روز جمعه بست و ششم ذی الحجه سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف
نود و شش سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشائخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسلهٔ متبرکهٔ کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره حضرت شیخ ابوبکر بن عبد الله نساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبد القاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت شیخ ابو القاسم
گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسلهٔ کبرویه با سلسلهٔ خواجهاے بزرگوار
به شیخ ابو القاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری صحبت داشته اند و از شیخ ابو نساج
پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفتند بدیدهٔ صدق در آئینهٔ طلب

حضرت شیخ احمد غزالی رحمه الله تعالی

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله

عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن وفات ایشان در سال پانصد و هفتده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است

حضرت شیخ ابوالنجیب رحمه الله

نام ایشان عبد القاهر است و لقب ضیاء الدین و نسب ایشان به دوازده واسطه بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه میرسد و نسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی به شیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شد و دیگر به شیخ وجیه الدین عم ایشان که در سلسلهٔ سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند و تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است که روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بخود بشنفتا و چون بخود باز آمد بصحبت قو[illegible]رار کرد و تائب شد آنچه بخاطر فقیر میرسد این است که اظهار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و دران دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر اینکه ساعت توفیق توبهٔ قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الثانی سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابوالنجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقائع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابوالجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان عنایت فرموده اند و نام احمد بن عمر الخیوقی و لقب نجم الدین و لقب دیگر کبری است و کبری ازان جهت گویند که در اوائل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند بر وی غالب آمدند بدین سبب طامة الکبری می گفتند و لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد و ایشانرا شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هر کرا افتادی

بمرتبهٔ ولایت میرسیدی چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان درآمد وحضرت شیخ حالت قوی داشتند نظر مبارک تمام اثر بروافتاد ودرحال بمرتبهٔ ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتی گفت از فلان مملکت اجازت ارشاد نوشتند تادر ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند روزی بازی در هوا دنبال گنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بران افتاد وگنجشک برگشت وباز را گرفته پیش ایشان را فرود آورد وروزی بدرخانقاه ایستاده بودند ناگاه سگی آنجا رسید ونظر انور حضرت شیخ بروی افتاد ودرحال بخشش یافت متحیر وبیخود شد واز شهر بگورستان رفت وسر بزمین می مالید وهرجاکه می آمد ومیرفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند ودست بردست نهاده پیش اومی ایستادند چون دران نزدیکی بمرد وبفرمودهٔ حضرت شیخ اورادفن کردند وبرسر قبر او عمارتی ساختند وحضرت مولوی فرموده اند بیت یک نظر فرما که مستغنی شوم زابنای جنس سگ که شد منظور نجم الدین سگانرا سرور است ؛ وحضرت شیخ درفضیلت وطریقت وتصوف یگانه وبی نظیر بوده اند وخوارق وکرامات ایشان در عالم مشهور است ونسبت ارادت ایشان بدوطرف ست یکی از شیخ عمار یاسر به ترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم گرگانی میرسد وطریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری به محمد مانکیل واز ایشان بمحمد بن داود واز ایشان بابوالعباس ادریس واز ایشان بابوالقاسم بن رمضان واز ایشان بحضرت ابویعقوب طبری واز ایشان بابوعبدالله بن عثمان واز ایشان بابویعقوب نهرجوری واز ایشان بابویعقوب سوسی واز ایشان بعبدالواحد زید واز ایشان بکمیل بن زیاد واز ایشان بحضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد واز شیخ روزبهان بهره یافته بودند وفات ایشان دهم جمادی الاولی درسال ششصد وهژده واقع شده چون هلاکو بخوارزم رسید ودر آنوقت عمر ایشان زیاده برشصت بود شیخ اصحاب خود را مثل شیخ سعد الدین حموی وشیخ رضی الدین علی لالا وغیر ایشان را طلبداشته فرمودند زود برخیزید وبه بلاد خود روید که آتشی از مشرق برافروخت تامغرب خواهد سوخت وما اینجا شهید باید شد این بلائیست مبرم که علاج ندارد ونیزه بردست مبارک خود گرفته وسنگ در بغل پر کرده باکفار مقاتله ومجادله نموده بدرجهٔ شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته بودند بعد از شهادت

ده کس نتوانستند که آنرا از دست شیخ خلاص سازند آخر آنرا بریدند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ جمیع مریدان ایشان کامل و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضی گفته اند مولانا بهاء الدین ولد مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابوسعید است و نام شرف بن المؤید بن ابوالفتح و اصل ایشان از بغداد است و از اجلهٔ اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و حضرت شیخ را کمال عنایت و مرحمت با ایشان بوده ببرکت توجه حضرت شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند اما در اواخر حال بسبب تقدیر ازلی از شیخ مجد الدین قدری بی ادبی نسبت به پیر ایشان واقع شد از ایشان بحضرت شیخ رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی و سیری بهمان ج خوارزم شاه بجرم و گناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت رسانید وفات ایشان در سال شش صد و هفت و بروایتی شش صد و شانزده هجری واقع شده و قبر در اسفراین است

حضرت شیخ سعد بن حموی رحمه الله

نام ایشان محمد بن مؤید ابی بکر بن ابی حسن است و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند فاضل و عامل و کامل بوده اند و ایشان را تصانیف بسیار است وفات ایشان روز عید الضحی سال شش صد و پنجاه هجری روی داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال قبر ایشان در بحرآباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوائل ایشان را در اربعین نشانده بودند در اربعین دوم بآنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند فرمودند برخیز و بیرون ای بیت منم عاشق مرا غم ساز وار است ؛ تو معشوقی ترا با غم چه کار است ؛ وفات ایشان در سال شش صد و پنجاه و هشت هجری رو داده مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رحمه الله

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و بشیخ صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقائق که مملو است از درر دقائق در بیان اشارات و رموز قرآنی نظیر ندارد و از تصانیف ایشان است و بر کمال حضرت شیخ هیچ شاهدی به از آن نیست وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار قبر ایشان در بغداد شریف است

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رحمه الله

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان از غزنی است و پدر ایشان پسر عم حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و بصحبت شیخ احمد یسوی و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری از مشائخ را دریافته اند از صد و بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در علوم ظاهر و باطن جامع و از بزرگان وقت بوده اند و سفر هندوستان کرده بصحبت ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه که قبر ایشان در تبرهنده است از توابع حصار فیروزه مشرف گشته امانت رسول صلعم را شانه محاسن مبارک باشد از ایشان گرفته اند وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو هجری بوده و قبر ایشان در غزنی است مابین روضه سلطان محمود و این فقیر بآنجا رسیده نماز عصر در آن روضه متبرکه گذارده و در همان روز اکثر مزارات مشائخ غزنی را طواف نموده مثل ملک بار برنده و خواجه شمس العارفین و شیخ اجل سرزری و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد اعرابی و خواجه محمد باغبان که در ربیع الاول سال چهارصد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی بی نازد و خواجه احمد مکی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان صدیق اکبر اند و پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان است و شیخ عثمان والد پیر علی هجویری و شیخ حاجی بلیدی ختم الاولیاء خواجه اقبال و تاج الاولیا شاه سیر فالیزبان و غیرهم قدس الله ارواحهم

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رحمه الله

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ و صاحب مرتبه عالی داشته شیخ رضی الدین علی فرموده اند هر که با خاموشی احمد بیا رزد آنچه از جنید و شبلی یافته اند از وی نیز یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت و نه هجری بود

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی رحمه الله

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعی است از توابع اسفراین مرید شیخ احمد جورقانی اند از بزرگان و عارفان وقت بوده اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد [illegible] رنات در شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سال هفتصد هجری [illegible]

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از ملوک سمنان بودن و در سن پانزده سالگی باسلطان وقت می بوده اند و در سال ششصد و هفتاد و هفت در بغداد مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات علیه بوده اندگویند که در مدت عمر باصد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و نه وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان [illegible]ت سال است و قبر ایشان در مقبرهٔ عماد الدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمده که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقائد خود نوشته و بعضے سخنان دران رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم بخداے عز و جل از کسی که مخالف باشد و اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الاوکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر ایشان در حصار ای از اعمال اسفراین است

حضرت شیخ محمود مزده کانی رحمه الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبد الله و از اکمل مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی اند

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمه الله تعالے نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین دوستی که ایشان نیز هم

مرید شیخ علاء الدولہ سمنانی بوده بنوده اند و بفرموده پیر خود حضرت شرف الدین محمود شاہ نوبت ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت ہزار و چہار صد ولی را دریافته و چہار صد ولی را در یک مجلس دیده اند و ابتدای اسلام در کشمیر ببرکت مقدم شریف ایشانست و امروز خانقاه ایشان در کشمیر موجود است وفات ایشان در ششم ذی الحجہ سال ہفتصد و ہفتاد ہجری رو نموده و قبر در ختلان است

حضرت شیخ بہاء الدین ولد

بعضے گفته اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی الکبری است از فرزندان حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنه اند و مادر ایشان دختر علاء الدین محمد بن خوارزم شاه است که باشارهٔ حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را بحسین بن احمد نکاح کرده بود و شیخ بہاء الدین ولد ازان متولد شدند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات بوده اند و بشیخ شہاب الدین سہروردی ملاقات نموده بودند وفات ایشان در سال شش صد و بست و ہشت ہجری بوده و قبر در قونیہ است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رحمه اللہ

مشہور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بہاء الدین محمد و اصل ایشان بلخ است و نشو و نما در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم و صاحب حال و وجد بوده اند گویند که چہار صد طالب علم ہر روز بدرس ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و توحید است گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چہار روز یکبار افطار می کردند و درہمین سن روزے با کودک چند بر بامہای خانہا سیر میکردند یکے از کودکان گفت بیا تا ازین بام بران جہیم مولانا فرمودند این نوع حرکت از سگ و گربہ می آید حیف باشد که آدمی بانہا مشغول شود اگر در جان شما قوتی ہست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثناء از نظر کودکان غائب شدند کودکان فریاد برآوردند بعد از لحظه رنگ دگرگون گشته و چشم متغیر شده باز آمدند گفتند در زمانیکه با شما سخن میکردم دیدم که جماعتے سبز قبایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمان ہا گردانیدند و عجائب ملکوت را بمن نمودند چون فریاد و فغان شما شنیدند بازم آوردند و مولوی فرمودند مرغی که از زمین پرد اگرچه بآسمان نرسد اما این قدر باشد که از دام دورتر باشد و بر ہمچنین

اگر کسے درویش شود وبکمال آن نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق واهل بازار ممتاز گردد واز
زحمتهاے دنیا برهد وسبکبار گردد ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال شش صد وچهار ده است
وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سال شش صد ونود ودو هجری واقع شده قبر ایشان در قونیه است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمه الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است حضرت مولوی رومی را کمال عنایت والتفات
وتعلق بایشان بوده از کبار خلفای مولوی بودند چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز پنجم چلبی
حسام الدین با جمیع اصحاب پیش سلطان ولد رفتند وگفتند میخواهم که بعد ازین بر جاے پدر
بنشینی ومخلصانرا ومریدانرا ارشاد کنی وشیخ راستین ما باشی ومن در رکاب تو غاشیه بر دوش
نهاده بندگی تو کنم واین بیت بخواندند بیت بر خانهٔ دل ای جان آن کیست ایستاده بر تخت
شه که باشد جز شاه شاهزاده ؛ سلطان ولد بسیار بگریستند وفرمودند که الصوفی اولی بخرقته
والیتیم احری بحرقته چنانکه در زمان والد خلیفه وبزرگوار بودی همچنین خلیفه وبزرگوار باشی
وفات ایشان در سال شش صد وهشتاد وسه هجری بوده است

حضرت سلطان ولد رحمه الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند ومرید وصاحب سجاده ایشان وعلوم ظاهر و
باطن را از والد بزرگوار خود واز مولانا حسام الدین چلبی وشیخ شمس الدین تبریزی قدس الله
اسرارهم کسب نموده اند وحضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست این
جهان قول من است وتو فعل منی وگفته اند روزی والد من گفتند که ای بهاء الدین اگر خواهی
که دائم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو وکین کسی را در دل مدار واین رباعی را خواندند
رباعی خواهی که بیشی طلبی ز هیچکس پیش مباش ؛ چون مرهم وموم باش وچون نیش مباش ؛ خواهی
ز هیچکس بتو بد نرسد ؛ بدگوی وبدآموز وبد اندیش مباش ؛ ولادت ایشان در لارنده
سال شش صد وبیست وسه وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد ودوازده هجری واقع
شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب آنست که بینم شادی ؛
دریابم از خدای خود آزادی ؛ تمام شد ذکر مشایخ سلسلهٔ علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشائخ سلسلۂ شریفۂ سهروردیه که منسوب است بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رحمه الله

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشائخ عراق اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانۂ آفاق، از اکمل مریدان سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند و از اقران رویم و نوری اند رحمهم الله ایشان فرمودند چهل سال است که بهشت را با هر چه در دست برین عرض میکنند گوشۂ چشم بعاریت بآن نداده ام وفات ایشان در سال دوصد و نود و دو

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشائخ و مرید ممشاد دینوری بودند وفات ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت شیخ محمد عمویه رحمه الله تعالی

نام پدر ایشان عبد الله است از اجلۂ مشائخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری اند

حضرت شیخ الشیوخ رویم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوبکر و ابو الحسین و ابوسفیان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و لسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن را کسب نموده بودند و آنرا پوشیده میداشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگر چه رویم خود را شاگرد جنید مینمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیده من کس ندیده است بچو رویم که در توحید سخن گفتی که گویند در اواخر عمر در میان دنیاداران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نمی گشتند سید الطائفه فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال ۳۰۳ سه صد و سه هجری روی داده و قبر در شونیز به بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای

اہل طریقت ودر ریاضت ومجاہدت بیمثل بوده اند مرید رویم اند ومنصور حلاج را دریافته بودند
وبا ابو الحسین مالکی وابو الحسین مزین وابو الحسین دراج صحبت داشته اند در علوم ظاہر وباطن
کامل وشافعی مذہب بوده اند در تصوف ایشان را تصانیف بسیار است وطریقۂ خفیفه منسوب است
بایشان وطراز مذہب شیخ حضور وغیبت است نقل است که شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند
در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی ودلوی داشتم تشنگی بر من غلبه کرد چاہی دیدم آہوی
ازان آب میخورد چون بسر چاه شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبد الله را قدر کم ازین آہو
است آوازی شنیدم که این آہو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت وتو دلو ورسن داری وقتم
خوش گشت ودلو ورسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه کردیم اکنون باز گرد وآب خور
باز گشتم آب بسر چاه آمده بود خوردم وطہارت کردم ونیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند
که در مصر جوانی وپیری ہمیشه مراقب می باشند آنجا رفتم دیدم ہر دو بقبله نشسته اند سه بار
برایشان سلام گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دہید آن جوان سر
بر آورد وگفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست وازین اندک اندکی مانده ازین اندک
نصیب بسیار بستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می پردازی این بگفت وسر فرو برد ومن
گرسنه وتشنه بودم گرسنگی وتشنگی را فراموش کردم ودل مرا اثری عظیم شد توقف کردم
بایشان نماز پیشین ونماز عصر گذاردم وگفتم مرا پندی دہید گفتند یا ابن خفیف ما را
از زبان پند نبود کسی باید که اصحاب مصیبت را پند دہد سه روز آنجا بودم درین مدت خورد
وخفتن در میان نبود با خود گفتم چه سوگند دہم تا مرا پندی دہند جوان سر بر آورد
وگفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دہد وہیبت بر دل تو افتد وترا
بزبان فعل پند دہد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال سه صد وہفتاد ویک ہجری
بوده وقبر ایشان در شیراز ومدت عمر بقولی نود وپنج سال وبقولی یکصد وچہار است

حضرت شیخ ابو العباس نہاوندی رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است واصل ایشان نہاوند است شاگرد جعفر خلدی
ومرید شیخ ابو عبد الله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند آنانکه خداوند ہمت اند

اگر دست چپ ایشان را از مشغول دارد بدست راست دست چپ خود را ببرند و هم فرموده اند
که در ابتدا که مرا درین کار گرفت دوازده سال سر بگریبان خود فرو برده تا یک گوشه دل مرا
بمن نمودند و نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حق تعالی یکساعت ایشانرا بود و من در آرزوے
آنم که حق تعالی یکساعت مرا بمن دهد تا بینم که خود چه چیزم و کجایم وفات ایشان
در سنه صد و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابوالعباس نهاوندی اند و از کبار مشائخ وقت ایشان را کرامات و خوارق بسیار است
وفات ایشان روز چهارشنبه غرہ رجب سال چهارصد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجلهٔ مشائخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و هر دو طریقه
بسید الطائفه میرسد یکی از شیخ عمویه بمشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی بروم و ایشان
پیر شیخ ابوالنجیب سهروردی اند و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابوحفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سهروردی اند از اولاد
ابوبکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل
و پیشوای وقت بوده اند و مذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر
صلعم بوده و در بغداد مشهور ترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ ابوالنجیب سهروردے
و ذکر شیخ ابوالنجیب در سلسلهٔ کبرویه مذکور شده و حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین
عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه را دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فوائد عظیم
و بهرهٔ تمام حاصل نموده اند و خواص و عوام بغداد را روے ارادت بخدمت ایشان
بود نقل است که شیخ شهاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند درآن یاد گرفتم و عم من مرا ازان منع میکرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ
عبدالقادر رضی الله عنه آمد و من باوی بودم مرا گفت حاضر باش که بر مردی میرویم که دل وی

از خدای تعالی خبر میدهد و منتظر باش برکات دیدار دیرا چون نشستم شیخ ابوالنجیب گفت
یا سید این برادر زاده من بعلم کلام مشغول است هر چند منع میکنم ازان باز نمی ایستد غوث الثقلین
فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب و فلان کتاب دست مبارک
خود را بسینه من فرود آوردند و الله که یک لفظ ازان کتب بر حفظ من یاد نبود و خدای تعالی
همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی مملو ساخت و مرا فرمودند که انچه
یافته ام از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ
نجم الدین مرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشستم روز چهلم در واقعه
دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی
بیشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ آن جواهر را بر خلق می انداختند و آنها می چینند
و همین که روبکمی کرد باز زیاده میشود گویا که پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت بر آمده
پیش شیخ رفتم پیش انکه ازین واقعه خبر کنم فرمودند انچه در واقعه دیدی حق است این
و امثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر است رضی الله عنه ولادت شیخ الشیوخ
در رجب سال پانصد و سی و نه هجری بوده و فات در غرهٔ محرم سال شش صد و سی و دو
روی داده و قبر ایشان درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار
بوده اند همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی و شیخ نجیب الدین علی
برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ را نیز تصانیف بسیار است

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند
در فضیلت و طریقت یگانه عصر و سبب ترک ایشان این است که در واقعه دید که حضرت رسالت
پناه بتعلیم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند فردای آن ترک تعلقات نموده سفر بغداد اختیار
کرده بعد از رسیدن آنجا مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه قطب الدین
بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری ازان جهت گویند که پیش از ترک
و تجرید قاضی شهر ناگور بودند و فات ایشان در سال شش صد و چهل و سه هجری بوده

وقبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دهلی است واین فقیر بزیارت ایشان رسیده

حضرت شیخ نجیب الدین علی برغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز واصل از شام گویند از ابتدای حال محبت فقرا می ورزیدند وبا ایشان می بودند پدر هرچند لباسهای فاخره می ساخت وطعامهای لذیذ میداد بآن التفات نمی کردند ومیگفتند من جامهٔ دنیاداران نمی پوشم وطعام نازکان نمیخورم وپشمینه می پوشیدند ومرید شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی اند وعارف وکامل وعالم بوده اند ایشان را سخنان لطیف ورسالهای شریف بسیار است وفات ایشان در سال ششصد وهفتاد وهشت هجری بوده وقبر در شیراز است

حضرت شیخ عبدالرحمن بن علی برغش رحمه الله

لقب ایشان ظهیر الدین است مرید وخلیفه رشید پدر خود بودند وصاحب مقامات بلند وکرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پارهٔ از خرقهٔ مبارک خود فرستادند که آنرا بپوشانند اول خرقه که در دنیا پوشیده اند آن بود وفات ایشان در سال هفتصد ونود وشانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است وابو البرکات ونام پدر ایشان وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی وباصل از ملتان در علوم ظاهر وباطن وفقه وحدیث واصول وفرع عالم وکامل وقطب وغوث وقت ودر عهد شیخ الاسلام واز بی نظیران روزگار حنفی مذهب بوده از اکمل مریدان واجل خلفا وجانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند وصاحب کرامات عالیه ومقامات وخوارق ظاهره بودند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده ببغداد رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند وطریق خرقه پوشیدن ایشان چنین است که بعد ازانکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظری بودند که کی خرقه بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات خلاصهٔ موجودات پیغمبر صلعم در خانه نشسته اند وشیخ الشیوخ در پیش ایشان

برپای ایستاده و درآنخانه طنابی لبته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنسرور مرا طلبیده اند و شیخ الشیوخ دست مرا گرفته به قدمبوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنسرور را اشارت بخرقه از خرقهای که آویخته بود فرموده گفتند عمر و این خرقه را به بهار الدین بپوشان و شیخ الشیوخ آنچنان کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت ایشان رسیدم همان خانه همان خرقه بطناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ برخاسته خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای بهار الدین این خرقهٔ رسول است صلعم و من درمیان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت نتوانم داد و به رخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده متوطن شده بارشاد طالبان مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت رسیدند و اهل آن دیار تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز دران دیار همه مرید ایشان اند و کرامات و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش هجری در قلعه کوٹ کرور روی نموده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر سال شش صد و شصت و شش هجری بوده مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شهر ملتان است بحصار قدیم

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکمل مریدان شیخ بهار الدین زکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهار الدین نیز در خانه ایشان بوده و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قرآن کردند و در هفده سالگی تحصیل علوم نموده درس میگفتند و دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال هشت صد و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور عالم بوده اند در علوم ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهة الارواح و سوالات گلشن راز از ایشان است و مرید حضرت شیخ بهار الدین زکریای ملتانی اند وفات ایشان

در دهم شوال سال هفتصد و هژده هجری بوده وقبر در مفرح هرات است

حضرت شیخ صدر الدین محمد رحمه الله

کنیت ایشان ابوالمغانم است فرزند رشید و مرید کامل وخلیفه جانشین شیخ بهاء الدین زکریا اند و در ملتان بجاشده والد بزرگوار خود هژده سال بعد از ایشان بارشاد وتکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است وفات شیخ روز سه شنبه بست وسوم ذیحجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری بوده وقبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهما الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابوالفتح است ولقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید وخلیفه پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین زکریا اند پنجاه و دو سال بر سجادهٔ پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند وصاحب علوم ظاهر و باطن وکشف وکرامات و بس عظیم القدر وجلیل الشان بوده اند نقل است که وقتی والدهٔ ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند دران ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته تعظیم نمودند والدهٔ شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصے است که در شکم شماست او چراغ خاندان وشفیع دودمان ماست وفات ایشان در نهم جمادی الاولی سال هفتصد و سی و پنج هجری روی داده مدت عمر هشتاد و هشت سال وقبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رحمه الله

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان است اول بارکسی که از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمد جد ایشان است که سید جلال بخاری سرخ میگفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر وجامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد وسید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل وسعادتمند بوده یکی قطب وغوث وقت شیخ المشائخ ومشرف اهل زمانه در روزگار یگانه مفرد اند بیان و اعیان مخدوم جهانیان دوم

سید را جوی قتال ایشان هم از اولیای بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن
پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ زکریای ملتانی اند
در سهروادی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانهٔ روزگار گشتند و مخدوم جهانیان
ازان جهت گویند که روز عیدی بروضهٔ حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ [illegible] التماس
عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون بروضهٔ
شیخ رکن الدین رفتند از آنجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان میگفتند
خوارق و کرامات زیاده از حد ایشان بظهور رسیده و در مکهٔ معظمه که رفتند با امام عبد الله یافعی
ملاقات کردند و میان این دو عزیز اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر ازان نباشد و از مکهٔ
معظمه که باز بهندوستان آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ملاقات نموده خرقهٔ
متبرکهٔ چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال هفتصد و هفت
هجری وفات وقت [illegible] آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده
ومدت عمر شریف [illegible] هشت سال و سه ماه بیست و شش روز و قبر وراجه ملتان است

	برهان الدین قطب عالم رحمه الله	

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جهانیان درین قبیله
اکثرے بزرگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن بکمال و مرید آبای کرام خود بوده اند
و خوارق و کرامات علیه از ایشان بظهور پیوسته نقل است که شبے بجهت تهجد برخاسته بودند
چون شب تاریک بود پاے ایشان بچیزے رسیده آزار یافت و ایشان ندانستند که
آن چیست فرمودند سنگ است یا آهن چوب یا چه چیز است چون صبح شد مردم آنرا
دیدند بروشنی که از زبان ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلے نمانده و شمه هم
سنگ و هم آهن و هم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و
چهل و نه هجری است نزد فرزندان ایشان در احمد آباد که مسکن ایشان بود موجود است
ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود وفات وقت طلوع آفتاب هشتم
ذی حجه سال هشت صد و پنجاه و شش هجری بوده و مدت عمر شصت و هشت سال و چهار ماه

و بست و چهار روز و قبر ایشان در موضع بتوه از مضافات احمد آباد و گجرات واقع است ﷲ

حضرت سراج الدین شاه عالم

کنیت ایشان ابو البرکات است و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند بظاهر و باطن سید وقت خود گویند که حلیهٔ ایشان بحلیهٔ مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق بوده و عمر و نام و الدین و دایهٔ ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین و مرضعهٔ آنحضرت بوده علیه الصلوٰة والسلام نقل است که ضعیفه مریدا ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد آن ضعیفه جزع و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زده الحاح نمود که تا فرزند مرا بمن باز ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون جزع و تضرع از حد گذشت تسلی او نموده بدرون رفتند و ایشان را نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را برداشته بدو دست روی بآسمان کردند و گفتند الٰهی آن طفل نشد این طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه را خبر دادند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند خود را زنده یافت ولادت ایشان ششم ذیقعده سال هشت صد و هفده و وفات شب شنبه بستم جمادی الاخری سال هشت صد و هشتاد هجری بوده و مدت عمر شریف شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمد آباد در رسول آباد زیارتگاه خلایق است الحمد لله که باتمام رسید و باختتام انجامید بپاس امداد روح مقدس مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسلهٔ معظمه قادریه و سلسلهٔ متبرکه نقشبندیه و سلسلهٔ علیه چشتیه و سلسلهٔ شریفه کبرویه و سلسلهٔ کرمه سهروردیه قدس الله اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای عالیه است و اکثر اهل اسلام از خواص و عوام خارج ازین سلسلهای نیستند چراکه بی وسیله و دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان از تنگنای جهان بس دشوار است و نجات در عقبیٰ بی آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد بآسانی متصور نیست چنانچه در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه و تعالی گوید بندهٔ من فلان دانشمند را در فلان محله

می شناختی فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم گوید برو که ترا بوی بخشیدم پس وقتیکه شناخت نسبت بپیوند دو سبب نجات میگردد و مهر دوستان او گرفتن سیرت ایشان ورزیدن با احسان با ایشان بهتر داولی ترلهذا هرکس خود را در یک سلسلهٔ سلاسل میاندو این فقیر خود را در سلسلهٔ متبرکهٔ معظمهٔ قادریه منتظم گردانیده و دست در دامن با سعادت قطب ربانی غوث صمدانی پادشاه مشائخ امام ائمه پیر دستگیر شاه محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه زده امیدوار است که از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید و حق تعالی این کمینه بندهٔ خود را با ایشان ببخشد بدانکه اسامی بزرگان که درین سلسلها مذکور شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و مشائخ این سلسلها بسیاری از اکمل اولیا و صاحب مقامات علیا بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز برای رعایت ترتیب ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط نیفتد این فقیر بذکر همین بزرگان عالی شان و عالیجاه اختصار نمود و ذکر مشائخ متفرقه و اکابر که سوای سلسلهای مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسلهای ظاهر نشد اما تاریخ تولد و وفات بهم رسید ازین جهت احوال ایشان را در فصل علیحده به ترتیب سال وفات نوشت

حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بودند و بحضرت شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک از آن جهت گویند که وقتی بر کشتی سوار شدند چون بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ ندارم ایشان را چندان زدند که بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند بار دیگر مزد طلبیدند بار در جواب گفتند ندارم دیگر بار ایشان را بزدند گفتند پای ترا گرفته در دریا می اندازیم چون این را گفتند ماهیان از دریا بر آمدند و در دهن هر یک دیناری ایشان دست دراز کرده یک دینار گرفتند و بآنها دادند چون اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند و عذر گناه خواستند مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی غائب شدند
نقل است که میفرمودند حق تعالی امت حضرت سید المرسلین را دو چیز داده است

که نه جبرئیل را داده و نه میکائیل را یعنی اذکرونی فاذکرکم یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم ادعونی استجب لکم و از من بطلبید تا من قبول کنم فرموده اند در بعضے کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی بپیغمبری از پیغمبران وحی فرستاد که بفرما به هر عالمے که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه با وی کنم آن بود که حلاوت ذکر و مناجات خویش از دل او بر دارم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس و ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند و بسیاری از ائمه و مشائخ کبار را دریافته اند نقل است که خونی را بر دار کردند همدران شب خونی را بخواب دیدند در بهشت خرامان با حلها پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافتے گفت دران ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا کرد این همه از برکت اوست وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در بصره است

حضرت شیخ سفیان ثوری رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده اند از بزرگان و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از مجتهدان پنجگانه دیگر حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیاری از مشائخ را دیده اند و سی سال متصل شب نخفته اند فرمودند هرگز حدیثی نه شنیدم از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان هرگز از کسے چیزی نمی گرفتند که اگر دانم در ان جهان در گلو مانم میگیرم روزی ایشان بیمار شدند خلیفه طبیب ترسائی داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون طبیب قاروره بدید گفت که از خوف الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره گشته از مثانه بیرون می آید و در دینی که چنین مرد بود آن دین باطل نباشد این گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیبے بر بالین بیمار فرستادم خود بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و صد بزرگ شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند جوانی را حج فوت شده بود آهی کشید ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه به تو دادم تو این آه بمن ده گفتا دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را میگویند که سود کردی اگر همه اهل عرفات قسمت کنی تونگر شوند نقل است که میفرمودند اگر به ده خرد دست

نه از ان ریاست و یکی از بهر خدا اگر از ان یک جزو که از بهر خداست در سالی یک قطره از چشم بیاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد نه پلاس پوشیدن و نه نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نه بستن است و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزد پاک خدای اشتری از گناه بسیار که میان تو و خدا بود آسان تر از آنکه یک گناه میان تو و بندهٔ ... یقین نیست که متهم نداری خدای را در هر چه بتو رسید وفات ایشان به بصره سوم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یک هجری بوده و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سه سال چون ایشان را غسل میدادند و پیشانی ایشان نوشته دیدند سیکفیکهم الله

حضرت داؤد بن نصر طائی رحمه الله

کنیت ایشان ابوسلیمان است شاگرد امام المسلمین ابوحنیفهٔ کوفی اند رضی الله عنه و مرید حبیب راعی و از قدمای مشایخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه الفقها بودند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است که یکی در پیش ایشان نشسته بود و در ایشان می نگریست فرمودند نه دانی چنانچه بسیار گفتن کراهیت دارد بسیار دیدن نیز مکروه است ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت تکبیر گوی که این هر دو محل حجاب ست وفات ایشان در سال یکصد و شصت و دو و بقولی و پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشایخ و مقتدای این قوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صائم الدهر می بودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن می کنی که سیفرماید و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت به تسلیم و رضاست گویند شبی تا روز نخفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم روزے شخصے پیش ایشان آمد و گفت ای شخص میخواهم که از تو چیزی به بلیم گفتند بخواه انچه می خواهی

گفت خرمای تر میخواهم وقت خرمای تر نبود زنبیلی بدست او دادند که پر از خرمای تر بود
وفات ایشان در سال یک صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت امام عبد اللہ بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی اللہ عنہ در فنون علوم جامع و صاحب کشف و کرامات و از معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند و مشائخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی در کوچه میگذشتند نابینای را گفتند که عبد اللہ مبارک می آید هرچه می باید بخواه نابینا گفت دعا کن تا حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم باو باز داد و صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والدهٔ امام عبد اللہ روزی بباغ بمطلب ایشان رفت و ایشان را خفته یافت و دید که مار بزرگ شاخ ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان میراند ولادت ایشان در سال یکصد و فات در ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بوده

حضرت محمد صبیح المشهور با بن سماک رحمه اللہ

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای علمای این قوم و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را بر هیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی است در گردن و بندیست بر پای بردار تا برهی
وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشائخ و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند که شما در معاش چه می کنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند سگان خراسان نیز چنین میکنند سلطان گفت پس شما چون میکنید فرمودند ما چون یابیم ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر پیشانی ایشان دادند و گفتند استاد توئی روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم

گفتند که دیر آمدی گفت نه زود آمدم گفتند چرا گفت هر که پیش از مرگ آید اگر چه دیر آمده باشد زود آمده است شیخ فرموده‌اند سه چیز قرین فقر است فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و سه چیز لازمهٔ توانگر است رنج تن و شغل دل و سختی حساب [illegible] ایشان در سال یکصد و نود و چهار هجری بوده قبر ایشان در [illegible] است

حضرت شیخ یوسف اسباط رحمه الله

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل یگانه بوده‌اند و شیخ فریدالدین عطار ایشان را از زهاد تابعین نوشته‌اند گویند هفتاد هزار درم میراث یافته‌اند و هیچ ازان صرف خود نه نمودند بفقرا دادند برگ خرما می یافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند وفات ایشان در سال یکصد و نود و شش هجری واقع شده است

حضرت ابو سلیمان دارانی

نام ایشان عبد الرحمن [illegible] احمد بن عطیه است و ازقدمای مشائخ شام اند و علمای این قوم در زهد و ورع یگانه [illegible] هوای زمانه خود بودند و دارا دهی است از دهای دمشق از ایشان پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز یکی نبود در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر در موضع دارا است

حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله

نام پدر ایشان غیاث است که مولانای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشائخ اند اصل ایشان از مریس است و آن قریه ایست از توابع مصر گفته‌اند که در دلی که دنیا مقام کند بیرون میرود ازان دل آخرت و نیز گفته که از سخنان این طائفه هیچ چیز بدل من قرار نگرفت تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران نیافتم و نیز گفته‌اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس است وفات ایشان در دو یک سال دو صد و شانزده هجری و بقولے نوزده بوده است

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشائخ موصل بوده‌اند و با سی کس از بزرگان صحبت داشته‌اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده‌اند که اول بار که عبد الله حق را رحمه الله

دیدم مرا گفت یا خراسانی چهار چیزیست پیش چشم و زبان و دل و هوا چشم جائی منگر که نشاید و بزبان سخنی نگوئی که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان و هوا نگاه دار در هیچ محوی باد و اگر این هر چهار بدین صفت نباشد خاکستر بر سر باید کرد که آن در شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی سال دو صد و بست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگه بستند برحمت حق پیوسته بودند و خط سبزی برگلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابونصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطا است بن هامان بن عبد الله وصل ایشان از مرو است از مدهای مشائخ و بزرگان این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از او تا در عراق بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند با امام احمد حنبل رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ چار پایی در راه های بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پا برهنه می بودند روزی مردی راستوری روث انداخت فریاد برآورد که بشر از عالم برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند که می فرمایند ای بشر میدانی که خدای تعالی چرا ترا برگزیده از میان اقران بلند گردانید مرتبهٔ ترا گفتند یا رسول الله نه فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و حرمت داشتی صالحان را و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب و اهل بیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چارشنبه دهم محرم سال دو صد و بست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون برحمت حق پیوستند آواز نوحهٔ جنیان از خانهٔ ایشان بگوش مردم میرسید و بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد فرمودند که آمرزید مرا و آنها را که بر جنازهٔ من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا به قیامت

حضرت شیخ احمد بن ابی الحواری رحمه الله

کنیت ایشان ابوالحسن است و اصل از دمشق مرید ابوسلیمان دارانی اند و والد ایشان نیز از
مشهور عالمان و عارفان بوده‌اند خاندان ایشان خاندان زهد و ورع بوده و از بزرگان
این قوم ممدوح مشایخ اند گویند ایشان را ابوسلیمان دارانی عهد کرده بود که هرگز مخالفت
فرمان او نکنند روزی سلیمان در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابوسلیمان گفتند تنور
تافته شد چه میفرمائی ابوسلیمان جواب نداد و ندو سه بار مکرر گفتند ابوسلیمان را دل به تنگ آمد گفتند
برو و در آنجا بنشین ابوسلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته
باز فرمودند احمد را بجوئید در تنور خواهد بود چون جستند در تنور یافتند و یک موی ایشان نه
سوخته بود وفات ایشان در سال دو صد و سی و دو هجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابوعبدالرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب
علوم ظاهر و باطن بوده اند گویند ایشان اصم نبوده اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای
سخن از وی بادی جدا شد جهت دفع خجالت او گفته آواز بلندتر کن که من نمی شنوم و خود را
چنان فرا نمودند که گوش ایشان گران است و آنرا نشنیده اند ضعیفه شادمان شد و این
لقب بر ایشان باز گویند پسر میرزائی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی
خدای بس و اگر همراه خواهی کرام کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی
قرآن بس و اگر کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر اینکه گفتم پسندیده
نیست دوزخ ترا بس فرموده اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر
پس نگاه دار خویش را با عتماد خداوند و زبان را براست گفتن و چشم را بعبرت نگریستن
وفات ایشان در سال دو صد و سی و هفت هجری بوده بموضع ماتجرد که از نواحی بلخ است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابوحامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشایخ
خراسان اند سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابوتراب نخشبی و ابوحفص حداد را

وطریقۂ ملامتیہ داشتند وجامیہ بروی لشکریان داشتند شیخ احمد فرمودہ اند ہرکہ درویشان را خدمت کند بسہ چیز بکرم شود تواضع وحسن ادب وسخاوت وگفتہ اند ہیچ خواب گران نیست از خواب غفلت وفات ایشان در سال دوصد وچہل ہجری بودہ ومدت عمر نود وپنج سال است وقبر در بلخ است

شیخ ابو العباس حمزہ بن محمد حارث بن اسد محاسبی رحمہ اللہ

از متقدمان مشائخ ہرات ومستجاب الدعوات بودند فرمودند ہرکرا صحبت اولیا آراستہ نساز بہیچ پند آراستہ نگردد وفات ایشان در دوصد وچہل ویک ہجری بودہ

حضرت شیخ ذو النون مصری رحمہ اللہ

کنیت ابو عبد اللہ است واصل از بصرہ از علمای وقدمای مشائخ در جوع اولیای وقت بایشان بودہ گویند چہل سال روز وشب پشت بدیوار ننہادہ اند جز بدو زانو نہ نشستند پرسیدند این محنت چراست فرمودند شرم دارم کہ در مشاہدۂ الٰہی بندہ وار نہ نشینم طریقۂ محاسبہ بایشان است منسوب وسخن ایشان اندر توحید وتجرید بودہ ومذہب ندانستن رضا است واز جملہ مقامات وفات ایشان در بغداد سال دوصد وچہل ہجری روی دادہ نیز چنین آوردند کہ حضرت ذو النون مصری رحمہ اللہ کنیت ایشان ابو الفیض است ونام ثوبان بن ابراہیم واصل ایشان از اخمیم مصر است شاگرد حضرت امام مالک و مرید اسرافیل واز بزرگان این قوم وکبار مشائخ وپیشوای اہل ملامت وصاحب ریاضت وکشف وکرامات ودر تجرید وتوحید یگانہ وسر عارفان زمانہ بودہ اند تا در حیات بودند خود را چنان پنہان داشتند کہ بر حقیقت حال ایشان ہیچکس واقف نگشت بزرگی وخوارق حضرت شیخ زیادہ ازان ست کہ در قید ضبط در آید روزے ہمراہ جماعتے در کشتی نشستند بازرگانے را گوہری گم شدہ ہمہ اتفاق کردند کہ ایشان بردہ اند سیر بخایند ندواہانت بسیر سانیدند چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی کہ من نہ بردہ ام ہزاران ماہی سر از دریا بر آوردند ودر دہان ہر یکے گوہری یکی از انہا بگرفتند وبایشان دادند اہل کشتی چون این واقعہ را دیدند در پاے ایشان می افتادند وعذر میخواستند وہمین نقل

صاحب کشف المحجوب از زبان ذوالنون مصری قدس سره نسبت بخوان مرتع داری که اندر یک
کشتی با ایشان بوده می نمایند فرمودند هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا نه معصیتی کردم خدای را
و نه قصد معصیت در من پدید آید گویند چون میخواستند بنماز مشغول شوند میگفتند بار خدایا بکدام
قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو و بکدام دیده نگرم [illegible] تو و بکدام لغت
گویم نام تو از بی سرمائگی سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند [illegible] راست آنراست
که از خدای ترسان است چون ترس برخاست از راه [illegible] ی و فرمودند دوستی
با کسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار نگیرد در شکمی که از طعام پر باشد و نیز
فرموده اند که توبه عوام از گناهان است و توبه خواص از غفلت فرموده اند علامت
محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا کند در اخلاق و افعال و او امر و سنن
حضرت شیخ را پرسیدند که از مردم پرهیزگار کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد
پرسیدند علامت توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه
کرا بیشتر فرمودند بدخوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هرچه ترا از
حق مشغول دارد پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند دنیا موزد و شیخ
فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی اسرار خود را از ایشان پوشیده دارید
و زهاد را برغبت که رغبت شما دیده بعضی از عبادات را بشما بیاموزند و اهل معرفت بسکوت
یعنی پیش عارف حرف گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم شعبان
سال دو صد و پنج هجری واقع شده نقل است که چون برحمت حق پیوستند آن شب هفتاد
کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای ذوالنون خواهد
آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازهٔ ایشان را می بردند مرغان بسیار بر جنازه پر در هم
بافتند چنانکه همه خلق را بسایه خود پوشیدند و هیچکس از ان قسم مرغان را ندیده بود
و خلق از ان کاری که نسبت با ایشان داشتند باز آمدند و تائب گشتند و قبر حضرت
شیخ در مصر است و بر قبر ایشان نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانند نبود و ذوالنون
حبیب الله من الشوق قتیل الله و بعضی از منکران هرگاه آن نوشته را به تراشیدند باز نوشته می یافتند

حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سرہ

نام ایشان عسکر بن الحصین است وبقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشائخ خراسان بوده اند وبا بو حاتم عطار بصری وحاتم اصم صحبت داشته اند وبر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خودرا در دریای عبودیت افگنی ودل در خدای بسته داری اگر دہد شکر کنی واگر باز گیرد صبر کنی وگفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر دلها فرد عبیر خلد گردی دامن تست ؛ غبار گرد دلها رفته باشی ؛ وفات ایشان در هفدهم جمادی الاول سال دوصد وچهل وپنج هجری بوده چون در بادیه بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بآنجا رسیدند وایشان را دیدند روبه قبله ایستاده وخشک گشته وعصا در دست ورکوه در پیش نهاده واز درنده هاهیچ ضرر ری نه رسیده

حضرت شیخ ابراهیم بن عیسیٰ رحمه الله

اصل ایشان از اصفهان است با معروف کرخی صحبت داشته اند واز متقدمان مشائخ وصاحب کشف وکرامات بوده اند فرموده اند هرگاه خواهی کسی را از اولیای حق اشتباهی این بگوید هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیٔ علیم وفات ایشان در اصفهان سال دوصد وچهل وهفت هجری واقع شده

حضرت شیخ زکریای بن یحیٰ الهروی

از کبار مشائخ مستجاب الدعوات بوده اند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده اند زکریا ے از جمله ابدال است وفات ایشان در هرات ماه رجب سال دوصد وپنجاه وپنج هجری بوده

شیخ ابو عبید الله السنجری رحمه الله

از بزرگان مشائخ خراسانند وبا ابو حفص صحبت داشته اند وبارها برقدم تجرید سفر کرده اند شخصے ایشانرا گفت یک دینار زر سرخ دارم میخواهم که تو دهم مصلحت چه می بینی گفتند اگر دهی ترا بهتر واگر نه دهی مرا بهتر فرموده اند بدا عظے که توانگر از مجلس او نه درویش برخیزد ودرویش نه توانگر او نه را عظ است وفات ایشان در سال دوصد وپنجاه وپنج بوده ؛

شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی قدس سره

کنیت ایشان ابوعبدالله است طریقهٔ حکیم منسوب است بایشان وسخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان ومحتشمان مشایخ اند وصاحب تصانیف بسیار در احادیث اسناد عالی داشتند واز خواص یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام وهر روز یکشنبه باخضر علیه السلام ملاقات می کردند وواقعات ازیکدیگر می پرسیدند گویند یکبار تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آن همه را بپیش ایشان باز آورده وگفت خود را بپیش بدین مشغول میدار ایشان گفته اند صد شیر گرسنه در رمهٔ گوسفندان چندان تباه میکند که یک ساعت شیطان کند وصد شیطان آن تباهی نکنند که یک ساعت نفس آدمی نقل است که در جوانی صاحب حسن بوده اند زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد باو التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت که بباغ رفته اند خود را بیاراست وآنجا رفت از باغ گریختند وزن در عقب میدوید باو توجه نکردند بعد از مدتی که مسن گشتند این سخن بیاد ایشان آمد ودر خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از ان تائب گشتمی چون این در خاطر خطور کرد اندوهناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در خاطر این نبود واکنون بعد از ریاضتهای بسیار در پیری پشیمانی چه سود بجهت این خطره سه روز ماتم داشتند بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند ای محمد رنجیده مشو نه از ان است که در روزگار تو سستی است بلکه آن خاطر از ان بود که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت ومدت ما از دنیا در گذشت ودور افتادیم ترا جرمی نیست ودر حال تو قصوری نه رفته وانچه دیدی از دراز کشیدن مدت مفارقت ماست واز ین باید دانست که درین ایام که سال هزار وچهل ونه هجری است واز زبان پیغمبر صلعم در گذشته ودر دلها وعملها ونیت ها خصوصًا در دنیاداران چه قدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال

دوصد وپنجاه وپنج هجری واقع شده

حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس سره

کنیت ایشان ابوزکریا است ولقب واعظ در باب ایشان بعضی از اکابر گفته اند خدا را

یحیی بود یکی از انبیا و دیگر از اولیا و اول کسی که از مشائخ پس از خلفای راشدین بر منبر شد ایشان بودند با ایشان گفتند قومی اند که میگویند ما بجائی رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند که یحیی رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بدهی میگذشتند برادر ایشان گفت خوش دهی است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است و گفته اند با مردمان سخن کم گوئید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفته اند سه خصلت از صفات اولیاست اعتماد بر خدا است در همه چیز و بی نیاز بودن بدو از همه چیز و رجوع کردن باو در همه چیز و گفته اند منتهای همنشین صدیقان است پرسیدند نشان جمعیت فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نه پذیرد شخصی گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست نه دارم با اینهمه احتیاج و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز مانم تو میتوانی که گناه بیامرزی و گفته اند الهی مرا عمل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری روی داده و قبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان معمر •

شیخ بنعت	حضرت شیخ ابوحفص حدّاد رحمه الله	

نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ دوران مرید عبدالله باوردی و استاد ابوعثمان حیری اند با سید الطائفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام بر ندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یکدر باش تا همه درها بر تو گشاده گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن دنیا است برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوای و طعامی دیگر میساختند و چون

بوداع رفتند و گفتند یا شبلی اگر به نیشاپور آئی میزبانی و جوانمردی بتو آموزم گفتند یا ابوحفص چه کردم فرمودند تکلف کردی و متکلف جوانمرد نبود مهمان را چنان بایست داشت که خود را تا آمدن مهمان گرانی نه آیدت و برفتن شادمانی نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و در رفتن بر دل آسانی شود و هر کرا با مهمان حال این بود جوانمرد نبود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری و بقولی دوصد و شصت و پنج واقع شده

حضرت شیخ علی بن موفق بغدادی رحمه الله

از قدمای مشایخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند و حضرت شیخ ذوالنون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و هفتاد حج گذارده اند وقتی بعد از حج با خود به تاسف میگفتند که سر دوم و می آیم نه دل و نه وقت من خود در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشانرا گفت ای پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی گویند روزے در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاه داشتند چون از آستین بر آوردند دیدند که دران کاغذ نوشته اندای ابن موفق از فقر می ترسی و حال آنکه پروردگار توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر و اگر بامید بهشت می پرستم هرگز در اینجا جای مده و فرود میار و اگر بمهر می پرستم یکدیگر ار بنمای و پس ازان هرچه خواهی بکن وفات ایشان در سال دوصد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید و گویند که شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هر وقت سوار بدانجا رسیدی فرود آمدی و باادب گذشتی

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل ایشان از بصره گفته اند هر که بطلب قوت بر خاست نام فقر ازو برخاست وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد هجری بوده ؞ ؞ ؞

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حداد اند بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابوذراع مصری و ابوعبید بصری

گویند شاه شجاع چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس ازان پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را نفته یا در طلب خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت وصدق رضا وقبول قضا بدل خوشی وفات ایشان بعد از سال دوصد وهفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سرہ

کنیت ایشان ابوصالح است ونام پدر ایشان عماره طریقهٔ قصاریه منسوب بایشان است ودرین طریق اظهار ونشر بود وصاحب کرامات وامام اهل ملامت ودر مذهب سفیان ثوری بودند وبابوتراب نخشبی وعلی نصرآبادی وابوحفص صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان اصحاب بعراق بردند واحوال بگفتند سهل تستری وسید الطائفه گفتند اگر روا بودی که پس از پیغمبر صلعم پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هرچه خواهی که پوشیده بود بر کس آشکارا مکن وگفته اند من شمار اید وچیز وصیت کنم صحبت علما واجتناب از جهال وگفته اند توکل دست بخدای زدن است وگفته اند اگر توانی که کار خود بخدای بازگذاری بهتر است ازانکه بحیله وتدبیر مشغول شوی وگفته اند من نیک خوئی را ندانم الا در سخاوت وبدخوئی را نشناسم مگر در بخل وگفته اند تواضع آن بود که کس را بخود محتاج نه بینی در دوجهان وفات ایشان در سال دوصد وهفتاد ویک هجری بوده وقبر ایشان در هرات است

شیخ فتح بن شخرف قدس سرہ

کنیت ایشان ابونصر است واصل از مرو واز قدمای مشائخ خراسان اند گویند در حالت نزع باخود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الٰہی اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بارخدایا بسیار شده شوق من بسوی تو تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را می شستند بر ساق پای نوشته دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دوصد وهفتاد وسه هجری بوده بر جنازهٔ ایشان سی هزار کس نماز گذاردند

حضرت شیخ ابوعبد الله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد واصل ایشان از هرات است واز متقدمان وبزرگان مشائخ هرات اند

و پیر شیخ ابولیلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور که او را خورده باشی نه
او ترا اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد وفات ایشان در سال
دوصد و هفت هجری بوده و قبر در هرات است

حضرت شیخ ابوعبدالله مغربی رحمه الله

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمان شاهی و
مرید ابوالحسن علی زرین اند و ایشان مرید خواجه عبدالواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری
اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه سینا سخن میگفتند سخن بجای رسید که گفتند بنده با او
چندان نزدیکی جوید که فرو ماند فرو اسنگ از کوه می جنبید و پاره پاره میشد و بهامون می امد
و گفته اند چون خوارترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند و عظیم ترین خلق
را تواضع کند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد و بست
دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سیناست

شیخ ابوعبدالله الخاقان الصوفی رحمه الله

از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده

حضرت سهیل بن عبدالله تستری قدس سره

کنیت ایشان ابومحمد است و حنفی مذهب مرید ذوالنون مصری و از کبار علمای این طائفه
و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت طریقه سهیله منسوب بایشان است
و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل
بن عبدالله تستری آن روز که از مادر زاد و صائم بودند و آن روز که از دنیا رفت نیز
صائم از ایشان پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل نه دهد و عمل
دهد و اخلاص نه دهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول نه دهد
گفته اند که در شبانه روزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که
گرسنگی کشد شیطان گرد او نگردد و بحکم خدای تعالی گفته اند و سر همه آفتها سیر خوردن است
و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ معصیتی عظیم تر

از جهل نیست وگفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را بخوی نیک بدل کنی وگفته اند هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق وگفته اند خداوند اهر روزی وشبی وساعتی عطاها است وبزرگترین عطایا آنست که ترا ازکر خود الهام کند وگفته اند هیچ یاری دهی نیست الا خدای وهیچ ولیلی نیست الا رسول خدای صلعم وهیچ زادی نیست الا التقوی وهیچ عملی نیست الا صبر وگفته اند خدای با خلق را بیافرید وفرمود بمن راز گوئید واگر راز نمی گوئید بمن نگروید واگر این نه کنید حاجت از من باز خواهید وگفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس نمیرد وگفته اند تصوف اندک خوردن است وبا خدای آرام گرفتن واز خلق گریختن وگفته اند توکل آنست که اگر چیزے بود واگر چیزے نبود در هر دو حال ساکن باشی وگفته اند عبودیت رضا دادن است بفعل خدای وگفته اند نفس از سه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرائی وفات ایشان در ماه محرم سال دوصد وهشتاد وسه هجری بوده واین قول اصح است ومدت عمر شریف هشتاد گویند روزی که جنازهٔ ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بودند جهود هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون به جنازه رسید آواز برآورد که ای مردمان انچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها از آسمان می آیند وخود را بر جنازه می مالند ومسلمان شد

حضرت شیخ ابو سعید خراز روح الله

نام ایشان احمد بن عیسی است ولقب خراز واصل ایشان از بغداد وطریقه خرازیه منسوب است بایشان واول کسی که در فنا وبقا عبادت کرد ایشان بودند واز بزرگان وقدمای مشائخ اند اندر علم توحید واشارت امام ویگانه مشائخ بودند شیخ الاسلام فرموده اند که در علم توحید همه پیرو ما اند واز مشائخ هیچکس را زدی نشناسم ونزدیک است که خراز پیغمبری بودی از بزرگی ومرید محمد بن منصور طوسی ووے او استاد مرید ان آیتی بوده اند با ذو النون مصری وسری سقطی وبشر حافی وغیر ایشان از اجلهٔ اکابر صحبت داشته اند گویند رفته در عرفات بودند حاجیان دعا می کردند وی زاریدند ایشان گفتند مرا آرزو آمد که من هم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم چیزے نمانده که با من نه کرده باز قصد دعا کردم هاتفی

آواز داد که پس وجود حق دعا میکنی یعنی پس از یافت ما از چیزی خواهی ایشان گفتند وقت عزیز خود را جز بعزیزترین چیزها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد ترا و یقین آنست که برگیرد ترا وفات ایشان در سال دوصد هشتاد و شش هجری بوده و بقولی دوصد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکهٔ معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفضل است و با ذو النون مصری صحبت داشته اند و حضرت بایزید بسطامی را دیده وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دوصد و هشتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رحمه الله

نام ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابو تراب نخشبی صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابو الحسین نوری و خیر نساج بودند وقتی در بغداد از قرب الهی چیزی می اندیشیدند از خود غائب گشتند همچنان در رفتن ایستادند چون باخویشتن آمدند خود را در بادیه دیدند زیر میلی

حضرت شیخ ابو حمزه خراسانی رحمه الله

اصل ایشان از نیشاپور است و از اجلهٔ مشائخ و در توکل یگانه بوده با ابو تراب نخشبی و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطائفه بوده اند صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند چون سه روز بگذشت گروهی آنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خداوند من مرا در چاه انداخته شما برآرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان راه است مبادا بیخبری بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم ابو حمزه گفتند نفس من باضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را کسی بگشاد و جانوری عظیم مثل اژدها

دُم خود را در دن چاه انداخت دانستم که سبب نجات من است و فرستاده حق است دُم آنرا بگرفتم و مرا بیرون کشید هاتفی آواز داد که نیکو نجات یافتی یا ابا حمزه که تلفی از تلفی ترا نجات داد نقل است که روزی سید الطائفه شیخ جنید ابلیس را دید برهنه بگرد مردم می جست گفتند ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت کدام مردم اینها مردم نیستند مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابو حمزه خراسانی و ابو الحسین نوری و ابو بکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابو حمزه سر بر آورد و گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیزتر اند که ابلیس را بحال ایشان اطلاع افتد وفات ایشان در سال دوصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر دقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطائفه صحبت داشته اند و از اقران ابو الحسین نوری و ابو حمزه خراسانی اند وفات ایشان در سال دوصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحق و اصل از بغداد است صاحب سحو و در طریق توکل و تجرید یگانه و از خاصان درگاه الٰهی بوده اند و از اقران سید الطائفه جنید و نوری و صحبت دار خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت یابی توبه و اگر از هری شبی بکه روی ازان توبه کن ممشاد دینوری فرموده اند نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان مابینی برخیز در بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف می بارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم مربع نشسته و گرد وی مقداری از سری سبز تهی از برف و با همه برف که بر سردی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت فقیر وفات ایشان در سال دوصد و نود هجری بوده یوسف بن حسین ایشان را نه شسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری که فارغ

می گشتند غسل می کردند و آن روز که از دنیا برفتند هفتاد بار غسل کرده بودند و سرما ئے عظیم بود بار آخر در آب برفتند و قبر ایشان در زیر حصار طبرک صفاهان است ؛

حضرت شیخ زکریا ی بن دلویه ؛

کنیت ایشان ابویحیی است و از اہل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات ایشان در نیشاپور در سال دوصد و نود و چہار ہجری بوده

حضرت شیخ ابوالحسن نوری رحمہ اللہ

نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و مشہور اند باین البغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین ہرات و مرو واقع شده مولد و منشاء ایشان بغداد است و نوری از ان جہت گویند که چون در خانۂ تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانہ روشن می شد و بنور حق اسرار مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند و ذوالنون مصری را دیده بودند و با محمد علی قصاب و بحمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطائفه اند در طریقت مجتہد و صاحب مذہب بوده اند ایشان را مشائخ وقت امیر القلوب گفته اند و وجد و حالتی عظیم داشتند طریقۂ ایشان را نوریہ گویند و معاملت ایشان موافق جنیدیان است و قاعدۂ مذہب ایشان تفضیل تصوف باشد بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که یک نفس در دنیا نزدیک من دوست تر از ہزار سال آخرت است از بہر آنکه این سرای خدمتیست و آن سرای قربت و قربت بخدمت باشد نقل است که روزے شیخ غسل میکردند دزدی جامۂ ایشان ببرد و ہنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و ہر دو دست او خشک شده بود گفتند الٰہی چون این جامہ باز آورد تو دست این را باین باز ده شیخ فرمودند تصوف ترک کردن جمیع حظوظ نفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف اللہ تعالیٰ فی الدنیا لم یعرفه فی الآخرة ہر که نه شناخت خدا ئے را در دنیا نمی شناسد او را او در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بودند مشائخ فرموده اند که ہیچکس در زمان ابوالحسن نوری چون او نیکو طریقت و عالے سخن نبوده شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراہیم قصار آمده گفت میخواہم

نوری را به بنیم گفت او چند سال نزدیک ما بود و هیچ از دهشت بیرون نیامد یک سال دیگر گرد شهر میگشت و با کس نیامیخت و در سال دیگر در ویرانه خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر به نماز و معالی خاموشی گزید و با هیچکس سخن نه گفت آن جوان گفت هیچ اهم البته او را به بنیم ابراهیم او را بنوری دلالت کرد چون به شیخ رسید از وی پرسیدند با که صحبت داشته گفت با ابو حمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و اشارت میکند گفت آری گفتند چون به او رسی وی را سلام گوئی بگو که اینجا مائیم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت نباشد و تا مسافت بود دو کانگی بجای پس قرب بعد بود و وفات ایشان در سال دو صد و نود و پنج هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و شش و صحیح قول اول است چون شیخ ابو الحسن نوری برحمت حق پیوستند سید الطائفه فرمودند هیچکس در حقیقت صدق سخن نه گفت تا نوری برد که صدیق زمانهٔ او بود ؛؛

حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله است مرید سید الطائفه و استاد حسین بن منصور حلاج اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز و عالم بوده اند به علوم حقائق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند و بجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده رفتند اهل آن دیار ایشان را قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و ثقات این قوم اند بزرگان این طائفه گویند هرچه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو بن عثمان است که وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد در سال دو صد و نود و شش هجری بوده و بقولے دو صد و نود و یک و بقولے دو صد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطائفه است و قول آخر اصح است

حضرت شیخ ابو عثمان واعظ رحمه الله

نام ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و منشا ری بوده بعد از ان به نیشاپور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند وفات ایشان در سال دو صد و نود و هشت هجری است

حضرت شیخ سمنون بن محب الکذاب

کنیت ایشان ابو الحسن است و بقولی ابو القاسم خود را کذاب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس مذکور است و تا کذاب نمی گفتند ایشان را باز نمی گریستند در علم محبت یگانه بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم الله صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابو الحسین نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میگزاردند حضرت شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد هزار درم نفقه کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمدائن رفتیم و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دو صد و نود و هشت هجری روی داده۔

حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس سرہٗ

نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشاپوری است و حیره محله ایست از محلات نیشاپور اما اصل ایشان از ری است مرید شاه شجاع و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرمایند که حق سبحانه و تعالی مرا و ابو عثمان را از سه پیر سه مقام عنایت نمود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع و مقام شفقت از صحبت ابو حفص و در همین محل صاحب کشف المحجوب می نویسد مرید را روا باشد که به صحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین برسد و از هر پیری و صحبتی دیگر کشف مقامی کرده و با سید الطائفه و رویم و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در ریاضت اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال بست سال اندر بیابان عزلت گزیدند چنانکه حس آدمی نه شنیدند و از مشقت پیه ایشان بگداخت و چشمها مقدار سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند پس از بست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اهل خدای و مجاوران خانه وی کنم تا مبارک بود و قصد مکه معظمه کردند مشائخ از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل شده و بحالی که بجز رمق چیزی نمانده بود یافتند و گفتند یا ابا عثمان بست سال برین صفت

زیستے کہ آدم دو رتمیش در روزگار تو عاجز نہ شد نگوی کو چرا رفتی و چہ دیدی و چہ یافتی و چرا باز آمدی گفتند بسکر میرفتم و آفت سکر دیدم و نومیدی یافتم و بعجز باز آمدم جملہ مشائخ گفتند یا اباعثمان حرام است کہ بعد از تو بر معبران کہ عبارت صحو و سکر کنند کہ انصاف جملہ بداد و آفت سکر باز نمودی و از جملہ سخنان ایشان است کہ گفتہ اند خلاف سنت در ظاہر علامت ریای باطن بود و گفتہ اند خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفتہ اند ہر کہ خدای را دوست دارد آرزو مند خدای و بقای خدا بود و گفتہ اند عاقل آنست کہ از ہر چہ میرسد بیش از انکہ باو رسد کار آن بسازد وفات ایشان در ماہ ربیع الاول سال دو صد و نود و ہشت ہجرے بودہ

حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق

کنیت ایشان ابوالعباس و اصل از طوس است از قدماے مشائخ و بزرگان این قوم بودہ اند و در بغداد سکونت داشتند داستاد شیخ علی رودباری و شاگرد حارث محاسبی اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشتہ اند حضرت سید الطائفہ شیخ جنید از ایشان حکایات میکردہ اند ایشان فرمودہ اند ہر کس ترک کند از زندگانی نمی کند براحت و نیز فرمودہ اند کہ بسیار نظر کردن بسوی باطل می برد معرفت حق را از دل وفات شیخ در سال دو صد و نہ ہجری بودہ

حضرت شیخ طلحہ بن محمد صباح سیلی رحمہ اللہ

از اکمل مریدان شیخ ابوعثمان حیری اند و صاحب مقامات عالی وفات ایشان در سال ۳ صد و دو ہجری رو دادہ

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی

کنیت ایشان ابویعقوب و از قدماے مشائخ کبار و مرید ذوالنون مصری و شاگرد امام احمد حنبل اند و عمر دراز یافتہ با بسیاری ازین طائفہ صحبت داشتہ اند فرمودہ اند شنیدم کہ ذوالنون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و در خواست تعلیم آن نمودم تا آنکہ روزی طبقے با سرپوش کہ در سفرہ پیچیدہ بود بمن داد و فرمود بفلان

دوست من برسان طبق را برداشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا درین چه باشد
خود را نتوانستم ضبط کرد چون وا کردم در ان موشی بود بدر رفت گفتم بمن استهزا کرد غضبناک
باز گشتم چون مرا بدید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم
را چون توانی نمود وفات ایشان در سال سه صد وسه چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بستی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن ناشخ بن کرم است و باصل از بست است که در نواحی قندهار
است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس بستی هفتاد سال پهلو بر زمین نرسانید و
بدیوار و ستون تکیه نه کرد و پای برهنه از نیشاپور بحرمین المشرقین رفت و مدتها در بیت المقدس
اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال سه صد و چهار هجرے بوده

حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا قدس سره

نام ایشان احمد بن یحیی است واصل ایشان از بغداد بوده و ساکن گشتند برمله و دمشق
از اجلهٔ مشایخ شام اند و مرید ابو تراب نخشبی اند با سید الطائفه و نورے صحبت داشته اند
وقتی ابو الخیر تیناتی ایشان را دیدند که در هوا میروند آواز دادند که بشناختم در جواب
ایشان گفتند نشناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو الخیر شناخت شخص را
میگفت و ابو عبد الله شناخت مقام و شرف را وفات ایشان در سال
سه صد و شش هجری بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث واصل ایشان از بیضای فارس است وصاحب سکر بودند
وحلاج ازان جهت گویند که روزی بدوکان حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را
بکاری فرستادند بجای او بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو درباب
ایشان مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضے مثل شیخ عمرو بن عثمان مکی که
پیر ایشانند و ابو یعقوب زجوری وعلی بن سهل اصفهانی وغیرهم از مشایخ متقدمین انکار
کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت بسحر میکنند اما جمعے چون شیخ ابا بکر شبلی

وابو العباس بن عطا و شیخ عبد الله خفیف و شیخ ابو القاسم نصرابادی و شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری و شیخ ابو القاسم گرگانی و پیر علی هجویری صاحب کشف المحجوب و غیر ایشان از متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند محجور معاملت مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقد ویم اما سخن او اقتدار را نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمه الله در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضی کتب نوشته اند که سید الطائفه شیخ جنید فتوی القتل حسین بن منصور نوشته اند این افترای محض است بر سید الطائفه چه وفات ایشان پیش از قضیه حسین بن منصور بیازده یا دوازده سال بوده چنانچه از تاریخ وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبه شوق و جذبه عشق و محفوظ نداشتن مراتب بود و جذبه عشق آنست که چون محبت بمرتبه اعلی رسد عاشق در آتش بسوزد و او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هرچه بیند از یار شناسد در دو دیده ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند و نه بیند و چون عاشق برین منوال گردد بیقین که هرچه در نظرش در آید از کثرت یار پندارد چنانچه مولانا عبد الرحمن جامی نسبت همین حال فرماید بیت بسکه در جان فگار و سینه زارم توئی * هرچه پیدا میشود از دور پندارم توئی * و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت چو در خانه دل بغیر از تو کس نیست * بهر شکل آئی تو باشی بدانم * پس حسین بن منصور در آنجا بودند که از بیخبری و جذبه عشق انا الحق گفتند در نظر ایشان هیچ چیز جز یار در نیامد و چون صورت نشانی ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند اگرچه صورت ایشان بود چنانچه مجنون از کمال جذبه عشق در اواخر لیلی را نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است مقصود تو و محبوب تو گفت لیلی خود منم فرد گران لیلی از خیمه بیرون شود * همه کوه و صحرا چو مجنون شود * اگرچه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما در نهایت عشق و فنا و جذبه خود را یار دیده و یار را خود و از کمال یگانگی و یکجهتی دوئی برخاست و الا بیت چه نسبت خاک را با عالم پاک * که ادراک عاجز است از درک ادراک * قضیه قتل ایشان در باب الطاق بغداد روز سه شنبه بست و پنجم ذی حجه سال سه صد و نه هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رح

نام ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشائخ و ظرفاء این قوم بوده اند
شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطائفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند و ایشانرا
تفسیری است بس نیکو بر تمام قرآن مجید بر زبان اشارات وفات ایشان در ماه ذیقعده
در سال سه صد و نه هجری بوده و بعضی سه صد و یازده نیز گفته اند و الاصح قول اول
وزیر قاهره بالله خلیفه چون حسین منصور را کشف از ایشان پرسید که چگوئی در حق حلاج
گفتند تو در حق خود بپرداز و سیم مردمان بازده وزیر گفت تعریض میکنی و فرمود تا دندانهای
ایشان را ایگان یگان کنده بر سر مبارک ایشان نشانیدند و در همین حالت
برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ ابو بکر رازی قدس سره

نام ایشان محمد بن زکریا است و از بزرگان این طائفه و زهاد ایشانند گفته اند در مشائخ
هیچکس از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت میکردند وفات ایشان در سال
سه صد و ده هجری بوده

حضرت شیخ ابو الخیر حمصی روح الله روحه

بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده اند وفات ایشان در سال سه صد و ده هجری

حضرت شیخ ابو محمد حریری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و بقولی حسین بن محمد و بقولی عبد الله بن یحیی از
اکمل مریدان سید الطائفه اند چون سید الطائفه وفات نمودند ایشانرا بجای سید الطائفه
بنشاندند در فقه و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری صحبت داشته اند گویند یکسال
بمکه معظمه مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز نه نهاده اند و پای دراز نکرده ایشان گفتند
اخلاص ثمرهٔ یقین است و ریا ثمرهٔ شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا در هدایت بود
و مرجع عوام بعد از ناامیدی وفات ایشان در سال سه صد و یازده و بقولی
چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره

اصل ایشان از واسطه است و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات وکرامات عالیه اند وبا سید الطائفه صحبت داشته اند وابراهیم خواص را دیده بودند از استادان نوری اند وایشان گفته اند وقتی که نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند پیش آن جوان نهاد و گفت مرا این حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران و مسکینان قسمت کن چنان کرد شب او را دیدم که در وادی برای خود چیزی میجست گفتم کاش برای خود ازان درمها چیزی نگاه میداشتی گفت نمی دانستم که تا این زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد و شانزده هجری بوده وقبر در مصر است

حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله است واصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بیگناه ایشانرا از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند پس ازان از شهر بلخ صوفی برنخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا باشد آن نشان ادبار و نگونساری اوست و گفته اند زهد در دنیا ترک است واگر نتوانی ایثار کنی واگر نتوانی خوار داری وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری بوده وقبر در سمرقند است

حضرت شیخ ابو الحسین وراق رحمه الله

نام ایشان محمد بن سعد است از کبار مشائخ نیشاپور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری اند وعالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آنست که یاد نکنی گناه یار خود را پس ازانکه عفو کرده باشی وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است

حضرت شیخ ابو الحسین دراج قدس سره

اصل ایشان از شهر بغداد است خادم ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته اند وفات ایشان در سال سه صد و بست هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمر دمشقی قدس سره

از کبار مشائخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته اند گفت

تصوف آنست که غیر خدا را و نقصان نبیند بلکه چشم بپوشد از ماسوای او بسبب مشاهدهٔ او که منزه است از جمیع نقصان ها و فات ایشان در سال سه صد و بست هجری بودْ

حضرت خیر النساج قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الحسین است و نام محمد بن اسمٰعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد مرید سری سقطی و از اقران سید الطائفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و حریری اند ابراهیم خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کردند شبلی را نزد سید الطائفه فرستادند و النساج بودند بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام بود که ملک الموت سایه انداختند سر از بالین برداشته گفتند عفاک الله توقف کن که تو بندهٔ خدای و من بنده خدای ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت نماز آید بگذار از آنچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و آنچه مرا فرموده اند میشود پس طهارت کردند و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و مدت عمر یکصد و بست سال

حضرت شیخ ابوبکر الواسطی قدس سره

نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهور اند بابن فرغانی از قدمای اصحاب سید الطائفه شیخ جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشائخ و عالم و جامع اند در علم ظاهر و باطن و امام توحید و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده اند که از زبان هیچکس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام فرمایند که واسطی گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی او نیست است وفات در مرو بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بست هجری و بقول صاحب محاسن الاخبار سال سه صد و هشت است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو ست

حضرت شیخ ابو بکر کتانی قدس سره

نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان سید الطائفه شیخ جنید اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم میگفتند و در طواف دوازده هزار ختم کرده

سی سال در حرم نشسته بودند و درین سی سال شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند و درین مدت خواب نکردند و صحبت دار خضر علیه السلام بودند حضرت رسول صلعم را اکثر در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابهامی شنیدند چنانچه یک شبی پنجاه و یک مرتبه پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر خدا صلعم فرمودند که هر روز چهل ویکبار بگوید یاحی القیوم یا لا اله الا انت چون دلها بمیرد دل وی نمیرد ایشان گفته اند انس بخلق عقوبت است و قرب اهل دنیا معصیت است و با بنیان میل کردن مذلت است تصوف همه خلق است هرکرا خلق بیشتر تصوف و گفته بیشتر و گفته اند محبت ایثار است برای محبوب و گفته اند به تن در دنیا باش و بدل در آخرت و گفته اند شکر کردن در مواضع استغفار گناه است و استغفار در موضع شکر گناه است وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابراهیم بن داؤد رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق است و از اجله مشائخ شام اند ذوالنون مصری و سید الطائفه و ابو عبدالله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفته اند عاجز و ضعیف ترین خلق آنست که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک آن و گفته اند آنچه کفایت بتو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی است و گفته اند کفایت درویشان توکل است و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب و گفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی صحبت درویشان و دوم حرمت ولی وفات ایشان در سال سه صد و بست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو الحسن بن محمد مزین

نام ایشان علی است و از مشائخ بغداد اند با سید الطائفه و سهیل بن عبدالله تستری صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بودند مزین دو اند یکی مزین صغیر و دیگری کبیر ایشان مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین بشیری رسید گفت ثم اماته فاقبره شیر برجای خود بمرد چون برسر کوه رفت گفت ثم اذا شاء انشره شیر برپای خاست و زنده شد وفات ایشان در سال سه صد و بست و هشت هجری و بقولی سه صد و بست و هفت هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو علی ثقفی رحمه الله تعالی

نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابوحفص حداد و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سه صد و بست و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سره

نام ایشان عبدالله بن محمد نیشاپوری است متوطن بوده اند ببغداد مرید شیخ ابوحفص حداد و سید الطائفه را دیده بودند شیخ ابوحفص ایشان را سیاحت فرمودند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه و هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بودے که سه روز می بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را بباطن خاص ندیدم تا خود را بظاهر عام ندیدم شخصے بایشان گفت فلان بر روی آب میرود فرمودند نزد من شخصے که مخالفت نفس کند بزرگتر است از انکه در هوا و بر روے آب رود وفات ایشان در سال سه صد و بست و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو یعقوب نهرجوری رحمه الله

نام ایشان اسحاق است بن محمد از علماء مشائخ بوده اند با سید الطائفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کردند مرید ابو یعقوب صوفی اند ایشان گفته اند دنیا دریا ست و کنارهٔ آن آخرت است و کشتی آن تقوی و مردم همه مسافر و گفته اند زوال نعمتے را که شکر آن نکنی و پایدار نیست آنرا که کفران کنی و گفته اند هر کرا اسیری بطعام بود همیشه گرسنه بود و هر کرا توانگری بمال بود همیشه درویش بود هر کرا به حاجت خود قصد خلق کند همیشه محروم بود و هر کرا در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان در سال سه صد و سی هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابوالحسن صائغ دینوری

نام ایشان علی بن محمد بن سهل است از کبار مشائخ دینور اند ساکن بودند بمصر مرید شیخ ابوجعفر صیدلانی و پیر شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوعثمان مغربی اند وفات ایشان شب شنبه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجری و بقولی سه صد و سی بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابو بکر بن طاهر دینوری

نام ایشان عبد اللہ بن حارث طائی است و از کبار مشائخ جبیل و از اقران شبلی اند با ابو یوسف بن حسین صحبت داشتہ اند وفات ایشان در سال سہ صد و سی ہجری بودہ

حضرت عبد اللہ تنازل قدس سرہ

یگانۂ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاہر و باطن و محدث بودہ و مرید حمدون قصار گفتہ اند ہیچکس فریضہ از فرائض ضائع نکند الا کہ مبتلا گردد بضائع کردن سنتہا و ہر کہ بترک سنت مبتلا گردد زود باشد کہ در بدعت افتد و گفتہ اند ما بادب محتاج تریم کہ بہ بسیار علم و گفتہ اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفتہ اند عارف آنست کہ از ہیچ چیزش عجب نیامد وفات ایشان در سال سہ صد و سی و یک ہجری بودہ

حضرت شیخ ابراہیم بن شیبان الکرمان شاہی

کنیت ایشان ابو اسحاق و از مشائخ جبیل و از اصحاب ابو عبد اللہ مغربی و ابراہیم خواص بودند و گفتہ اند ہر کہ حرمت مشائخ نگاہ ندارد و بدعوی ہای دروغ دگر افتہای بیفروغ گرفتار شود و بآن فضیحت گردد وفات ایشان در سال سہ صد و سی و ہفت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو علی مشتولی قدس سرہ

نام ایشان حسن بن علی بن موسی است و مشتول دہی است بردہ فرسنگی مصر شاگرد ابو علی کاتب و ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سہ صد و چہل ہجری بودہ و قبر در مشتول است

حضرت شیخ ابو سعید اعرابی قدس سرہ

اصل ایشان از فارس بودہ در نیشاپور سکونت داشتند از بزرگان مشائخ و مقتدای این طائفہ بودند شاگرد شیخ ابو بکر شبلی اند و شیخ ایشان را بزرگ میداشتند وفات ایشان بہ نیشاپور در سال سہ صد و چہل ہجری بودہ

حضرت شیخ جعفر الحذار رحمہ اللہ

نام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان از بصرہ و ساکن بودند بمکہ معظمہ در وقت خود در

خود شیخ حرم بودند ایشان را تصانیف بسیار است و با سید الطائفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد وچهل یا چهل و یک ہجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن احمد مولد الصوفی

کنیت ایشان ابو محمد ست و صحبت داشته اند با سید الطائفه وفات ایشان در سال سه صد وچهل و یک ہجری بوده قبر در شیراز است

حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم السمرقندی

کنیت ایشان ابو اسحاق از کبار مشائخ طریقت اند با ابو عبد الله جلاد ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد وچهل و دو ہجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم بن عیسی البغدادی

نام ایشان اسحاق بن محمد بن اسمعیل است و با ابو بکر وراق صحبت داشته اند و ایشان را تفسیر است بر بعضے آیتهای کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشائخ سلف دران جمع کرده اند روزے میان خلق نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان به زیارت آمد و ایشان را درہمان کار مشغول دید سجاده بر روی حوض انداخت و نماز کرد ندچون فارغ گشت مراورا گفتند ای برادر این خود کودکان کنند مرد آنست که درمیان چندین شغل دل با خدا ے عزوجل نگاه تواند داشت وفات ایشان در روز عاشورا سال سه صد وچهل و دو ہجری بوده قبر در موضع جاکردیز سمرقند است

حضرت شیخ

نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان روز عاشورا سال سه صد وچهل و دو ہجری بوده و قبر در جاکردیز سمرقند است

حضرت شیخ ابو العباس سیاری

دختر زاده احمد بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصل از مرو و مرید ابو بکر واسطی اند و طریقه سیاره منسوب با ایشان است و بنای این طریقه بر جمع و تفریق است

وصاحب علوم ظاهر و باطن بودند وفات ایشان در سال سنه صد و چهل و دو هجری واقع شده وقبر در مرو است

حضرت شیخ ابو الخیر تنیانی اقطع

نام ایشان حماد است و باصل از ده تنیات بوده اند که از توابع مصر است گویند تنیات از مصر است از ولایت مغرب و شیخ زنبیل میبافتند و ایشان را ید دوست نیز دیده اند با شیر مو انست و صاحب کرامات و مقامات بودند با سید الطائفه شیخ جنید و ابو عبد الله جلا صحبت داشته اند در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود گفتند آنچه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگری را دیدند که بر هوا میرود گفتند آنچه بدعت است کجا میروی گفت حج فرمودند فرود آی راه برو کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس مذکور است وفات ایشان در سال سنه صد و چهل و سه هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر مصری قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابو بکر دقی و دقرانی اند و شاگرد و رفاق کبیر با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سنه صد و چهل و پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره

نام ایشان ابراهیم و لقب علی بن ابراهیم است و اصل از نیشاپور با سید الطائفه و رویم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال مجاور مکه معظمه بودند درین مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من سی سال خلای جنید بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشائخ وقت حلقه میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من بده که حج گذارده ام به دوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتو اشارت داده اند که برات بستانم شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران با او مطایبه کرده اند بلزم که محل استجابت دعاست اشارت کردند و گفتند آنجا رفته بگوی یا رب اعطنی البراة یعنی ای پروردگار من عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نه گذشته بود که بازگشت و بدست او کاغذی بخط سبز بران نوشته بودند

بسم اللہ الرحمن الرحیم ہذه براءة فلان بن فلان من النار یعنی این ست نجات نامه فلان پسر فلان از آتش وفات ایشان در سال سه صد وچهل هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سره

کنیت ایشان ابو عمر است واصل از بغداد و محله ایست از بغداد شاگرد سید الطائفه و ابراهیم خواص وپیر شیخ ابو العباس نهاوندی اند و با نوری ورویم وسمنون وحریری صحبت داشته اند و ایشان بوریا بافت بوده اند وگفته اند دو هزار پیر را می شناسم ازین طائفه پنجاه وشش حج گذارده بودند وگفته اند که روزی نزد جنید رفتم وایشان را بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفتند دوش میگفتم بسرم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم در داریم وخواهیم بیمار تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بنده باشی وفات ایشان در سال سه صد وچهل وهشت هجری بوده وقبر ایشان در شونیزیه بغداد است نزدیک قبر سری سقطی وشیخ جنید است ومدت عمر نود وپنج سال

حضرت شیخ جعفر بن نصیر الخلدی الخواص قدس سره

نام ایشان علی بن احمد بن سهیل ست واصل ایشان از پوشنگ که در نواحی هرات از جوانمردان مشائخ خراسانند ابو عثمان حریری را دیده بودند و با ابو العباس عطا حریری و طاهر مقدسی وابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است از ظاهر ایشان وعلما که ظاهر وباطن ایشان یکسان است وجهال که ظاهر ایشان بهتر است از باطن ایشان خود انصاف نمی دهند واز دیگران انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی ترا از رفتن نگاه دارد وفات ایشان در سال سه صد وچهل وهشت هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان میرفت واز حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که میگفتند ای درویش چون بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیا داران رو چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون ببرید ن خواه

حضرت شیخ ابو الحسین الصوفی القوبحی قدس سره

متوطن بودند بشام وبا عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد وپنجاه هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر بن داود دینوری

کنیت ایشان ابومحمد و نام پدر بن عبد الله است اصل ایشان از ری مولد و منشا نیشاپور بوده از مشائخ کبار و عالم بعلوم ظاهر بودند با سید الطائفه و محمد بن فضیل بلخی و رویم و سمنون و ابو علی جرجانی و محمد حامد وغیرہم صحبت داشته اند و از کبار اصحاب ابوعثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه و سه هجری رو داده

حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مهلت سیرازی

کنیت ایشان ابوالحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و استاد ابوعبد الله خفیف اند و با جعفر حدا صحبت داشته اند از ایشان پرسیدند که تصوف چیست گفتند وفا بعهد شیخ الاسلام گفته اند وفا بعهد آنست که هرچه بر دل گذشت که برای او بکنی آنرا بکنی وفات ایشان در ارجان سال سه صد و پنجاه و سه هجری و شیخ ابوزرعه طبری ایشان را غسل داده

شیخ عبد الملک بن علی بن عبد الله بن عمر الگازرونی رحمه الله

کنیت ایشان ابوعمر و اصل ایشان از گازرون فارس است مستجاب الدعوات بودند و از جمله ابدالان و صاحب کشف و کرامات وفات ایشان روز سه شنبه بیست و ششم ذی حجه سال سه صد و پنجاه و هشت هجری بوده

شیخ علی بن بندار بن حسین الصوفی الصیرفی

کنیت ایشان ابوالحسین است و از بزرگان مشائخ نیشاپور اند با سید الطائفه و رویم و سمنون و ابن عطا و حریری صحبت داشته اند و بسیاری از مشائخ را دریافته و در حدیث ثقه بودند ایشان گفتند دور باشید از مشغولی بخلق که امروز در مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبد الله خفیف به تنگی بلی رسیدند شیخ ابوعبد الله ایشان را گفت پیش رو ای ابوالحسن بچه سبب پیش روم شیخ ابوعبد الله گفتند تو شیخ جنید را دیده و من ندیده ام و این را از الجنت گفتند که دیدار مشائخ نسبتی است بزرگ این طائفه را و مرتبه ایست بلند این قوم را که گویند این مردیست فلان پیر را دیده و با فلان شیخ صحبت داشته وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه و نه هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر الداقی رحمه الله

نام ایشان محمد بن داؤد دمشقی است وگفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بودند به شام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه بنالیدند وگفتند الهی ازان خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من آشکارا کن تا جان بیاساید چیزی بر ایشان بگشادند و رازی بر ایشان افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الهی بپوش که طاقت ندارم آنرا بپوشیدند وفات ایشان در شام سال ۳۵۹ سه صد وپنجاه ونه هجری ومدت عمر شریف صد وبست سال

حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم بصری

استاد ابو طالب مکی ومرید سهیل بن عبد الله تستری اند وآخر کسی که از مریدان سهیل بن عبد الله فوت کردند ایشانند وفات ایشان در سال ۳۶۰ سه صد وشصت هجری بودند.

حضرت شیخ ابو بکر مقید قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است واصل از جرجرآباد واز بزرگان مشائخ بودند سید الطائفه ویوسف بن حسین را دیده اند وبا عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال ۳۶۵ سه صد وشصت وپنج هجری بوده

حضرت شیخ اسمعیل نیشاپوری قدس سره

نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی است جد شیخ عبد الرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابو عثمان حیری اند وسید الطائفه را دیده بودند ودر حدیث ثقه اند وفات ایشان در سال ۳۶۵ سه صد وشصت وپنج هجری یا شش است

حضرت شیخ ابو عمرو بن نجید

نام ایشان محمد بن احمد المقرا است با یوسف بن حسین وعبد الله خراز رازی ومظفر کرمانشاهی ورویم وحریری وابن عطا صحبت داشته اند گویند پنجاه هزار دینار میراث با ایشان رسید همه را بر فقرا انفقه کرده بوحدت وتجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال ۳۶۶ سه صد وشصت وشش هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبد اللہ مقری رحمہ اللہ

حافظ و امام بغداد بودند و در حدیث شاگرد عبد اللہ بن احمد بن حنبل اند رضی اللہ عنہم سید الطائفہ شیخ جنید را دیدہ بودند وفات ایشان در ذی حجہ سال سہ صد و شصت ہجری بودہ و قبر در بغداد است

حضرت شیخ ابو بکر قطبی رحمہ اللہ

نام پدر ایشان محمد بن عیسی نیشاپوری است جامع بودند میان ظاہری و باطنی حاکم ابو عبد اللہ گفتہ اند بست و چند سال با ایشان صحبت داشتہ ام گمان میبرم کہ فرشتہ برو گناہی نوشتہ باشد وفات ایشان در سال سہ صد و شصت و ہشت ہجری بودہ

حضرت شیخ ابو احمد قدس اللہ تعالی سرہ

نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشائخ شام اند و ساکن بودند در صور ایشان گفتہ اند کہ حدیث نوشتن جبل از مرد ببرد و درویشی گیرد وفات ایشان در سال سہ صد و شصت و نہ ہجری است و قبر در صور بود کہ الحال آن زمین را آب گرفتہ

شیخ ابو عبد اللہ رودباری رحمہ اللہ

نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیہ و اصل از نیشاپور است در شریعت و طریقت امام وقت بودہ اند با شبلی و مرتعش و ابو علی ثقفی صحبت داشتہ اند و صاحب ابن عباد گفتہ کہ ابو سہیل مثل خود ندیدہ و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد و نود ہجری و وفات در سال سہ صد و شصت و نہ ہجری بودہ و مدت عمر ہفتاد و نہ سال

شیخ ابو سہیل صعلوکے

کنیت ایشان ابو اسحاق است با سید الطائفہ صحبت داشتہ اند شیخ ابو عبد الرحمن سلمی گفتہ اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری بکن کہ ازان پشیمان شوی وفات ایشان در سال سہ صد و شصت و نہ ہجری بودہ

حضرت شیخ ابراہیم بن ثابت

نام ایشان محمد بن عمر الحکیم است و اصل از ترمذ اند و در بلخ می بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند

و با احمد خضرویه صحبت داشته بوده‌اند صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و زبور و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند اگر طمع را پرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور و اگر گویند پیشهٔ تو چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند نهایت تو چیست گوید نومیدی وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد هجری بوده و قبر در ترمذ است

شیخ ابو بکر فراز رحمه الله

نام ایشان محمد بن حمدون الفرا است از اجلهٔ مشایخ نیشاپور بودند و با ابو علی ثقفی و عبد الله منازل و ابو بکر شبلی و ابو بکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته اند شیخ عمو گفته اند اگر من ابو بکر فراز را ندیدمی صوفی نمی بودم وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو الحسین حصری

نام ایشان علی ابن ابراهیم است و اصل از بصره و ساکن بودند بغداد و حنبلی مذهب اند و مرید شیخ شبلی میفرمودند که عمر گذشت آفتاب مسائل از من طلوع نکرده و گفته اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی هستی که من از تو راضی ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی بودی رضای ما طلب می کردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سنه صد و هفتاد و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم نصر آبادی

نام ایشان ابراهیم بن محمد بن حمویه است و مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ شبلی اند و جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن در حدیث و فقه ثقه اند و واسطی را دیده بودند و با ابو علی رودباری و مرتعش و ابو بکر طاهر ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره که در سال سنه صد و هفتاد و دو هجری نوشته اند و بقول امام یافعی و کتاب محاسن الاخبار و رسالهٔ امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سنه صد و شصت و هفت است و قول اصح همین است

حضرت شیخ ابو بکر طرسوسی الحرمی

نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین سال مجاور مکه معظمه بودند ایشان را

طاؤس الحرمین میخواندند شاگرد ابو الحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمان شاهی صحبت داشته اند و بایشان نسبت درست میکردند وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و چهار هجری بوده وقبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عبد الواحد بن علی السیاری

ایشان شاگرد خواهرزادهٔ ابو العباس سیاری اند روزی صوفیان را دعوت کردند و آنها بسماع مشغول بودند یکی ازان میان بهوا بر شد و ناپدید گشت و هر که بدید انیا مد سرای خود را بر صوفیان وقف کردند و درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و پنج هجرے واقع شده

حضرت شیخ عبد الله برقی رح

اصل ایشان از برق مضافات خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم معرفت امام بودند وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و شش هجری روی داد

حضرت شیخ ابو نصر سراج رح

نام ایشان عبد الله بن علی الطوسی است و لقب طاؤس الفقرا و تصانیف بسیار دارند ازانجمله کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابو محمد مرتعش اند و سری سقطے و سهیل تستری را دیده بودند در شب زمستانی آتش میسوخت و در معارف سخن میرفت ایشان را حالتے پدید آمد در میان آتش فدای را سجده کردند و روی ایشانرا از آتش آسیبے نرسید ازان سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند هر جنازه که از پیش خاک من بگذرانند مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس جنازه ها را از پیش مرقد ایشان میگذرانند

حضرت شیخ ابو قاسم رازی قدس سره

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشاپور بودند و با ابن عطا و محمد بن الحواری و ابو علی رودباری صحبت داشته اند مشائخ ری گفته اند چهار چیز در ابو القاسم جمع است

که کسی را نبود جمال و مال و زهد و سخاوت بکمال وفات ایشان در سال سه صد هفتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم المقری

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری است برادر ابو عبد الله مقری اند از مشائخ خراسان بودند و با ابن عطا و حریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر ممشاد دینوری صحبت داشته اند وفات ایشان به نیشابور در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری واقع شده است

حضرت شیخ ابو بکر کلابادی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباد البخاری است کتاب تعرف از تصانیف ایشانست و بعضے از بزرگان گفته اند اگر تعرف نبودی تصوف دانسته نشدی وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره

نام ایشان اقبال بوده و لقب ایشان طاؤس الحرمین گویند هرگاه به روضهٔ مقدسه حضرت رسالت پناه صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی و علیک السلام یا طاؤس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه و تعالی اشتغال تمام داشتند و همیشه خواجه ایشان میگفت از من چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی الحاح بسیار کرد گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من چندین سال است که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودے و من بنده پس خواجه خود را وداع کرده روی ببغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین شریفین بودند و هرگز از هیچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از کسے سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمی دارے روئیکه با آن پیش ما سجده میکنی آن را پیش غیر ما خوار گردانی شیخ عمو و شیخ ابو العباس بدیدار ایشان فخر می کردند وفات ایشان بمکهٔ معظمه است در سال سه صد و هشتاد و سه هجری

حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسبوحی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی است و از اجلهٔ متقدمان مشائخ بغداد بودند با شیخ سری سقطی صحبت

داشته اند گفته اند ایشان با یک پیرهن و ردای و نعلینی بی آنکه زکوه و کوزه بردارند حج میگذاردند و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بوی سیبی میگذرانیدند وفات ایشان در شعبان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر هشتاد و سه سال

حضرت شیخ ابو الحسین بن سمعون

نام ایشان محمد است و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند با بن سمعون از مشائخ بغداد و معاصر شیخ شبلی بودند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالی است سهو است و هر نظر که از عبرت خالی ست لهو ست و شیخ الاسلام گفته اند با بن سمعون بیک نیم چرا که بصری استاد مرا میر بخانید و هر که استاد را از بخاند و قد از تر بخی سگ به از تو بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده وفات روز جمعه پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری ست و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه بوده

حضرت شیخ ابو طالب مکی

نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی ست و منشاء مکه معظمه است مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم البصری اند وفات ایشان در جمادی الاخری سال سه صد و هشتاد و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر السوسی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو القاسم دینوری واعظ

نام ایشان عبد الصمد بن عمرو بن اسحاق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجرت کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره

حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره

اصل ایشان از سجستان است شیخ عبد الله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری در ایام طفولیت ایشان را دیده اند و خواجه یحیی فرموده اند که بعد از ما هی ما عبد الله بنشستند و ملحدان و مبتدعان را براه آورد هم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم را بهرات خواجه یحیی آورد و وفات ایشان در سال چهار صد و دو هجری بوده

حضرت شیخ عثمان بن ابو عمر و باقلانی

از بزرگان این قوم بوده اند گویند که هیچگاه از خانهٔ خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه و درختی چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان از آن بود وفات ایشان در رجب سال چهار صد و دو روی داده مدت عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابو علی دقاق

نام ایشان حسن بن محمد بن دقاق است مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی بودند و بسیاری از مشائخ را در یافته بودند استاد ابو قاسم قشیری داماد و شاگرد ایشان بودند روزی پیرے به مجلس ایشان در آمد به نیست آنکه از توکل چیزی بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر ان را بدو داد گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه کنی و دستار را باو دادند وفات ایشان به نیشاپور بوده در ماه ذیقعده سال چهار صد و پنج و بقولی چهار صد و شش هجری

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی

نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی السلمی است صاحب تفسیر حقائق و طبقات مشائخ اند تصانیف ایشان بصد رسیده و مرید شیخ ابو القاسم نصرابادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره و بعد از وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی که در نفحات الانس در ذکر بعضے از مشائخ آورده اند که فلان از طبقهٔ اولی است فلان از طبقهٔ ثانی از کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماه شعبان چهار صد و دوازده هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مالینی

نام ایشان احمد بن محمد بن اسمعیل بن حفص است و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از بزرگان این قوم اند و در حدیث ثقہ بودند و اکناف عالم را سیر نمودہ اند و بصحبت بسیاری از مشائخ رسیدہ اند وفات ایشان در مصر در شوال سال چہار صد و دوازدہ ہجری رو دادہ است

حضرت شیخ ابو الحسین بن جہضم ہمدانی

نام ایشان علی است شاگرد کوکنی و جعفر خلدی اند از مشائخ حرم بودند و ایشان را کتابی است معتبر بہجۃ الاسرار نام کہ دران خوارق و احوال حضرت غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلی نوشتہ اند وفات ایشان در سال چہار صد و چہار ہجری بودہ

حضرت شیخ عبد اللہ طاقی

نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی سجستانی الہروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از اُستادان و پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غرۂ ماہ سال چہار صد و شانزدہ ہجری است و قبر در ہرات واقع است

حضرت شیخ ابو عبد اللہ داستانی

نام ایشان محمد بن علی داستانی و لقب شیخ المشائخ نسبت ارادت ایشان بسہ واسطہ بشیخ عمر بسطامی کہ برادرزادہ و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران شیخ ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماہ رجب سال چہار صد و ہفدہ ہجری است و مدت عمر پنجاہ و نہ سال

حضرت شیخ ابو منصور اصفہانی قدس سرہٗ

از کبار مشائخ زمان و بزرگان صوفیہ بودند وفات ایشان در ماہ رمضان سال چہار صد و ہژدہ ہجری بودہ

شیخ سالار مسعود غازی قدس سرہٗ

شیخ عبد الحق دہلوی نوشتہ اند کہ از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی اند در اوائل اسلام در ہندوستانی فتوحات بسیار نمودہ بدرجۂ شہادت رسیدہ اند

و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از ایشان ظاهر گشته و میگردد خلق انبوهی معتقد ایشانند شهادت ایشان در سال چهارصد و نوزده هجری بوده و قبر در قصبهٔ بهرایج است و جمع کثیری هر سال در روز عرس بزیارت روضهٔ ایشان ملتهای بسیار از اطراف و اکناف هندوستان جمع می شوند و نذر و نیاز بسیاری می برند

حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سره

از کبار مشایخ مرو اند و با شیخ ابوالعباس قصاب و احمد نصر معاصر بودند و به استاد ابوعلی دقاق صحبت داشته اند و در ابتدای دهقانی میکردند سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نه شد شخصی با ایشان گفت هیچکس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی ساتر العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آن مرد الماس گردد جامه او پاره شد و برهنه گشت تضرع و زاری نمودند تا دعا کردند آنمرد بحال خود باز آمد وفات ایشان به مرو در شعبان سال چهارصد و بست و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابواسحاق بن شهریار گازرونی

نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین بن محمد الفیروز آبادی الاکار است و ابوحسین جهضم را دیده اند و در حدیث ثقه بودند و معاصر بودند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هرچند چیزی کرد شیخ از وی چیزی قبول نکردند پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمی کنی از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که پیغام بمن رسیده و شکر نیکوئی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان مذهب من نیست مذهب من بنده گردانیدن آزادانست بمهربانی و احسان وفات ایشان در ذیقعده سال چهارصد و بست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابومنصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزهٔ عقیلی و خدمت ابوالمظفر ترمذی هم کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی مرا گفت که در همه عالم میگشتی چون پدر خود ندیدی و هم گفته اند که هفتاد و چند سال علم آموختم و نوشتم و رنج بردم در اعتقاد و ذکر خود

از پدر خود آموخته بودم وفات ایشان در ماه شعبان سال چهار صد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک قبر شریف حمزه عقیلی است

حضرت شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سرور اهل طریقت و پیشوای زمرهٔ حقیقت بودند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابو الفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابو نصر سراج و ایشان مرید ابو محمد مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت پیر ابو الفضل خرقه از شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده اند و بجهت حل بعضی مشکلات یکسال با شیخ ابو العباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابو العباس از صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ کشاده شده بود شیخ ابو سعید از ان حال خبردار شدند از زاویهٔ خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان را شسته به بستند و جامه را فرود آورده جامهٔ خود پیش ایشان داشتند شیخ گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ آوردند شیخ اشارت کردند که بپوش شیخ ابو سعید پوشیده بزاویهٔ خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامهٔ شیخ ابو العباس را در بر شیخ ابو سعید و جامهٔ شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده متعجب شدند شیخ ابو العباس فرمودند دوش نثارها رفت و همه نصیب این جوان بهنگی گشت مبارکش باد و حضرت شیخ ابو سعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و این از انجمله است رباعی جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ⁂ در عشق تو بی چشم همه باید زیست ⁂ از من اثری نماند این عشق از چیست ⁂ چون من همه معشوق شدم عاشق کیست ⁂ در راه یگانگی نه کفر است و نه دین ⁂ یک گام ز خود برون نه و راه به بین ⁂ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ⁂ با مار سیه نشین و با خود نه نشین ⁂ تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز ⁂ نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز ⁂ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ⁂ چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز ⁂ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تپ مجرب است که بر کاغذ نوشته به بندد رباعی ای در صفت ذات تو حیران که و مه ⁂ وز جمله جهان

خدمت درگاه ز تو نه بنعمت تو ستانی وشفا هم تو دهی ؛ یارب تو به فضل خویش بستان وبده واز
حضرت شیخ پرسیدند که تصوف چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی وآنچه در کف داری بدهی
وانچه بر تو آید بجهی وبایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهل است
بزغی وصعوه بزیر آب هایرود گفتند فلان کس در هوا میرود گفتند زغنی ومگسی نیز در هوای پرد
گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان در یک نفس از مشرق بمغرب
میرود این چنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست که در میان خلق نشیند وداد وستد کند
وزن خواهد وبا مردم درآمیزد ویک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز
یکشنبه غره محرم سال سه صد وپنجاه وهفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم شعبان سال
چهار صد وچهل هجری ومدت عمر شریف ایشان هزار ماه است حضرت شیخ وصیت کرده بودند
که این ابیات را پیش جنازهٔ ما بخوانید ابیات خوب تر اندر جهان ازینچه بود کار ؛
دوست بر دوست رفت یار بیار ؛ آن همه اندوه بود این همه شادی ؛ وآن همه گفتار
بود این همه کردار ؛ وقبر در مهنه است

حضرت شیخ عمو قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است ونام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابو العباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کردند مشائخ بسیاری را خدمت کرده بودند با شیخ الاسلام صحبت داشته اند
وکمال یگانگی درمیان یکدیگر بوده وفات ایشان در رجب سال چهار صد وچهل ویک هجری
است ومدت عمر نود ودو سال وقبر در گازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع

حضرت شیخ ابو عبد الله باکو رحمه الله

نام ایشان علی محمد بن عبد الله است ومعروف با بن باکویه در جوانی شیخ ابو عبد الله خفیف را
دیده اند وباستاد ابو القاسم قشیری وشیخ ابو سعید وشیخ ابو العباس نهاوندی ملاقات کرده بودند
وفات ایشان در شیراز سال چهار صد وچهل ودو هجری است

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی رحمه الله

نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است از کبار مشائخ وقت بودند مرید شیخ ابو الحسن خضری اند

باشیخ عبدالرحمن سلمی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با هزار شیخ صحبت داشته ام و از
هر یکی حکایتی یاد دارم رباط روزی بایشان منسوب است که برای پیر خود ابوالحسن حصری
بنا کرده بودند وفات ایشان در رمضان سال چهارصد و پنجاه و یک هجری روی داده و مدت
عمر هشتاد و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره

کنیت ایشان ابوالحسن است و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلالی الغزنوی و ایشان صاحب صحو
بودند چنانچه درین باب میفرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بودند و میگفت که سکر بازیگاه کودکان
است و صحو فناگاه مردان و منکه علی بن عثمان الجلالی ام بر موافقت شیخ خودم که کمال حال
صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رویت باز ماند که بشریت بود پس صحوی که آفت
نماید بهتر از سکری که عین آن آفت بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن الختلی اند و ایشان مرید حصری
و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری
و بسیاری از مشائخ را دیده اند و حنفی مذهب بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و
هجویر دو محله است از محلات شهر از غزنین است که انتقال کرده اند از یکی بدیگری و قبر والده
بزرگوار ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد دیگر مائل
بسمت جنوبست گویند علمای آنوقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند روزی همه را جمع نموده
خود امام شده دران مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام
سمت است حجابها از میان برخاست و کعبه حجازی نمودار گشت و قبر ایشان موافق مسجد ایشان
است و قبر والده ماجده و نیز در غزنین است متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند و خانواده
ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را تصانیف بسیار است آنکه
کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچکس را بر آن سخن نیست و مرشدی است کامل
در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده
از حد و نهایت و بارها بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و بعد از سیاحی بسیار در دارالسلطنت
لاهور رسیده و اقامت ورزیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور شهریست

معظم و متبرک نفائس ربع مسکون و درین شهر بهم میرسد و امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلا است و مزارات متبرکه بسیار دارد و از مردم صحیح القول شنیده شد در یک محله طلا که از محلات این شهر است قریب به سی هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر پیش از وبائی که درین شهر شده بوده اند و اکنون نیز در آن محله حافظ بسیار اند وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلقی انبوه هر شب جمعه به زیارت آن روضهٔ منوره مشرف میگردند و مشهور است که هر که چهل شب جمعه یا چهل روز پیهم طواف روضهٔ شریفهٔ ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد فقیر نیز به زیارت روضهٔ منورهٔ ایشان و والدین و خال ایشان مشرف گشته

حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره

نام ایشان عبد الکریم بن هوازن القشیریست از مشایخ خراسانند و رسالهٔ قشیریه و تفسیر لطائف الاشارات از تصانیف ایشان است مرید و داماد شیخ ابو علی دقاق و استاد شیخ ابو علی فارمدی اند و صاحب کشف المحجوب گفته است که امام قشیری را از ابتدای حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی می بایست از بهر روزن خانه هر سنگ که میگرفتم موم میشد می انداختم وفات ایشان در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده

شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام و هر جا که در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از هرات است و از فرزندان ابو منصور مست انصاری ابن ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم بوده اند و مست انصاری در زمان خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه با احنف ابن قیس بخراسان آمده در هرات ساکن شدند شیخ الاسلام از بزرگان محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در زمانه خود یگانه بوده اند فرمودند که اول مرا در دبیرستان نی کردند چون چهار ساله شدم مرا در دبیرستان با یلینی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم از قاضی ابا منصور و از

بار روزی و چهار ده ساله بودم مرا به مجلس بنشانندی و من در دبیرستان ادب خرد بودم که شعر عربی میگفتم چنانچه دیگران حسد می بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش است و گفته اند یک لک بیت اشعار عرب یاد دارم و گفته اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد و گفته اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام خود بنهادم می گفتند این چیست آن را احادیثی داشتم و گفته اند من از سه صد تن حدیث نوشته ام همه سنی بوده اند و صاحب حدیث فرموده اند که قاضی ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده کی بتو رسد گفت انگاه که او را هیچ مانع نماند که او را از من باز دارد ولادت ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال سه صد و نود و شش هجری وفات ایشان در نهم ربیع الآخر سال چهار صد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در گازرگاه هرات است

حضرت شیخ ابو الحسن بخار رحمه الله

از بزرگان مشائخ بوده اند و درودگری میکردند و در قهندزی بودند بر وشی که ایشان را کسی نمی شناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهار صد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابو نصر الهروی الخانجه بادی رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن ابی جعفر است و اصل از کرمانست گویند که سه صد پیر را خدمت کرده و صحبت داشته بودند علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس و غیره ریاضتها کشیده اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانجه باد است و مدت عمر یکصد و بست و چهار سال

حجة الاسلام حضرت امام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رح

کنیت ایشان ابو حامد است و لقب زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت خود اعلم العلما و مجتهد بودند در مذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب تصانیف بسیار

مثل تفسیر یاقوت التاویل کہ چہل مجلد است و احیاء العلوم وجواہر القرآن وکیمیای سعادت وغیرہم و برادر امام احمد غزالی اندگویند چون کتاب منحول تصنیف کردہ پیش حضرت امام الحرمین کہ استاد ایشان بودند بردند امام الحرمین گفتند تو زندہ در گور کردی یعنے این کتاب تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چہارصد وپنجاہ وفات در چہاردہم جمادی الاخری سال پانصد وپنج ہجری ومدت عمر شریف پنجاہ وچہار سال و قبر در بغداد است ؛

حضرت شیخ ابو العباس خرری

نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیاری از مشائخ صحبت داشتہ اند وصاحب مقامات بلند وکرامات ارجمند بودہ اند گویند در سالی کہ ایشان زحج نمی رفتند نیز ایشان را مردم در عرفات می دیدند وفات ایشان در سال پانصد وہفت ہجری رخ دادہ است ؛

حضرت حکیم سنائی غزنوی رحمۃ اللہ

کنیت ایشان ونام ابو امجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیہ ومرید خواجہ یوسف ہمدانی اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقہ حکیم بعضے ابیات نامعقول والحاقی است واز استماع آن در دل این فقیر انکاری بہم رسیدہ بود روزیکہ بغزنین داخل پیشہ بخود قرار دادہ بود کہ بزیارت جمیع اکابر آنجا مشرف گردد الا حکیم ہمان شب پیش از انکہ داخل شود بخواب دید کہ در زیارت مزارات مشائخ غزنین است وشخصے میگوید کہ این قبر حکیم سنائی است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید کہ بر آن نوشتہ اند ہذا قبر حکیم سنائی ودرین شبہہ دارد کہ سنی نیز نوشتہ بود یا نہ چون چنین مشاہدہ شد فہمیدہ کہ اشارت بآنست کہ حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت کرد ہمان قبر بہ سنگ سفید بروشنی کہ در خواب دیدہ بود مشاہدہ نمود یقین شد کہ آن ابیات الحاقی بدہندیان مبتدع است وفات ایشان در سال بست وپنج ہجری است وہمین تاریخ بر قبر ایشان نوشتہ اند

حضرت شیخ ابو عبد اللہ جبرئی قدس سرہ

نام ایشان محمد بن حمویہ است از جملہ مشائخ خراسانند واز اصحاب شیخ ابو الحسن بستی وبعلوم

ظاهر و باطن آراسته بودند وفات ایشان در سال پانصد و سی ہجری بوده و مدت عمر شریف
نود سال

حضرت عین القضاة ہمدانی قدس سره

نام و کنیت ایشان ابوالفضائل عبد الله بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاة و اصل
ایشان از ہمدان است و با شیخ محمد بن حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشته و خوارق و
کرامات عجیبه مثل احیاء و اماتت بسیار از ایشان بظہور رسیده و فضائل و کمالات از
تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاہر است وفات ایشان در سال پانصد و سی
و سه ہجری بوده

حضرت حجة الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد جام قدس الله سره

کنیت ایشان قدوة انام ابو نصر است و نام پدر ایشان ابو الحسن و اصل ایشان از شیخ
نامق که از توابع جام است قطب و غوث وقت مقتدای اہل طریقت و راہنمای سالکان
حقیقت و یگانهٔ زمانه خود بودند و از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی اند که ایشان را حضرت
امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه یوسف این امت نام کرده بودند و حضرت شیخ امی
بودند و در بیست و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از ہیژده سال ریاضت در چهل سالگی
ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر ایشان کشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ
در علم توحید و معرفت و علم سر و حکمت تصنیف کرده اند که ہیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکرده است
و این تصانیف ہمه بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی در تصوف نیز
دارند و چهل و دو فرزند حق سبحانه و تعالی بحضرت شیخ کرامات فرموده بود سی و نه پسر و سه
دختر و والده اکبر بادشاه که جده والا ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات
چهارده پسر و سه دختر ماند و این چهارده پسر ہمه عالم و کامل و صاحب تصانیف و کرامات
بوده اند و در شصت و دو سالگی می فرمودند که تا حال صد و ہشتاد ہزار مرد بر دست من توبه
کرده اند و شیخ ظہیر الدین عیسی که از فرزندان ایشانند در کتاب رموز الحقائق آورده
که تا آخر عمر بر دست پدرم ششصد ہزار کس توبه کرده اند و شیخ ابو سعید ابو الخیر خرقه داشتند

که از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه بایشان رسیده بود و دران طاعت میکردند و مامور گشتند که آن خرقه را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابو طاهر را وصیت کردند که بعد از وفات بچند سال جوانی تو نجا بلند بالای و از شوق چشم احمد نام بخانقاه تو در آید و تو در میان یاران نشسته باشی البته آن خرقه را باو بده بعد از وفات حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر بشیخ ابو طاهر بخواب دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران به تعجیل می روند و پرسیدند یا شیخ چه تعجیل است فرمودند تو نیز برو که قطب اولیاء میرسد چون روز دیگر شیخ ابو طاهر در خانقاه خود نشسته بودند جوانی به آن صفت که شیخ فرموده بودند در آمد شیخ ابو طاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام تمام نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که خرقهٔ پدر را چون از دست بدهم حضرت شیخ جام گفتند ای خواجه در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابو طاهر را وقت خوش شد برخاسته آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را بیست و دو تن از مشائخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده بعد از ان کس ندانست که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابو طاهر کرد صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را نسبت ارادت بخدمت حضرت شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشائخ شنیده ایم و کتب ایشان دیده از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر میشود نه شنیده فرمودند که ما در وقت ریاضت هر ریاضتی که دانستم که اولیای خدا کرده اند بجا آوردیم و بر ان مزید نیز کردیم حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود هر چه بهمه ایشان داده بود یکبار به احمد داد و ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و شش هجری بود و مدت عمر شریف نود و پنجسال و قبر شیخ در موضع خرجرد جام است

حضرت شیخ ابو العباس بن عریف

نام ایشان احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری و باطنی چون مریدان و مقتدای ایشان بسیار شدند سلطان وقت را هراسی در دل پدید آمد ایشان را بحضور طلب داشت در مراکش رحلت نمودند سال پانصد و سی و شش هجری

شیخ عبد السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال لخمی الاشبیلی

کنیت ایشان ابو الحکم است کسب علوم صوری و معنوی نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مؤلفات ایشان است وفات ایشان در سال پانصد و سی و شش هجری بوده و قبر در مراکش برابر قبر شیخ ابو العباس بن عریف است

حضرت شیخ ابو البیان بن محفوظ القرشی

معروف اند باین البرازی صاحب مقامات و حالات علیه و در علم ظاهر و باطن کامل بودند و مرید بسیار داشتند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و یک هجری بوده

حضرت شیخ الشیوخ عبد الاول بن شعیب السجزی الهروی قدس سره

کنیت ایشان ابو الوقت است مقبول خواص و عوام و جامع ظاهر و باطن بوده اند و در حدیث شاگرد جمال الاسلام داودی اند و بصحبت حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رسیده اند و از خراسان به بغداد رفتند و عمر بسیار یافتند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال چهار صد و پنجاه و هشت و وفات در رباط فیروز بغداد در ذیقعده سال پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه متصل بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازه ایشان کردند

حضرت تاج العارفین ابو الوفا قدس سره

نام ایشان کاکیش است از کبار مشائخ و بزرگان این قوم و قدوهٔ اولیاء اکمل و مرید شیخ شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی هیتی و شیخ بقای بن بطو و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر باذرانی و شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلی از مریدان ایشان اند نقل است از شیخ علی هیتی و شیخ ماجد کردی رحمهما الله که روزی شیخ تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در مجلس ایشان حاضر شدند و در همان ایام به بغداد آمده بودند و آوردن جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند این جوان را از مجلس بیرون برید همچنان کردند باز در وعظ شدند شیخ

عبدالقادر را باز در آمدند باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر نمودند باز آنحضرت در آمدند مرتبهٔ سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده اند شیخ عبدالقادر را در کنار گرفتند میان دو چشم ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که این ولی خدای است و گفتند ای اهل بغداد امر اخراج او نه از بهر اهانت او کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید و بعزت معبود که بر سر او نوری می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد از آن فرمودند ای شیخ عبدالقادر امروز وقت ماست و درین نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس هر یکی بانگ آن و خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته گفتند ای شیخ عبدالقادر مرا وقتی خواهد بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن تسبیح و کاسه و عصای خود بشیخ عبدالقادر دادند شیخ عمر بزاز گفته تسبیحی که شیخ تاج العارفین بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین می نهادند یگان یگان دانه خود می گشت و آن گاه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست و بر دست آن شخص می آمد و وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و قبر در موضع قلمینا که از مضافات بغداد است واقع شده و مدت عمر هشتاد سال متجاوز است

حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری قدس سره

با حضرت غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و شیخ حماد دباس که پیر حضرت غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان بظهور آمده و چون در شام خلق بر ایشان جمع شدند از انجا بجبل مکاری که از توابع موصل است زاویه بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد و نیز جوان بود پرسید کجا میروی گفتم بحج گفت میل صحبت داری گفتم من بر قدم تجریدم گفت من نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزی دیدم که جاریهٔ حبشیه رحمها الله پیدا شد برقعی بر سر پیش من بایستاده و تیز تیز در روی من نگریست پس گفت ای جوان از کجائی

گفتم از نجم گفت امروز مرا در رنج افگندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا مشاهده افتاد که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نه فرمود مثل آن غیر ترا از انها که من دانم خواستم که ترا ببینم و بشناسم و گفت امروز در صحبت شما ام و امشب با شما افطار خواهم کرد و روان شد او در یک طرف وادی میرفت و ما یک طرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد بر آن شش نان با سرکه و سبزی آن جاریه گفت شکر خدای را که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از ان سه ابریق آب فرود آمد بیاشامیدیم در لذت و حلاوت به آبهای زمین مانند نبود پس همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت چون بمکه رسیدیم شیخ عدی را در طواف تجلی واقع شد بیخود بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که بمرد ناگاه دیدم که آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید زنده گرداناد ترا آنکس که میراننده بعد از ان در طواف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم و در آخر آن با من گفتند که ای عبدالقادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را لازم دار و برای نفع مردم بنشین که ما را بندهای خدا هستند که میخواهیم ایشان را بر تو بر دست تو بشرف قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی دانم امروز چه نشان است ترا که بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمانها گرد تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود در تو خیره مانده است و همه مثل انچه ترا داده اند امید دارند بعد از ان جاریه برفت دیگر او را نه دیدم وفات شیخ عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در جبل هنکاریه است

حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله

مرید شیخ تاج العارفین ابوالوفا اند صاحب کشف و کرامات بوده اند جمع کثیرے از ایشان بهره مند شده اند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بوده اند و روزے شخصے بخدمت شیخ ماجد آمد گفت ارادهٔ که معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ کوزهٔ خود را با و عطا نموده فرمودند هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه گرسنه گردی تلقان با شکر آمیخته ازین کوزه پدید آید وفات ایشان در سال پانصد و شصت و یک هجری بوده و قبر در جبل حمرین است

حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی قدس سره

از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند و نسبت خرقهٔ ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی میرسد حضرت غوث الثقلین را دیده اند و در ایام عبیده بطائح سکونت داشتند صاحب کشف و کرامات و مقامات علیه و بسیار بزرگ و شافعی مذهب بودند ابو الحسن علی که خواهرزادهٔ ایشانند گفتند روزے بر در خلوت ایشان نشسته بودم که آواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصے نشسته بود که آن را هرگز نه دیده بودم ساعتے باهم سخن گفتند پس آن شخص از روزنے که در دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد و چون برق در هوا بگذشت پیش سیدی در آمدم و پرسیدم که این مرد که بود فرمودند او را دیدی گفتم دیدم گفتند او کسی است که خدای تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند و یکی از رجال اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر نه دارد گفتم یا سیدی سبب مهجوری او چیست گفتند در یکے از جزائر محیط مقیم است آنجا سه شبان روز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی می بارید بعد از ان استغفار کرد بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی او را بمهجوری خبردار ساختی گفتند نه شرم داشتم گفتم اگر فرمایی من او را خبردار کنم گفتند میکنی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان کردم آوازی بگوشم رسید که یا علی سر بر آر سر بر آوردم خود را در یکے از جزائر بحر محیط دیدم حیران شدم برخاستم و اندو همین برفتم و آن مرد را دیدم و بر وی سلام کردم و آن قصه را بگفتم سوگند بمن داد که هرچه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه مرا در گردن من در انداز و بروی در زمین میکش و منادی میکن که این است سزای کسیکه بر خدای تعالی اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم هاتفی آواز داد که ای علی بگذار که ملائکه آسمان برای او بزاری در آمده اند و گریان شده اند خدای تعالی از و خوشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز بیخود شدم و چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم والله ندانستم که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه مذکور می شد شخصے بطریق انکار گفت بس کن سیدی بجانب او

به غضب نگاه کردند فی الحال آن شخص بمرد سیدی فرمودند که گراقدرت است که مناقب شیخ عبدالقادر تواند بیان کرد که بمرتبهٔ او تواند رسید او شخصی است که در یک جانب او دریای شریعت و در یک جانب او دریای حقیقت است هر جا که میخواهد غوطه میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند که چون به بغداد روید پیش از شیخ عبدالقادر کسی را نه بینید چه در ایام حیات و چه بعد از وفات که او از حق تعالے عهد گرفته است هر که به بغداد در آید و مرا زیارت نه کند احوال او مسلوب گردد میفرمود که حسرت بر کسیکه حضرت شیخ عبدالقادر را ندیده وفات ایشان روز پنجشنبه دوازدهم جمادی الاولی سال پانصد و هفتاد و هشت هجری بوده و بعضے گفته اند که در سماع از دنیا رفته اند و مدت عمر هشتاد و سال متجاوز بود و قبر در قریه ام عبده بطائح است

حضرت شیخ حیوة بن قیس الحرانی قدس سرہٗ

صاحب اوصاف جمیلہ و مقامات جلیلہ و از اجلہ اکابر و مرجع مشائخ کبار بودند و حضرت غوث اعظم را دریافتہ شیخ ابوالحسن قریشی فرمودہ اند چهار کس میدانم از کبار مشائخ که در قبور خود تصرف میکنند چنانچه احیا شیخ معروف کرخی و سید محی الدین عبدالقادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوة حرانی قدس الله تعالے اسرارهم وفات ایشان در سلخ جمادی الآخرے سال پانصد و هشتاد و یک هجری بوده و قبر در موضع حران است

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی المقتول رحمه الله

نام ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان و اشراقیان متبحر بودند بعضے از مشائخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضے بخلل در عقیده و اعتقاد فلاسفه متهم میداشتند چون به حلب رسیدند علما به قتل ایشان فتوی دادند و بعضے گویند در حبس خفه کردند و بعضے گویند قتل و صلب کردند و بعضے گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بزیارت عادت داشتند اختیار کردند که بگرسنگی بکشند و اهل حلب در شان ایشان مختلف بودند بعضے بالحاد و زندقه نسبت میکردند و بعضے به کرامات و مقامات می ستودند و مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره فرمودند علم بر عقل غالب بود باید که عقل بر علم غالب باشد

وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و هفت هجری و مدت عمر شریف سی و هفت و یا سی و شش سال بود

حضرت شیخ جاگیر قدس سرّهٗ

اصل ایشان از کردستان است و متوطن نواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابو الوفا طاقیهٔ خود را بدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند و تکلیف حضور نه کردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاگیر را از جملهٔ مریدان من گرداند خدای عز و جل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری و قبر در نواحی سامره است

شیخ عبد الرحیم مغربی قدس سرهٗ

کنیت ایشان ابو محمد و اصل از مغرب زمین است از سادات حسنی و اعیان مشائخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند روزی شیخ طهارت میکردند شخصے بخدمت ایشان آمده التماس نمود که شیخ به آبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از ان آب بخور و حالیکه از و سبب شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر را از اعیان دنیا داد تا وجود ماست وفات ایشان در سال پانصد و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی واقع شده که از توابع مصر است

حضرت شیخ ابو علی بن سلم قدس سرهٗ

از کبار مشائخ عراق اند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که ایشان از جملهٔ ابدالان بودند و ترک و تجرید بکمال داشتند و همیشه مراقب و گریان می بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده و مدت عمر نود سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سره

مولد ایشان گنجه است و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر به قناعت و تقوی و عزلت گذرانیده اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان

رجوع بود وحق تعالے شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود واشعار ایشان تمام حقیقت کشف
وبیان معارف است واین ازجمله اشعار شیخ است ابیات چون بعهد جوانی از بر تو به
درکس نرفتم از در تو ٭ همه را بر درم فرستادی ٭ من نمی خواستم تو میدادی ٭ چونکه پیرو رگه
تو گشتم پیر ٭ زانچه ترسید نیست دستم گیر ٭ وفات ایشان درسال پانصد ونود وشش
هجری بوده وقبر در گنجه است

حضرت شیخ عبدالله القرشی الهاشمی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب کرامات ومقامات بلند عالم العلوم ظاهری وباطنی
بوده اند ودر زمان خود تصرف تمام داشتند وبه صحبت شیخ مبالغ رسیده بودند وفات ایشان
درسال پانصد ونود ونه هجری روی داده

حضرت شیخ

کنیت ایشان ابومحمد بن ابی نصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند وبا شیخ ابوالنجیب
سهروردی درسماع صحیح بخاری شریک بودند وتصانیف بسیار دارند ازانجمله تفسیر عرائس
است که دران بس نکتهای دقیق واشارتهاے لطیف مندرج است ودر وجد وذوق
واستغراق حالت تامی داشتند وپنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند ومجلس نهادند
گویند ودر اواخر عمر از وجد وسماع باز ایستادند شیخ ابوالحسن گردویه گفته در دعوت بعضے صوفیه
با شیخ روزبهان یکجا شدم وبر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم آمد که در علم وحال ازو
زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابوالحسن این خطره را از خود دور کن که امروز
هیچکس با روزبهان برابر نیست واو یگانهٔ زمان خود است ٭ وفات ایشان در نصف
محرم سال ششصد وشش هجری روی داده

حضرت شیخ روزبهان بقلی

صحبت داخضر علیه السلام بودند وشصت سال ازخانه که در شیراز داشتند جز به اداے
نماز جمعه وکفایت مهمات بیرون نیامدند ودر علم وتقوی کامل بودند وفات در آخر محرم سال
ششصد وشش هجری

حضرت شیخ ابو اسحاق اغرب قدس سره

نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشائخ بطائح و صاحب کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی مذهب بودند بجهت غلبه استغراق اکثر مراقب می‌نشستند گویند سال رو بجانب آسمان نه کردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ می‌مالید و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر سید ما است امام صدیقان و محب عارفان و قدوه سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و قبر در بطائح است

حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سرهٗ

کنیت ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده میخواست که پسر نیز رنگریزی کند و ایشان را گران آمد و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند روزی پدر ایشان آمده دید که جامهاے مردم را رنگ نه کرده اند در غضب شد و در دوکان تغارهای بسیار بود و در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند همه جامها را اگر در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای مردم را ضائع کردی هر یکے رنگی خواسته بودند تو همه را در یک رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست در آن تغار کرده همه را به یکبار بیرون آوردند هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون پدر آن بدید به سلوک راه صوفیه باز گذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان در پانزدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در وهی است از توابع مصر

حضرت شیخ ابن صباغ رضی اللہ عنه

کنیت ایشان ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود از مشاهیر بودند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رسیده اند و فائده ها گرفته اند مرید شیخ علی هیتی بودند و ایشان مرید تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابو بکر بطائحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه دم قع بشیخ ابو بکر بطائحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی بایشان رسیده از ایشان غائب شد ١٥

وفات ایشان در سلخ ذیقعدہ وسال شش صد و نوردہ ہجری بودہ وقبر در رباط یعقوبی است

حضرت شیخ یونس بن یوسف سیانی

طائفہ یونسیہ بایشان منسوب است صاحب کرامات ومقامات عالیہ بودند وفات ایشان در سال شش صد و نوردہ ہجری بودہ

حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو الحسن است ونام علی صاحب معارف واسرار واحوال ومقامات عالی بودند وایشان اند کہ گفتہ اند چہار کس را شناسم از اولیاے خدای کہ در قبور خود تصرف میکنند چنانکہ زندہا شیخ محی الدین عبدالقادر جیلی وشیخ معروف کرخی وشیخ عقیل منبجی وشیخ حیواۃ بن قیس خراسانی این مقدمہ در ذکر شیخ حیواۃ نیز مذکور شدہ وفات ایشان در سال شش صد وبست ویک ہجری روی دادہ

حضرت شیخ فرید الدین عطار

اصل ایشان از قریہ کدکن است از مضافات نیشاپور وہشتاد وپنج سال در نیشاپور بودہ مرید شیخ مجد الدین بغدادی اند ودر ابتدا توبہ بردست شیخ رکن الدین آکاف کردہ اند وصحبت بسیاری از اکابر مشائخ را دریافتہ اند وبعضے گفتہ اند کہ اویسی بودند صاحب وجد وسماع واز بزرگان صوفیہ اند مولانا جلال الدین رومی فرمودہ اند کہ نور منصور بعد از صد وپنجاہ سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کردہ مربی او شد وحضرت مولانا عبدالرحمن جامی گفتہ اند آن قدر اسرار توحید وحقائق وذوق کہ در مثنویات وغزلیات عطار است در سخنان ہیچ یک ازین طائفہ یافتہ نمی شود کتاب تذکرۃ الاولیا والٰہی نامہ وبیسر نامہ ومنطق الطیر از تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد وسیزدہ وفات در سال شش صد وہفت ہجری بودہ ودر دست کفار در سن یک صد وبست ویک سالگی بدرجہ شہادت رسیدہ اند

حضرت شیخ ابن فارض المصری

کنیت ایشان ابو حفص است ولقب شرف الدین ونام عمر بن فارض الحموی ولادت

وسکونت ایشان در مصر بود از قبیله بنی سعد اند وقصیدهٔ تائیه فارضیه از ایشان است چون این قصیده را تمام کردند شبی پیغمبر علیه السلام را بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند قصیدهٔ خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند لوائح الجنان در روائح الجنان فرمودند نظم السلوک نام کن همچنان کردند که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاولی سال شش صد وسی ودو هجری روی داده

حضرت شیخ اوحد الدین الکرمانی قدس سرہ

مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند وایشان مرید شیخ قطب الدین ابهری وایشان مرید شیخ ابوالنجیب عبد القادر سهروردی اند قدس الله اسرارهم وبه صحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند ایشان را بمشاهدهٔ جمال ظاهری میل تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینم فرمودند اگر بر قفا دنبل نه داری چرا بر آسمان نمی بینی وپیش مولانا جلال الدین رومی گفتند شیخ اوحد الدین شاهد باز بود اما پاکباز بود مولوی فرموده کاش کردی وگذشتی وفات ایشان در سال شش صد وسی وپنج هجری بوده

حضرت مولانا شمس الدین تبریزی

نام ایشان محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی طعام نمی شد واگر سخن طعام می گفتند بدست وسر منع آن میکردم مرید شیخ ابوبکر سله باف تبریزی اند وبعضی گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند وبعضی گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند وحضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند احتمال دارد که به صحبت همه رسیده اند واز همه تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی کمال یگانگی ویکجهتی با ایشان بوده وهمیشه باهم صحبت میداشته اند ودر اشعار خود همه جا ستایش ایشان کرده اند واکثر در خلوت روز وشب بصوم وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال شش صد وچهل وپنج هجری بوده است

شیخ ابو الغیث جمیل یمنی قدس سرہ

از کبار مشائخ وبزرگان این قوم صاحب کشف وکرامات اند در اوائل از قطاع الطریق بودند

روزی در کمین قافله نشسته انتظار می کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر قافله داری دیگری را چشم بر تست درویشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند از ان عمل باز ایستادند و بصحبت شیخ ابن الاخلع یمنی رسیده به مرتبه ولایت فائز گردیدند بعد از ان شیخ کبیر علی اهدل رسیده التماس صحبت کردند و شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی باخود بردند چون جمع کردند هیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون هیزم آوردند که بارکنند دیدند که شیر دراز گوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را برچه بارکنم سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت شیر نهادند و را راندند تا نزدیک شهر آوردند بعد از ان گفتند هر جا خواهی برو وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و یک هجری روی داده

	حضرت شیخ ابو الحسن شاذلی	

نام ایشان علی بن عبد الله و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه جمع کثیری آنجا به صحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشائخ بودند گفته اند یکبار هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازین کار نصیبی نه شد ناگاه زنی دیدم که از غاری بیرون آمد بغایت خوبروی گوئیا روی او نور آفتاب بود و میگفت نحسی هشتاد روز گرسنه بود ایستاده ناز بر خدای تعالے میکند بعمل خود و شش ماه بر من گذشته که طعامی نه چشیده ام گویند اول کسیکه قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار یا شش هجری بوده در راه مکۂ معظمه و صحرای که آب شور داشت چون ایشان را آنجا دفن کردند برکت ایشان آب آن سرزمین شیرین گشت

	حضرت شیخ علی الخبار قدس سرہ	

از مشائخ کبار عراق اند و صاحب مقامات جلیله شهادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و شش هجری بوده

	حضرت شیخ عبد الله بلیانی قدس سرہ	

لقب آنقدوۃ الاولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی

ابن احمد بن عمر بن اسمعیل بن شیخ ابو علی دقاق است قدس الله ارواحهم و شیخ عبدالله بلیانی خرقه را از پدر خود دارند و پدر ایشان به چهار واسطه از شیخ ابو النجیب سهروردی و به صحبت زاهد ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفته اند که من آنچه از خدای خود خواسته بودم بعبدالله دادند و آنچه بر من بمقدار دریچه کشادند برای او مقدار دروازه کشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طائفه و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که درویشی نه نماز و روزه و احیای شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است اگر این حاصل کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی ناحق بدو چشم سر نه بینم مردم ٭ از پای طلب می ننشینم مردم ٭ گویند خدا بچشم سر نتوان دید ٭ آن ایشانند من چنینم مردم ٭ وفات ایشان روز عاشورا سال ششصد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ لیس المغربی السود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت بوده اند امام محی الدین نواوی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بودند و به صحبت و خدمت ایشان تبرک می جستند وفات ایشان در ربیع الاول سال ششصد و هفتاد و هفت هجری بوده و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی

نام ایشان سلیمان بن علی است بعضی از فقها ایشان را بزندقه و الحاد منسوب داشتند اما صوفیه بزرگ داشتند و حضرت مولانای عبدالرحمن جامی فرموده اند که هر که اندک چاشنی از مشرب این طائفه چشیده باشد که سخن او در شرح منازل السائرین که تصنیف شیخ الاسلام است چه قدر مبنی بر فوائد علم و عرفانست گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و رغبت تمام بآن داشتند و خود می نمودند وفات ایشان در سال ششصد و نود هجری بوده است

حضرت شیخ سعدی شیرازی رحمه الله

لقب ایشان مشرف الدین و نام مصلح الدین بن عبدالله است و تخلص سعدی در علوم

ظاهر و باطن و نظم و نثر جامع و کامل و مجاور بقعهٔ شریفه شیخ ابو عبد الله خفیف بوده اند قدس الله سره
بارها بزیارت حرمین شریفین پیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و بهندوستان رسیده
بت سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی و بسیارے از اکابر را دریافته
اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی کرده اند وقتی با یکے از اکابر سادات فی الجمله گفت
وگوی واقع شد آن شریف حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که او عتاب کردند
چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان همه مشهور و مقبول است
و این از جمله شعر ایشان است غزل من ندانستم از اول که تو بیمهر و وفائی ٭ عهد نابستن از آن
به که ببندی و نپائی ٭ گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم ٭ چه بگویم که غم از دل برود چون تو
بیائی ٭ دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم ٭ باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی
شمع را باید ازین خانه برون بردن و کشتن ٭ تا که همسایه نداند که تو در خانهٔ مائی ٭ وفات ایشان
شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در بیرون شهر
شیراز است

حضرت شیخ حسن بلغاری قدس سره

اصل ایشان از نخوان است و صاحب جذب و مقامات عالیه بوده اند و نسبت ارادت
ایشان به دو واسطه بشیخ ابو النجیب سهروردی میرسد در سن سی سالگی تائب شده در بنگاله
درآمده اند و اکناف عالم را سیر نموده اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت
هجری بوده و مدت عمر نود و سه سال و قبر در سرخاب تبریز است

حضرت شیخ ابو محمد مرجانی

نام ایشان عبد الله بن محمد است و اصل از مرجان مغرب زمین ابواب علوم الهی و انوار ربانی
بر روی ایشان کشاده بود و از بزرگان این قوم اند وفات ایشان تونس سال ششصد
و نود و نه هجری بوده

حضرت ابن مطرف اندلسی

کنیت ایشان ابو عبد الله است و مجاور مکهٔ معظمه بوده اند و روا داشته اند که به شتاد و دو بار پنجاه

اسبوع طواف میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد وهفت هجری بوده ومدت عمر ایشان نود سال متجاوز بادشاه عصر از سعادت مندی وکمال اخلاص که بخدمت ایشان داشت جنازهٔ شیخ را بر دوش خود گرفت

حضرت شیخ شمس الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد ونامی صوفی است حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد ویازده هجری روی داده

حضرت شیخ عماد الدین رحمه الله

نام ایشان احمد بن شیخ الحرامیه ابراهیم بن عبد الرحمن است واصل از واسط در علم تصوف تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد ویازده سال هجری بوده ومدت عمر پنجاه وچهار سال

حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس سره

در دمشق بوده اند کم میگفتند وکم از جای برمیخاستند وکم می خفتند وعلمای ظاهر با جلالت وبزرگی نیاز مند سلوک با ایشان میکردند با وجود آنکه در ماه رمضان چیزی نخوردند ونماز نمیگذاردند اما کشف واطلاع بر غیبات بسیار داشتند وایطالفه استر حال خود ساخته بودند وفات ایشان در سال هفتصد وچهارده هجری

حضرت شیخ نجم الدین قدس سره

نام ایشان عبد الله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب مقامات ومناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی ومدتی مجاور مکهٔ معظمه بودند وفات ایشان بمکهٔ معظمه در جمادی الآخر سال هفت صد وبست ویک هجری بوده ومدت عمر هفتاد وهشت سال

حضرت شیخ اوحدی اصفهانی

گویند ایشان از جملهٔ اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی اند وبر سر پای جام داشتند جام جم از ایشان است واکثر اشعار ایشان در تصوف وحقیقت است واین بیت نیز ایشانست بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید وفات ایشان در سال هفتصد وسی وهفت هجری بوده وقبر در مراغهٔ تبریز است

حضرت مولانا محمود زاهد مرغابی قدس سره

لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی اند وبجهت ستایعت

سنت و شریعت بمرتبہ کمالی رسیدہ بودند در تقوی و ورع جہد بلیغ مینمود وفات ایشان در ماہ ذیحجہ سال ہفتصد و ہفتاد و ہشت ہجری بودہ و قبر در مرغاب ہرات است

حضرت مولانا زاہد مرغانی رحمہ اللہ

نام پدر ایشان [illegible] بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد شاہ بن شیخ محمود بن شیخ سہیل تایبادی است و تایباد دہی است از توابع جام در علوم ظاہر شاگرد مولانا نظام الدین ہروی بودہ اند اما بواسطہ متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن برایشان مفتوح گشت و کرامات و مقامات عالیہ از ایشان بظہور آمد و اویسی بودند از روحانیت شیخ احمد جام و پیوستہ زیارت روضہ حضرت می نمودند و در مدت ہفت سال پیادہ و پای برہنہ از تایباد بہ روضہ متبرکہ ایشان قرآن خواندہ میرفتند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب اقصیٰ و مرتبہ اعلیٰ فائز گشتند حضرت خواجہ بہاؤالدین نقشبند قدس اللہ سرہ چون بہ مجلس ایشان رسیدند مولانا حضرت خواجہ پرسیدند کہ چہ نام دارید خواجہ فرمودند کہ بہاؤالدین نقشبند گفتند از برای ما نقشی ببندید خواجہ فرمودہ اند کہ آمدیم کہ نقشی ببریم و دو روز باہم صحبت داشتند و حضرت تیمور صاحبقران انار اللہ برہانہ کمال اخلاص و ارادت و رخدمت مولانا داشتند بلکہ مولانا مربی صاحبقران بودند وفات ایشان نیمہ روز پنجشنبہ سلخ محرم الحرام سال ہفتصد و نود و یک ہجری بودہ و قبر در موضع تایباد است

حضرت خواجہ حافظ شیرازی

نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرمودند باوجود آنکہ معلوم نیست کہ بظاہر دست ارادت بہ پیری دادہ باشند اما ایشان را لسان الغیب گفتہ اند و آثار حقائق و معارف در دیوان ایشان بسیار است و در تذکرہ عبدالقادر بدلہ ونی از خدمت شیخ نظام الدین انتہی نقل کردہ است کہ خواجہ حافظ مرید حضرت خواجہ بہاؤالدین نقشبند اند و اکثر آنا و لی کہ از دیوان حقیقت بیان ایشان نمودہ میشود موافق مطلب می آید چنانچہ جہانگیر بادشاہ کہ در ایام شاہزادگی بسبب آزردگی والد خود جدا شدہ در آلہ آباد می بودند و تردد داشتند دراینکہ بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نہ دیوان حافظ را طلبیدہ فال کشادند این فال بر آمد

غزل

چرانه در پی عزم دیار خود باشم	چرانه خاک ره کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم	به شهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سراپردهٔ وصال شوم	ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیدا است باری آن اولی	که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ	وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

وبموجب این فال بی تامل واهمان به سرعت روانه شده بملازمت ایشان مشرف گشتند وقضارا بعد از شش ماه اکبر بادشاه فوت کردند وایشان بادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر بادشاه دیده که در حاشیه دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفت صد و نود و دو هجری بوده وقبر در شیراز است

حضرت مولانا ظهیر الدین خلوتی قدس سرهٔ

جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین ابابکر تابیادی میفرمودند امروز در زیر فلک مثل ظهیر الدین نمیدانم مرید شیخ سیف الدین در سال هفت صد و هشتاد و سه هجری بوده وقبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل گاذرگاه است وفات ایشان در سال هشت صد هجری وقبر در جوار قبر شیخ سیف الدین است

حضرت شیخ کمال خجندی قدس سرهٔ

بسیار بزرگ وصاحب حال بودند وخود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند وترک وتجرید ایشان بکمال بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در انجا بسر می بردند چون بعد از فوت ایشان آنجا دیدند بغیر از بوریای که بران می نشستند وسنگی که زیر سر می نهادند چیز دیگر نبود وفات ایشان در هشت صد و سه هجری بوده وقبر در تبریز است وبر قبر ایشان این بیت نقش کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار ✽ هزارت آفرین مردانه رفتی

حضرت مولانا محمد شیرین

تخلص ایشان مغربی است مرید شیخ اسمٰعیل سیسی اند وشیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن

اسفرائنی و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در سال هشت صد
و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جملهٔ اشعار ایشان است غزل

از جنبش بحر قدم برخاست موج بیعدد | در موج دریای ازل پیوست صحرای ابد
در موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان | صحرا الیقین دریا شود چون یابد از دریا مدد
اندر جهان بیعدد واحد احد بود و ولی | در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد
لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان | بررودی بحر بیکران باشد چو در دریا رسد
اندر سرای لم یزل باشد ابد عین ازل | سر در هم آرد دائره از پیش برخیزد عدد
اندر یکی صد بین نهان در صد یکی را بین عیان | از صد یکی گفتم بدان صد را ز یک یک را ز صد
من بر مثال ماهیم افتاده از دریا برون | باشد که موجی در رسد بازم بدریا در کشد
وقتست کان خورشیدها وان ماه ما ناهید ما | از برج دل طالع شود از اندرون سر بر زند
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی | گر مغربی را آئینه پنهان نباشد در نمد

حضرت شاه قاسم الانوار قدس سره

اصل آن بسیادت مآب از ازربایجانست مولد و منشاء تبریز و در اوائل حال نسبت ارادت
بشیخ صدرالدین اردبیلی داشتند بعد از ان بصحبت صدرالدین علی یمنی که از مریدان اوحدالدین
کرمانی بودند رسیده اند و در نواحی ابیورد حضرت خواجه بهاؤالدین نقشبند را دیدند و با ایشان
صحبت داشتند دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقائق و معارف و اسرار است و در باب
مریدان ایشان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره فرموده اند که فقیر بعضی از
ایشان را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقهٔ دین اسلام خارج بودند و بدائرهٔ اباحت
و تهاون بشرع و سنت داخل فرموده اند که می تواند بود که چون فتوح و نذر و بسیاری
میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان می شده و اصحاب نفس و هوا را مقصود
در انجا حاصل بوده بدین جهت جماعهٔ بی باک بیز خود را در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته
باشند و آن سیادت منزلت ازین همه پاک بوده و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان
این حال دارند اکثری بیباک اند وفات ایشان در سال هشت صد و سی و هفت هجری بوده و قبر در خرجرد جام است

شیخ زین الدین خوافی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابوبکر است جامع بودہ اند میان علوم ظاہری و باطنی و از اول تا آخر توفیق متابعت بر جادۂ شریعت و متابعت سنت یافتہ بودند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرمودہ اند کہ متابعت سنت بزرگترین کرامتی است پیش این طائفہ و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن قریشی مصری اند و ایشان مرید شیخ جمال الدین یوسف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن شمشیری و ایشان مرید شیخ محمود اصفہانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نطنزی و ایشان مرید شیخ علی بزغش و ایشان مرید شیخ شہاب الدین سہروردی گویند در آخر حیات ایشان را دردی رسیدہ کہ شبانہ روز بالکل از خود غائب بودند و چون از ان غیب ایشان را باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود و سخن کم میگفتند و فات ایشان در شب یکشنبہ دوم شوال سال ہشت صد و سی و ہشت ہجری بودہ و بعد از وفات ایشان سہ جا نقل کردہ الحال قبر شیخ در ہرات است نزدیک عیدگاہ و عمارت عالی بران ساختہ اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سرہٗ

لقب ایشان شاہ مدار است و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن یا جہت دیگر به پنج یا شش واسطہ بحضرت رسالت پناہ صلعم میرسد غرائب احوال و عجائب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشتہ اند و بزرگی حضرت شاہ مدار زیادہ از انست کہ در تحریر و تقریر آید گویند دوازدہ سال طعام نخوردند و لباسیکہ یکباری پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمی شد و ہمیشہ سفید و پاکیزہ میماندند و شیخ عبد الحق دہلوی نوشتہ اند کہ ایشان در مقام صمدیت بودند و آن مرتبہ سالکان است و از جہت جمال بکمال کہ حق تعالے بایشان عطا فرمودہ بود ہر کرا نظر بر روے مبارک ایشان افتادی بس بی اختیار سجود کردی ازینجہت ہمیشہ برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان ہفدہم جمادی الاولی سال ہشت صد و چہل ہجری بودہ و قبر ایشان در موضع مکن پور کہ از توابع قنوج است واقع شدہ و ہر سال در ماہ جمادی الاولی کہ عرس ایشان است قریب بہ پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از اطراف و جوانب ہندوستان دران روز بہ زیارت روضۂ شریفۂ ایشان

با علمای بسیار جمع میشوند و ہمہ نذر و نیاز می آرند و کرامات و خوارق عجیبہ و غریبہ الحال نیز نقل میکنند و از چہار حصہ اہل ہندوستان از وضیع و شریف دو حصہ مرید حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شاہ محی الدین سید عبد القادر جیلی اند اما اشراف بیشتر و یک حصہ مرید شاہ مدار اما اجلاف بیشتر و نیم حصہ مرید حضرت خواجہ معین الدین چشتی و نیم حصہ مرید حضرت مخدوم بہاؤ الدین زکریای ملتانی قدس اللہ اسرارہم

حضرت مولانا جلال الدین پورانی

کنیت ایشان ابو یزید است بعد از کسب علوم ظاہر ببرکت متابعت سنت و رعایت شریعت بمرتبۂ اعلی رسیدند و اکثر بہ کفایت مہمات مسلمانان بقدر امکان کوشش می نمودند ہر کہ رجوع بایشان کرد خود بآنجا میرفتند اگرچہ بظاہر دست ارادت بہ پیری نداده اند اما اویسی بودند چنانچہ میفرمودند ہر گاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بیواسطہ رفع آن میکنند گویند روزے از اصحاب خود شانہ طلبیده اند و گفتند حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند کہ بایزید گاہی محاسن خود را شانہ میکن و ایشان بہ صحبت مولانا حضرت ظہیر الدین خلوتے رسیده و معتقد طریقۂ ایشان بودند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند چنانچہ گفتہ اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت بازگذشتن یکی از ایشان را در خاطر گذشتہ بود کہ اگر مولانا را کراماتی ہست میباید کہ پاره کشمش تبرک بمن بدہد چون روانہ شدیم آن شخص را آواز دادند کہ یکساعت باش بخانہ درون رفتہ یک طبق مویز بیرون آوردند و باو دادند و گفتند معذور دار کہ در باغہای ما کشمش نمی باشد وفات ایشان در شب دوشنبہ دہم ماه ذیقعده سال ہشت صد و شصت و دو ہجری بوده

حضرت خواجہ شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سرہٗ

کوسو قصبہ ایست از توابع ہرات کہ ولادت ایشان در انجا واقع شده و از اولاد بزرگوار حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس اللہ سرہٗ جامع بودند بعلوم ظاہر و باطن و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفتند و بصحبت شیخ بہاؤ الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی وغیرہم

از عزیزان که در آن وقت بودند به مجلس ایشان حاضر میشدند معارف و لطائف خواجه را استحسان
میکردند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه را وجدی عظیم میرسید و سبحه‌های بسیار میزدند و مجلسیان را
اثر میکرد و اکثر در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بروجهی که غیر او کسی ندانستی
اظهار مینمود وفات ایشان در روز شنبه بست و ششم جمادی الاولی سال هشت صد و شصت
و بست هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع قریب مزار فقیه ابویزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد رومی

اصل ایشان از قریه روج است و آن بر نه فرسنگی هرات واقع شده از کبار مریدان مولانا
سعد الدین کاشغری اند و هم نبیره حضرت مولانای جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی آن
بود که پیغمبر صلعم را بخواب ببینم روزی بخدمت والدهٔ خود رفتم ایشان کتابی در پیش داشتند
و میخواندند که هر کس این دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب بیند اتفاقاً آن شب
آینده شب جمعه بود رخصت خواندن دعا از والدهٔ خود گرفته بخلوتخانهٔ خود رفتم و مشغول شده
با شرائط نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه سه هزار مرتبه درود بر رسول
علیه الصلوٰة والسلام بفرستد آن سرور را بخواب بیند این عمل نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه
دیدم که در سرای خود در آمدم و والدهٔ من ایستاده مرا گفت من انتظار تو می بردم اینک
رسول صلعم بخانهٔ ما آمده اند بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی که
آنحضرت نشسته بودند برد دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آن سرور
نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته به اطراف عالم میفرستند و گوئی املا حضرت رسول
میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای ربانی بودند مینویسند و مادر مرا برده
عرض کرد که یا رسول الله پسری که وعده کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن
پسر است یا نه آن سرور بجانب من دیده تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی
ا مادر من پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متألم شد شب حضرت رسالت
پناه صلعم را بخواب دید که می فرمایند غمگین مباش که خدای تعالی بتو پسری صاحب دولت
و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عز و جل بایشان داد پس آنحضرت بمولانا عثمان

فرمودند که مکتوبی برای این پسر بنویس مولانا کاغذی نوشت مشتمل بر ۳ سطر و در زیر آن سطور مشکل گواهی که مردم در قبالها می‌نویسند جدا جدا چیزی نوشت و پیچیده بدست من داد و من روان شدم با خود گفتم که مضمون مکتوب را بدانستم بازگشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم ندانستم [illegible] الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را از دست من گرفته بخواندند و [illegible]ت خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم و باز پیچیده بدست من دادند میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آوازی از در بر آمد از خواب بیدار شدم دیدم که مادرم می آید و شمعی در دست دارد برخاستم گفت ای محمد چیزی در خواب دیدی گفتم آری گفت من خوابی دیده ام و آنچه من مشاهده نموده بودم بعینه آنرا نقل کرد ولادت ایشان در شب برات سال هشت صد و بست هجری بوده و وفات روز شنبه شانزدهم ماه رمضان سال نهصد و چهار هجری بوده و قبر در گازرگاه نزدیک مزار شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری است قدس الله سره

حضرت شیخ صوفی علی قدس سره

اصل ایشان از ولایت جام است و مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب در آمدن ایشان باین راه این بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان در صحرای بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد اثری در دل شیخ بهم رسیده با درویشان همراه شدند و بزیارت آن مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت نمودن مزار آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا بر کندند و درین راه در آمده اند وفات ایشان در سال نهصد و هشت هجری

حضرت امیر سید علی قوام رحمه الله

از سادات سوانه اند که در نزدیکی سرهند است و از بزرگان ارباب کمال و لشکر وجد و حال و از کبار مشائخ هندوستان بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه می پوشیدند و گاه لباس لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی به جونپور رفته بخدمت شیخ بهاء الدین جونپوری رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان کشاده گشت گویند تا چهل سال هیچ خادمی

امر نه کردند و خدمت نه فرمودند میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دهلی بر در خود میزنی و از احوال خلق خبردار نمی شوی گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اگر دل است ازان تست او اگر در ست ازان تست علی بیچاره درمیان چیست فرمودند برای خلق خدا دعا کن که دعای تو در حق ایشان مستجاب است وفات ایشان در سال نه صد و پنجاه هجری بوده و قبر در حوالی جونپور در موضع است که توطن داشته اند و آن بسرای میران مشهور است بزار و تبرک

حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی

ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد جبوشانی که از کبار متاخرین و بزرگان دین و صاحب کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده اند مخدومی اعظم در سلسله کبرویه مرید شاه علی بیدادری و ایشان مرید شیخ رشید الدین محمد اسفرائنی و ایشان مرید عبدالله برامشابادی و ایشان مرید شیخ اسحاق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات مخدومی اعظم در سال نه صد و سی و هفت هجری روی داده و وفات شیخ حسین به شام بوده در نه صد و پنجاه و شش سال هجری

حضرت شیخ علی متقی قدس سره

نام پدر ایشان عبدالملک بن قاضی خان المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی است از کبار اولیای وقت و مشائخ هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بودند و مولد ایشان در برهان پور است در سن هفت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن چشتی که در برهانپور بودند مرید ساختند و بعد ازان از شیخ عبدالحکیم بن شاه باجن خرقه مشائخ چشت پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کرده به صحبت بسیارے از مشائخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نموده عزیمت حرمین شریفین کردند و بانجا رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقه متبرکه قادریه و شاذلیه که منسوب است بشیخ نورالدین ابوالحسن علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبهٔ کمال رسیدند و تصانیف مشهور بسیار دارند وفات ایشان دوم شهر جمادی الاولی سال نه صد و هفتاد و پنج هجری بوده و مدت عمر نود سال است ولادت شیخ در سال هشت صد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینهٔ مطهر است

حضرت شیخ ادہن جونپوری

نام پدر ایشان شیخ بہاؤالدین است در وقت خود از بزرگان مشائخ ہندوستان بودند باوجود آنکہ چنان سن و عمر گشتہ بودند کہ تا دو کس ایشانرا گرفتند نمی توانستند ایستاد اما چون سماع می درآمدند ایشانرا دہ کس نمی توانستند نگہداشت وفات شیخ در سال نہ صد و ہفتاد و شش ہجری است و عمر ایشان از صد تجاوز بودہ و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سرہ

نام پدر ایشان شیخ بہاؤالدین است و اصل از دہلی و مرید خواجہ ابراہیم اند کہ از اولاد حضرت خواجہ فضیل عیاض و در سلسلہ چشت بودند و شیخ از اولاد گنجشکر اند در مدت عمر روزہ طی میداشتند در اوائل حال بطریق سپاہیان می بودند چون درین کار درآمدہ اند بزیارت حرمین شریفین مشرف گشتہ و ممالکت عرب و عجم را سیر کردہ و مشائخ آنوقت را دریافتہ باز بہندوستان آمدند و در کوہ سیکری کہ در آنوقت ویرانہ بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاہ از اخلاص و اعتقادے کہ بشیخ داشتند شہرے در انجا آباد کردند و قلعۂ متین بران کوہ ساختند و فتحپور نام نہادند چون پادشاہ را فرزندی نمی ماند و ہرگاہ کہ از ارباب کمال و صاحب حال شخصے را می شنیدند رجوع باو نمودہ التماس فرزند میکردند شخصے بعرض رسانید کہ عزیزی درین نزدیکی از خانہ مبارک آمدہ در کوہ سیکری میگذرانند پادشاہ خود بزاویۂ شیخ رفتہ التماس فرزند نمودند شیخ گفتند فردا جواب خواہیم داد چون روز دیگر پادشاہ رفتند شیخ فرمودند حق تعالی بشما سہ فرزند خواہد عطا فرمود فرزند کلان خود را با خواہید داد کہ تربیت نمائیم چون مدت حمل جہانگیر بادشاہ نزدیک رسید اکبر بادشاہ بخانۂ شیخ فرستادند جہانگیر بادشاہ بخانۂ شیخ متولد شدند و شیخ خود را بایشان گذاشتہ سلطان سلیم نام کردند و صبیۂ خود را بشیر خوارداد اند مقرر نمودند و گفتند وقتے کہ این پسر بسخن درآید ما رحلت خواہیم نمود و ہمچنین شد ولادت شیخ در سال ہشت صد و نود و ہفت ہجری بودہ و وفات در بست و نہم رمضان سال نہ صد و ہفتاد و نہ و قبر در مسجد کلان فتحپور است کہ اکبر بادشاہ بجہت حضرت شیخ بنا کردہ اند بس عالی ساختہ اند

حضرت شیخ نظام امیٹھی قدس سره

از بزرگان مشائخ هندوستان اند و اصل از قصبه امیٹھی که از توابع لکهنؤ است مرید شیخ معروف جونپوری اند و شیخ معروف مرید شیخ اله داد شارح کافیه و هدایه اند که سلسله ایشان بجنید و اسطه الشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده و قبر در قصبه امیٹھی است

حضرت شیخ داؤد جهنی وال قدس سره

جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور آبای کرام ایشان از عرب بهندوستان آمده اند و تولد ایشان در سیت پور شده والد ایشان پیش از ولادت شیخ فوت کرده اند در اوائل حال پیش مولانا اسمعیل اچه که از شاگردان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی بودند کسب علوم می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخوانده اند و منسوب اند بسلسلهٔ علیه قادریه و در اوائل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و باشارهٔ حضرت غوث اعظم بظاهر دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی داده اند و از بزرگان مشائخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق ارجمند گشتند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر در شیرگڑه نواحی جهنی است

حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره

نارنول از شهرهای مشهورهٔ هندوستان است مرید شیخ خانو چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشائخ وقت خود بودند و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمیع کثیری ببرکت ایشان بمرتبهٔ عالیه رسیدند گویند همیشه پیاده از نارنول بحضرت خواجه قطب الدین اویسی قدس روحه بوجد و ذوق و جذبهٔ تمام میرفتند ولادت شیخ خانو در سال نهصد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت هجری روی داد

حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی ره

نسب ایشان علویست از کبار مشائخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه بود

که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند خلقی انبوه بخدمت شیخ رسیده مستفیض و مستفید میگشتند حالت باطنی نیز بر کمال داشته اند در احمد آباد سکونت در زیده بودند و هیچ جاے رفت و آمد نمی کردند اگرچه ارادت بجای دیگر داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب طریقت تابع ایشان بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث باتمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث بگجرات رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعے از علمای ظاهر بسبب بعضے سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف به نوشتن شیخ وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند در دیدن اول فریفته شیخ گشتند و کاغذ فتوی پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که فهم شما بکمالات شیخ نه رسیده و میگفتند که در ظاهر شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر مردم معتبر تحقیق نموده آنست که شیخ محمد غوث از اہل دعوت بودند اما آنرا بکمال رسانیده بودند وفات شیخ وجیه الدین در غرۂ صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر احمد آباد است و وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد هجری در اکبر آباد واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است

حضرت شیخ علاء الدین اودهی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند گاه گاهی حقائق و معارف را بصورت نظم در می آوردند چنانچه این مطلع از ایشانست بیت ندانم آن گل خود رو چه رنگ و بو دارد ٭ که مرغ هر چمنے گفتگو او دارد ٭ و از مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد و شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و باوجود آنکه سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته خود بدرجه شهادت رسیدند و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره

از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام اند قدس الله روحه در موضع زندجان که از توابع هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در ریاضت و مجاهدت یگانه زمانه

و اکثر صائم می بوده اند و افطار بشوربای کرده و بالای آن صابون آب میخوردند تا رد شود و از حضرت اخوند خود شنیده ام که میفرمودند چون عبد الله خان اوزبک از ماوراء النهر به تسخیر خراسان روانه شد و در زندجان بخدمت ایشان رسید خواجه فرمودند بارها خدا را به گشتن بده و صبر کن که قلعهٔ هرات بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور همچنان شد که خواجه فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ فصیح الدین نقل میکردند که ایشان می فرمودند شبی بخدمت خواجه عبد الحق رفتم ایشان ارادهٔ زیارت حضرت خواجه عبد الله انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند که چراغی روشن کنند روغن چراغ بهم نرسید چراغدان را بآب تر کردند و فتیله تافته بآب دهن خود تر نموده در آن گذاشته روشن ساختند و آنرا بدست مبارک خود گرفته متوجه شدند در راه قریب بیک فرسنگ بود و باد تندی میوزید و چراغ روشن بود تا بمرقد حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از زیارت باز چراغ را روشن کرده تا منزل خود بهمان طریق آمدند و نیز اخوند می فرمودند که قریب بوقت خواجه وصیت کردند که جنازهٔ مرا خواهید نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت جنازهٔ من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار میکشیدند که در همان وقت والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازهٔ ایشان کردند و وفات خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زندجان است و وفات شیخ فصیح الدین روز پنجشنبه بست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده و قبر در لاهور است

حضرت شاه ابو المعالی قدس سره

از سادات صحیح النسب و صاحب کرامات و خوارق بوده اند در سلسلهٔ علیهٔ قادریه مرید شیخ داؤد جهنی وال اند و بعد از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیده حضرت خواجه اخوند می فرمودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بودند بدیدن ایشان رفتم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیحی به شاه آورده در دل من گذشت که اگر شاه را کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده و همان تسبیح را بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما بهم رسد صد مرتبه صلوات بخوانید

واز اخوند ملا نعمت الله منقول است که روزی در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد بحضرت
غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب دیدم که بجهت امرے
درمانده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر شدند و دستاری سفید عنایت کردند
فرمودند که ملا [illegible] الله شما در چنین جاها از شما خبرداریم فردای آن شاه ابوالمعالی مرا
طلبیدند و دستاری سفید دادند و گفتند که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم
ذی حجه سال نهصد و بست هجری وفات شانزدهم ربیع الاول سال یکهزار و بست و چهار هجری
روداده و قبر در شهر لاهور است تحفهٔ القادریه که دران تمام احوال حضرت غوث اعظم است
ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص بآنحضرت داشتند و آن حضرت را نیز
کمال عنایت و شفقت بشیخ بوده او را از روحانیت آن حضرت بشاه میرسید

حضرت خواجه عبد الحق جامی قدس سره

نام ایشان شیخ محمد صادر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و آبای ایشان
در جونپور مے بودند اما مولد شیخ در احمدآباد گجرات است و شیخ صغیر بودند که والد ایشان برحمت
حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی گجراتی رسیده خرقهٔ اجازت پوشیدند و
شیخ ایشانرا رخصت مکهٔ معظمه دادند و بقدم تجرید و تفرید بزیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده
سال در مکهٔ شریفه در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از آنجا باز معاودت نموده باحمدآباد رسیده
متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر مشغول بودند
و در همین ایام بصحبت شیخ ماه جونپوری هم که در گجرات بودند میرسیدند شیخ ماه چون از زبان والد ماجد
ایشان شنیده بودند که پسر خرد ما قطب وقت خواهد شد ایشانرا محترم میداشتند و شیخ
ابو محمد حضرمی تمیمی که مرید والد ایشان بودند از قلعه اسیر کتابی بشیخ وجیه الدین و شیخ ماه نوشتند که
شاهباز را چرا به پرواز نمی آرید ایشان در جواب نوشتند که دست شماست و شیخ را رخصت
اسیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابومحمد رسیده وقتیکه والد بزرگوار ایشان بشیخ ابومحمد
امانت سپرده بودند گرفتند و در برهانپور توطن گزیدند و باشتغال داشتند

...ران ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول گشتند وبت ... بیری ... صحبت ایشان ...
کمالات ظاهری وباطنی شدند وشیخ در زمان خویش یگانه ومرجع مشائخ کبار واز بزرگان متاخرین
سلسلهٔ چشت بودند وضیع وشریف ولایت خاندیس وآن حوالی را روی ارادت
بایشان بود وقبولے عظیم داشتند وشیخ را محبت واخلاص بخدمت حضرت سید انام
صلے اللہ علیه وعلی آله الکرام وصحابه العظام بمرتبه بود که بگفت وشنید راست نیاید چنانچه هر چند
گاه از ذوق واشتیاق واز بے اختیاری متوجه مدینهٔ متبرکه میگشتند وبعد از رفتن چند منزل
بموجب اشارهٔ آنسرور باز مراجعت می نمودند وطریقهٔ ایشان تمام مطابق شرع وسنت بود
وانچه فتوح میرسید سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند وحصهٔ دیگر صرف خانقاه
وفقرا مے نمودند ویک حصهٔ دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین میفرستادند
خوارق وکرامات ایشان بسیار وبیشمار است وفات ایشان در برهانپور شب دوشنبه دوم
ماه رمضان سال یکهزار وبست ونه هجری بوده چنانچه خواجه هاشم رحمة اللہ تاریخ فوت ایشانرا
ابن فضل اللہ یافته اند ومدت عمر هشتاد وشش سال وقبر در شیخ پور برهانپور است که خود آباد
کرده بودند بزار ومتبرک

	حضرت احمد کابلی والسرهندی قدس سره	

از اولاد حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی اللہ عنه حنفی مذهب بوده اند ودر سرهند سکونت
ورزیدند ودر سلسلهٔ نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند وایشان مرید مولانا خواجگی امکنکی و
ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد واز مشائخ قادریه وچشتیه نیز اجازت ارشاد حاصل
کرده بودند واز متاخرین مشائخ وصاحب ریاضت ومجاهدت وخوارق وتصانیف اند در
اواخر حال بعضے بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگوید مرتبهٔ من زیاده است از خلفای راشدین
رضی اللہ عنهم اما این محض بهتان وافترائے مخالفان است بر شیخ چراکه این فقیر خود شنیده و
از سیادت ونقابت پناه فضائل وکمالات دستگاه حقائق ومعارف آگاه افضل فضلائے
عصر علامی فهامی استاذی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی مارا
عبور بسرهند واقع شد وکیف ما اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد ودر اثنائے ملاقات

و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است بی اجازت مولانا خواجگی املنگی مرید
میگر فتند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد دارند چون ساعتے پیش شیخ نشستم جزویکه از زیر
مطالعه نمائید چون آنرا تمام بدیدم من گفتند ازین چیزے ظاهر میشود گفتم
ازین هیچ ظاهر نمی شود وانچه درینجاست درست است گفتند پس بدانید که انچه از ما واقع
شده همین است و باقی افتراست و باز بعد از ساعتے گفتند که روزے خواجه خاوند محمود باینجا
آمده بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صریح از پیر خود نداردجهت آنکه روزے مولانا خواجگی
املنگی خربزه مے خوردند و قاچ قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان میدادند
و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجگی املنگی فرمودند ما خربزه
با و درست دادیم خواجه باقی ازین استنباط کردند که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم این
چنین نیست چرا که ما هرگز این چنین سخنی از پیر خود و از دیگر مردم نه شنیده ایم بلکه خواجه باقی
ابا میکردند که این کار از دست من نمے آید و این بار را من نمی توانم برداشت و مولانا خواجگی
میفرمودند که ما اجازت دادیم و ترا این کار را باید کرد درین اثنا چندے از ریش
سفیدان نیز گفته اند که ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه
باقی دادند خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد ازان شیخ احمد فرمودند
که انچه از مریدان خواجه خاوند محمود بایشان اعتقاد دارد خواجه آنچنان نیستند و من آن اعتقاد
بخواجه ندارم هر سه سوالی که در خاطر حضرت اخوند گذشته بود شیخ جواب دادند وفات ایشان
در سال یک هزار و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر شصت و سه سال
و قبر در سرهند است

	حضرت شاه بلاول قدس سره	

ولادت ایشان در قصبه شیخو واهن که از مضافات پنجاب است واقع شده و در لاهور سکونت
داشتند و علم ظاهری و باطنی کسب نموده بودند و در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ
شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو اسحاق و ایشان مرید شیخ داؤد جهنی وال که ذکر ایشان

بالا گذشته و شیخ بلاول صائم الدهر و قائم اللیل می بودند و در زهد و ورع امتیاز داشتند این فقیر یکمرتبه بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از بشرهٔ شیخ ظاهر میشد هر روز جمع کثیرے بخدمت ایشان آمد و رفت می نمودند هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برائے او ماحضری میکشیدند و مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزهٔ آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفامی یافتند وفات ایشان در وقت عشای شب دوشنبه بست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل و شش هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که سکونت داشتند الحمد لله و المنة که باتمام رسید ذکر مشایخ متصوفه که تاریخ وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی و طبقات سکے بنود و این خادم فقراء بعد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهاے معتبر متقدمین و متاخرین پیدا نموده بتقید ضبط در آورد امید که ارواح طیبهٔ ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردند

ذکر نساء العارفات الصالحات الکاملات الواصلات رضی الله عنهن

بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران است و بعد ازان سرور از ازواج مطهره خدیجهٔ کبری و عائشه صدیقه و از بنات فاطمه زهرا رضی الله عنهن اند

ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور عالم صلے الله علیه و آله وسلم

مرویست که آنحضرت فرموده اند من زنی نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسے ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از پروردگار و مرا بآن امر نمود و ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت بایشان زفاف فرموده اند از انجمله یازده متفق علیه اند و یکے مختلف فیه که زوجه بود یا سریه بود

حضرت خدیجهٔ کبری رضی الله عنها

کنیت ایشان ام هند است و نام پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نسب ایشان در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والدهٔ ایشان فاطمه بنت زائده بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت خدیجه اند پیش از خواستگاری آن سرور خوابی دیده بودند که آفتابے از آسمان در خانهٔ ایشان فرود آمده

و از آن [illegible] حضرت [illegible]

آنزمان که در عقد آن سرور در آمدند سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بست و
پنج سال و مهر ایشان [illegible] شتر مایه بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان بود و سید عالم
صلعم جهت رعایت خاطر [illegible] تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواستند و اول کسیکه
از زنان باتفاق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام
به سید عالم صلعم گفت یا رسول الله صلعم این خدیجه است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام
می آرد چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده او را بخانه در بهشت
از یک مروارید مجوف که در ان خانه هیچ خصومت و رنجی نبود گویند چون حضرت رسید نشر از
حضرت پروردگار خود و از جبرئیل علیه السلام سلام رسانید حضرت جواب سلام فرمودند
وفات ایشان اصح آنست که در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آن سرور
واقع شده مدت عمر شریف شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبرهٔ حجون است پیغمبر صلعم خود
بمقبرهٔ ایشان رفته دعای خیر کردند و بعد از رحلت آن سرور صلعم بسیار یاد میکردند

حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها

کنیت ایشان ام عبد الله است ایشان از منقبیات و فقهها و علما و فصحای و بلغای صحابه بودند چنانچه
حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم عن هذه الحمیراء یعنی بگیرید دو
حصه از سه حصه دین خود ها را ازین سرخ پوش و از حضرت عائشه صدیقه مرویست که گفتند
مرا فضیلت و مزیت داده اند بر سائر ازواج پیغمبر صلعم به ده چیز اول بکری غیر از من نخواستند
سید انام دوم آنکه هیچ نخواسته آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه خدا
غیر از من سوم آنکه در باب من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم آنکه پیش از انکه مرا
رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریری بآنسرور نمود و گفت این را
زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یکظرف غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آوردند ششم
آنکه آنحضرت نماز میگذاردند و من پیش نماز آنحضرت به پهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص من
بود هفتم آنکه در جامهٔ خواب هیچ زن وحی بآن حضرت نازل نمی شد مگر در جامهٔ خواب من هشتم آنکه

درحالی که روح مطهر آنسرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت میان ... هم آنکه آنسرور

صلعم روز نوبت من رحلت نمودند و هم آنکه آنحضرت در خانهٔ من مدفون گشتند و صحت پیوسته

که از رسول صلعم پرسیدند که دوست ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عائشه رضم گفتند از

مردان فرمودند پدر او از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که اول دوستی که در اسلام پیدا

شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عائشه صدیقهٔ و مردم هدایای خود را در روز نوبت عائشه صدیقه

بخدمت آنحضرت میفرستادند و مقصود ایشان ازین امر طلب رضای آنسرور بود و آنحضرت

به فاطمه زهرا میفرمودند که دختر که من دوست میداری تو آنچه من دوست میدارم حضرت

فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند پس دوست دار عائشه را از حضرت عائشه منقول است

که گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خوشنودی و کی

در غضب گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خوشنودی قسم میخوری که لا و رب

محمد هرگاه خشمناکی میگوئی لا و رب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عائشه صدیقه رضی الله

عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش در آوردند و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درهم

می ارزید و بروایتی پانصد درهم بود آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات

حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری

بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر اهالی مدینهٔ مشرفه

حاضر شدند و ابوهریره رضی الله عنه بر جنازهٔ ایشان نماز گذرادند ۔

حضرت زینب رضی الله عنها

نام پدر ایشان خزیمه بن حارث بن عبدالله بن عمر بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه

است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح خویش در آوردند و هشت ماه

در خانهٔ مبارک آنحضرت بودند و بعضی برآنند که سه ماه و ایشان را ام المساکین میگفتند بجهت رحم و

شفقت و کثرت طعام و احسانی که بر مساکین داشتند وفات ایشان در غره ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها

کنیت ایشان ام الحکم و نام مادر ایشان امیمه بنت عبدالمطلب که عمهٔ رسول صلعم بودند. نام اول

[illegible] زاده زینب [illegible] در ماه ذیقعده [illegible] سال
پنجم از هجرت ایشان را در عقد خود درآوردند [illegible] ایشان برآنحضرت

آیات کریمه نیز وارد شده مرویست که رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بی اذن بخانہ زینب رفتند
در جاے [illegible] گفتند یا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بی خطبہ وبی گواہ
فرمودند اللہ المزوج وجبرئیل الشاہد از زینب رضی اللہ عنہا مرویست کہ روزے بحضرت
سید المرسلین گفتم کہ مرا چند فضیلت ہست کہ ہیچ کدام از ازواج ترا نیست یکے آنکہ نکاح من
در آسمان واقع شدہ و دیگر در ان قضیہ جبرئیل علیہ السلام میانجی بود و گواہ اول زنی کہ
از ازواج مطہرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات ایشان در سال بستم
از ہجرت وبقولے بست ویکم بود مدت عمر پنجاہ وسہ سال حضرت فاروق اعظم رضی اللہ
عنہ اہل مدینہ مشرفہ را حاضر ساختہ بر ایشان نماز گذاردند وقبر در بقیع است ٭

حضرت سودہ رضی اللہ عنہا

ایشان ام الاسود ونام پدر ایشان زمعہ بن قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نصر مالک بن حنبل
بن لوے بن غالب قرشیہ العامریہ است ونسب ایشان بانسب سرور کائنات
در لوے متصل میشود ونام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بودہ در مکہ معظمہ اوائل
بعثت مسلمان شدند در سال دہم از نبوت بعد از وفات حضرت خدیجہ
کبری رضی اللہ عنہا وپیش از تزوج حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا حضرت
سید الانام ایشان را در نکاح خود آوردند ومہر ایشان چہار صد درہم بود وچون کبر سن
ایشان را دریافت وآنحضرت ارادہ طلاق ایشان کردند شبے بر سر راہ آنسرور
نشستہ وقتی کہ بخانہ عائشہ صدیقہ میرفتند گفتند یا رسول اللہ مرا طلاق مدہ ومن ہیچ طمعے
ندارم لیکن میخواہم کہ فرداے قیامت باازواج تو محشور شوم ومن نوبت خود را بعائشہ
بخشیدم حضرت رسالت پناہ صلعم ازان ارادہ درگذشتند وفات ایشان در اواخر
خلافت امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ عنہ بودہ وبقولے در زمان حکومت معاویہ
رحلت نمودہ اند وقول اول اشہر است وقبر در بقیع است -

حضرت صفیہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان حی بن اخطب بن ثعلبہ بن ثعینہ است ونام مادر ایشان بنت سموال وصفیہ رضی اللہ عنہا از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند کہ آزاد کنند و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکہ اسلام آورند وحضرت رسول خواستگاری نمودند و گفتند یا رسول اللہ بتحقیق کہ آرزوی اسلام دارم وتصدیق تو کردہ ام پیش از آنکہ دعوت کنی واکنون کہ بمنزل تو آمدم مرا در یہود ہیچ حاجت نیست نہ پدری و نہ برادری درمیان یہود دارم یا رسول اللہ مرا درمیان کفر و اسلام مخیر میگردانی واللہ کہ خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی ولحوق بقوم خود پس حضرت را خوش آمد وایشان را برای خود نگاہ داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشان را مہر ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و شش وبقولی در سال پنجاہ وبقولی پنجاہ ودو از ہجرت وبقولی در ایام خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بودہ وایشان نماز گذاردہ اند وقبر در بقیع است۔

حضرت ام حبیبہ رضی اللہ عنہا

نام پدر ایشان ابوسفیان است ونام مادر ایشان صفیہ بنت ابی العاص بن امیہ بن عبد شمس است کہ عمہ حضرت امیر المومنین عثمانؓ بود ام حبیبہ فرمودند کہ در واقعہ دیدم کہ شخصے با من خطاب میکند کہ یا ام المومنین بیدار شدم وتعبیر واقعہ خویش بآن نمودم کہ پیغمبر صلعم مرا خواہد ساخت حضرت عثمان ایشان را در مدینہ سال ہفتم از ہجرت بسرور عالم دادند و در انوقت ایشان سی و پنج سالہ بودند ومہر ایشان چہار صد دینار زر سرخ وبروایتے چہار ہزار درم اندوہ بود وفات ایشان در سال چہل و دوم یا چہل وچہارم از ہجرت واقع شدہ وقبر در بقیع است

حضرت حفصہ رضی اللہ عنہا

ایشان دختر حضرت امیر المومنین عمر بن خطاب اند رضی اللہ عنہ ومادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وہب است و در سال سوم یا دوم از ہجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند وولادت ایشان پنجسال پیش از بعثت بودہ وفات

نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائد بن مالک است و آنسرور صلعم ایشان را
در ماه شعبان سال [illegible] یا ششم از هجرت در عقد خویش در آوردند و وفات ایشان در مدینه
سال پنجاه و پنج یا پنجاه و شش هجری واقع شده و مدت عمر شصت و پنج سال بوده و قبر در بقیع است

حضرت میمونه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بحیر بن الهزم است و نام مادر هند بنت عوف بن زهیر
بن الحرب است در سال هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشان را در عقد خویش در
آوردند از ایشان مرویست که فرموده اند شبی که نوبت من بود رسول صلعم از پیش من بیرون رفتند
برخاستم و در را بستم بعد از لحظه آمده در را بزدند نگشودم سوگند دادند که در را بگشائی گفتم یا رسول الله
در شب نوبت من در خانهٔ زنان دیگر میروی فرمودند نکردم لیکن بتقضاے حاجت رفته
بودم وفات ایشان در سال پنجاه و یک هجری و بقولی شصت و یک یا سه یا شش بوده
و قبر در بقیع است +

حضرت ام سلمه رضی الله عنها

نام ایشان هند بنت ابی امیه است و رسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت ایشانرا در عقد
خود در آوردند و مهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم بود و آخر زنی که از ازواج مطهرات برحمت حق
پیوست ایشان بودند وفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت و یک یا پنجاه و نه هجری بوده
و ابو هریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند و مدت عمر هشتاد و چهار سال و قبر در بقیع است

ذکر بنات طاهرات زاکیات حضرت صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها

کنیت ایشان ام محمد و القاب مبارک ایشان طاهره و زاکیه و راضیه و مرضیه و بتول است اگرچه
فاطمه زهرا اصغر و کهترین بنات آنسرور صلعم اند اما در محبت و شفقتی که آن سرور را با ایشان
بود بزرگترین همه اند و جمیع اولاد و امجاد سید انام صلعم از ایشان است حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از هجرت بعد از مراجعت از غزوهٔ بدر ایشان را خواستگاری نمودند

و دران وقت حضرت فاطمۂ پانزده یا هیژده ساله بودند و سه پسر که حضرت امیر المومنین حسنؑ و حسینؑ و محسنؑ و سه دختر که زینبؓ و ام کلثومؓ و رقیه باشند از ایشان متولد شده اند و محسنؑ و رقیہؓ در طفولیت برحمت حق پیوستند و از زینبؓ که بعبید الله جعفر و ام کلثومؓ که بحضرت امیر المومنین عمر فاروق تزوج کرده بودند فرزند نماند از حضرت عائشہ رضی الله عنہا پرسیدند که از آن میان که دوست تر بود رسول صلعم فرمودند فاطمہؓ گفتند از مردان فرمودند شوهر وے روزی پیغمبر صلعم با حضرت علی و فاطمہ زہرا مباسطت میفرمودند و بہر دو تلطف می نمودند حضرت علی گفتند یا رسول الله او دوست تر ست نزد من یا من آنسرور فرمودند کہ ہی احب الی منک وانت اعز علی منہا یعنے فاطمہ دوست تر است بسوی من از تو و تو عزیز تری بر من از وے روزی حضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمہ فرمودند این شخصے کہ در راه پیش آمد دیدے گفتند یا رسول الله آری فرمودند ملکے بود کہ ہرگز پیش ازین بر زمین نیامده امروز از پروردگار خود دستوری خواست کہ من سلام کند و بشارت دہد مرا کہ فاطمہؓ سید زنان اہل بہشت و حسنؑ و حسینؑ جوانان اہل بہشت خواہند بود و ولادت با سعادت حضرت فاطمۂ زہرا در سال پنجم ۵ و بقولے چہل و یکم از واقعہ فیل پنجسال پیشتر از نبوت حضرت سید انبیا صلعم واقع شده و فات در شب سہ شنبہ سوم ماه رمضان بعد از وفات آن سرور صلعم و بقول اصح بشش ماه روی نموده مدت عمر شریف بست و ہشت سال بوده و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی علیہ السلام گزارده اند و بقولے عباس رضی الله عنہما

حضرت زینب رضی الله عنہا

ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را با پسر خالہ ایشان ابو العاص بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان آوردن ابو العاص آنسرور زینب را تجدید نکاح کردند و بقولی بہمان نکاح باو باز گردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر امامہ نام متولد شد پسر چون بسر حد بلوغ رسید از دنیا برفت و امامہ را حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجہہ بعد از وفات حضرت فاطمہ زہرا بموجب وصیت ایشان بعقد خویش در آوردند

ولادت ایشان [illegible] بوده و وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده

حضرت رقیه رضی الله عنها

ایشان بعد از حضرت زینب متولد شده اند و سید انام علیه الصلوٰة والسلام ایشان را با امیر المومنین عثمان رضی الله عنه [illegible] از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات یافت و بعد از ان دیگر فرزند نه شد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت در سال سی و سوم از واقعهٔ فیل بوده وفات در سال دوم از هجرت که آنسرور بغزوهٔ بدر رفته بودند واقع شد و قبر در بقیع است

حضرت ام کلثوم رضی الله عنها

بعد از رقیه و پیش از فاطمه زهرا رضی الله عنها متولد شده اند نام ایشان آمنه بود آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را به عقد نکاح امیر المومنین عثمانؓ دادند و مدتی با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت بوده است

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمة الله تعالیٰ علیهن

حضرت زائده رحمها الله تعالیٰ

ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زائده چرا پیش من دیر دیر آئی تو موفقه و من ترا دوست میدارم زائده گفت یا رسول الله صلعم امروز بعجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم میرفتم چون پشتارهٔ هیزم به بستم و بر سنگی نهادم تا برگیرم سواری دیدم که از آسمان بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید انبیا را از من سلام گوئی و بگوئی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت بر امتان تو به سه وجه قسمت کرده اند گروهی بحساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند و گروهی را بشفاعت تو به بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را بر نمیتوانم برداشت گفت یا زائده این پشتاره بر سنگ بگزار و مر سنگ را گفت آن پشتاره را باز آمده بخانهٔ عمر بر آن سنگ روان شد و پشتارهٔ هیزم می آورد تا بدر خانهٔ حضرت عمرؓ رسول صلعم برخاستند و باز آمده بدر خانهٔ حضرت عمرؓ رفتند و اثر آمد شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالیٰ مرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان

مرا آمرزش است من بشارت نه داد وخدای تعالی زنی را از امت من بدرجهٔ مریم رسانید

حضرت شعوانه رحمها الله تعالے

از عجم بوده اند ودر آیدمی نشستند وبنغمات خوش وعظ میفرمودند واز خوش می آشتند عارفان و عابدان وزاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان را گفتند می ترسم که از گریهٔ بسیار چشم تو نابینا شود وگفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست تر است از کور وشدت عذاب دوزخ در آخرت وگفتند چشمی که از لقاے محبوب باز ماند وبدیدار او مشتاق باشد ولی گریه نماید گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند وطلب دعا کردند گفتند اے فضیل میان تو وخدای تعالے چیزے هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل عیاض نعره بزدند وبیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد وهفتاد وپنج هجری بوده

حضرت عفیرة العابده رحمها الله تعالے

از اهل بصره بودند معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان بگریستند که چشم ایشان نابینا گشت کسے گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدای تعالے ازان دشوار تر است وفات ایشان در سال یکصد وهشتاد هجری بوده

حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالے

اصل ایشان از بصره است بزرگی وحالت فقر زیاده بران داشتند که در تحریر گنجد سفیان ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسائل بصحبت ایشان میرفتند وبموعظت ودعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند وتا سحر بر پای می ایستادند وگفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگزاردند ووقتے ایشان را عزم حج پدید آمد روی ببادیه نهادند وخری داشتند که رخت بران بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که مارخت شما بر میداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند وایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الٰهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب عاجزے مرا بخانهٔ خود خواندی ودر راه خرم را میراندی ودر بیابان تنها گذاشتی هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست وایشان بار بر وے نهادند وبمکهٔ معظمه رفتند راوی گفته که بعد از مدتے

همان خبر را دیدم که پیغمبر [illegible] عطار در باب ایشان می نویسند که چون زن در
راه خدا مرد بود او را زن نتوان گفت والد ایشان را چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند
باین جهت رابعه [illegible] که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را بخواب دیدند
که پیغمبر فرمایند که دختر [illegible] که هفتاد کس از امت بشفاعت او آمرزیده خواهند شد گویند
وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان آمده گفتند مرا رب البیت می باید بیت را چکنم
و چون سلطان ابراهیم گفتند که دیگران راه کعبه را بقدم رفتند و من بدیده در هر قدمی دو رکعت
نماز میگذارند تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم مرا خللی رسیده
هاتفی آواز داد که چشم ترا خللی نه رسیده اما کعبه باستقبال ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد
درین اثنا سلطان دیدند که حضرت رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه
شوریست که در جهان افگندهٔ رابعه گفتند که تو شور در جهان افگندهٔ که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه
رسیدهٔ گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم رابعه گفتند تو در نماز قطع کردی و
من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان
دشمن داری فرمودند از دوستی رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند
و بیرون نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو درون آی
تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید گفت کسان باشند
که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم میدارم که دنیا خواهم از کسیکه دنیا ملک اوست
پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی است و میفرمودند که الهی مارا از دنیا هر چه قسمت کردهٔ
بدشمنان خود ده که مارا تو بسی چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بربالین ایشان حاضر بودند
گفتند برخیزد و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون رفتند آوازی شنیدند که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته بذکر من
که شاکر بودی در زحمت و صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود در آن جا که
تو پسند کننده آنچه تو را داده اند پسندیده نزد خدای پس در زمرهٔ بندگان شائسته من و در آی در بهشت
همراه مقربان چون اکابر بدرون در آمدند دیدند که برحمت حق پیوستند وفات ایشان در سال یکصد

دو هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در جبل مقدس است بعد از فوت ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوئی از منکر و نکیر فرمودند چون آن جوان مردان در آمدند گفتند من ربک گفتم باز گردید و حق تعالی را بگوئید که چندین هزار خلق تو پیره زنی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموشت کنم

حضرت نفیسه رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان بن زید است از قدمای نساء محدثه و مقیم مصر بودند منقول است که چون امام شافعی رحمة الله بمصر رسید در پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق پیوستند جنازه امام را بخانهٔ ایشان برده نماز گزاردند وفات ایشان در ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری بوده و چون برحمت حق پیوستند زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند بموضعی که ما بین قاهره و مصر است و آنرا درب سباع گویند دفن کردند -

حضرت فاطمه نیشاپوریه رحمها الله تعالی

از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور مکه معظمه گشتند و گاهی به زیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام او را خبر نکردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشائخ ذو النون مصری را دید در پرسید که کرا بزرگ تر دیدی ازاین طائفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آید گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند و گفتند از نسوان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نه بیند وفات ایشان در سال دو صد و بست و سه هجری بوده است

حضرت تحفه رحمها الله تعالی

از کبار نساء عارفات کاملات و اصلات بودند از شیخ سری سقطی قدس سره منقول است فرموده شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم

و بیرون آمدم بجهت [illegible] هر جا که رفتم هیچ فائده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و اهل ابتلا را ببینم شاید که از بیم آن بحال آیم چون به بیمارستان در آمدم دلمن تسکین یافت
و سینهٔ من منشرح گشت ناگاه کنیزکی دیدم جمالی نیکو داشت و جامهای پوشیده بوی خوش
از و بمشامم رسید [illegible] و هر دو پای در بند بود چون مرا بدید بگریست و شعری چند بخواند
صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده خواجه او را بند
کرده باینجا فرستاد و مگر بحال آید چون این سخن بشنید بسیار بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن
این است که ای گروه مردم گناهی ندارم ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده
اید و بغیر از محبت او گناهی در خود نمی یابم و من شیفتهٔ محبت دوستی ام که از درگاه او بی فرمانی
نمی توانم کرد پس آنچه صلاح من انگاشته آید فساد من است و آنچه فساد من میدانند صلاح من است
و شخصی که خداوند خود را دوست دارد و از و راضی باشد بر و گناهی نیست این سخنان او مرا
بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آورد کنیزک گفت ای سری این گریه بر صفت او چون
باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است بعد از آن بیخود شد و بهوش آمد
گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاهل نه شدم گفتم
شنیدم که دعوی محبت میکنی کرا دوست میداری گفت آنکس را که شناسا گردانید ما را بنعمتهای
خود و منت نهاد بر ما بعطای خود بدلهای قریب است و سائلان را مجیب گفتم ترا اینجا که بند
کرده گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند بعد آن نعره بزد و بیفتاد گمان بردم که بمرد چون
بخود آمد بیتی چند مناسب حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رها کن چنین کرد گفتم
برو هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه مملوک حقیقی نیست مرا مملوک دیگری گردانید
اگر او راضی شود بروم و الا صبر کنم گفتم والله این از من عاقل تر است درین اثنا خواجه
تحفه بیامد و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجاست گفت اندرون است و حضرت
حضرت سری سقطی نزد اوست خرم شد و در آمد و بر من سلام کرد تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک
از من به تعظیم اولی تر است بچه گناه او را محبوس کرده گفت سبب بسیار است دیوانه شده
نمی خورد و نمی خوابد و نمی گذارد که ما خواب کنیم فکر چه گریه بسیار میکند و تمام بضاعت من این است

و به تمام مال خود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم که مثل آن سود کنم از جهت کمالی
که در هنر خود دارد گفتم صفت او چیست گفت مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلا است
گفت یکسال گفتم ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و باین ابیات مترنم بود
که حاصل این است سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دارم و مکدر نگردانم دوستی را بعد از آنکه صفا
یافته پر شده اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن سازم آن دل را پس ای آنکسی که مرا
نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا در مردم به بندگی بعد از آن برخاست و عود بشکست و گریه در آمد
تصور کردم که بمحبت کسی مبتلا است و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است
با دل بریان و دیده گریان بیتی چند برخواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق از دل من و واعظ
من بزبان من بود نزدیک شدم باو بعد از دوری و مخصوص گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و جا
کردم و وقتی خوانده شدم لبیک گویان از روی خواهش مر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب
تحفه را گفتم که بهای او بر ذمه منست و زیادت میدهم فریاد برآورد و گفت تو مرد درویشی و بهای او را
از کجا میدهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم بعد از آن گریان برفتم
بخدای سوگند مالک یک دینار نبودم و تمام شب متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و
میگفتم ای پروردگار بر نهان و آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در
بزد گفتم کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم مردی دیدم با چهار غلام و شمعی با خود دارد گفت
ای استاد اذن در آمدن میدهی گفتم در آی چون در آمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی
امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری ببر و نفس او خوش گردان
که تحفه را بخرد ما را با تحفه عنایتی است چون این بشنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم تا صبح شد
نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان در انتظار بود چون مرا دید
گفت مرحبا در آی که تحفه را نزد حق تعالی قرب و منزلتی است و دوش هاتفی بمن آواز داد
و گفت بدرستی که او از ماست با دلی که خالی نیست از عطایش بلند شد و باز بلند شد در همه حال
چون تحفه ما را بدید چشم پر آب کرد و با خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی
درین وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چه آنچه تو گفتی آوردم به پنج هزار سود گفت نخواهم

گفتم بمثل قیمت بود صحبت سری علیه الرحمه بها را من دهی قبول نکنم تحفه آزاد است در راه خدا
گفتم تحفه چیست گفت ای استاد دوش مرا سرزنش کردند ترا گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون
آمدم و در خدای تعالی [illegible] دی باین تنی کردم او نیز میگریست گفتم چرا میگری گفت گویا خدای تعالی
بانچه مرا خواند [illegible] سیت ترا گواه میگیرم همه مال خود را در راه خدای تعالی صدقه
کردم گفتم سبحان الله چه بزرگ است برکت تحفه بر همه بعد ازان تحفه برخاست و جامهای
که در بر داشت بیرون کرد و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدای تعالی
ترا رهائی داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن اینست میگریزم آنرو بسوی او گریه
میکنم از نزد او سوگند بحق او که اوست خواست من همیشه ام پیش او تا برساند مرا و محفوظ گرداند
بچیزی که امید دارم از و بعد ازان بیرون آمدیم و چندانکه تحفه را جستیم نیافتیم هر سه عزیمت کعبه
کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب تحفه بمکه معظمه رسیدیم و در وقت آواز مجروحی شنیدیم
که این ابیات میخواند که معنی آن این است دوست خدا در دنیا بیمار است و دراز است بیماری
او پس دوا و درد او دست نوشاننده دوست خود را جام محبت خود پس سیراب گردانید
خدای وقتی که نوشانیده آن جام محبت را پس بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی دوست خواهد
دشمنی بغیر از و چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند بیخودی باشد تا آنکه به بیند او را پیش
رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک تو کیستی که خدا ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد
از شناختن ناشناختن چرا من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فائده دیدی بعد از آنکه
تنهائی گزیدی گفت خدای تعالی مرا قرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت داد گفتم احمد مثنی بمرد
گفت رحمه الله خدای تعالی او را از کرامتها چندان بخشید که هیچ چشم نه دیده است و همسایه من است
در بهشت گفتم خواجه تو که ترا آزاد کرد با من آمده است دعائی نهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد و
جان بداد چون خواجه او بیامد و ویرا مرده دید بر افتاد رفتم که ویرا بردارم مرده بود تجهیز و تکفین
ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم الله تعالی۔

حضرت ام عیسی رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان ابراهیم حربی است از نسای عارفات بکمالات بوده و در فقه فتوی می نوشتند

وفات ایشان در ماه رجب سال سنه صد و بست و هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشانست

حضرت ام محمد رحمها الله تعالے

والدهٔ ماجدهٔ شیخ ابی عبد الله حفیف قدس الله سره از کبرای عابدات قائمات بوده اند و ایشانرا مشاهدات و مکاشفات بسیار است همراه پسر خود از راه بحر بسفر حجاز رفتند گویند که شیخ عبد الله در عشرهٔ اخیرهٔ رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر دریابند بر بام برآمده نماز میکردند و والدهٔ ایشان ام محمد در درون متوجه نشسته بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که ای محمد ای فرزند آنچه تو آنجا می طلبی اینجاست شیخ فرود آمدند و آن انوار را دیدند زود بر قدم والدهٔ خود افتادند شیخ مے فرمودند از ان وقت قدر والدهٔ خود بدانستم ؛

حضرت امة الواحد رحمها الله تعالی

نام ایشان ستینه و نام پدر حسین بن اسمعیل حاملی است هم علم قرات و حدیث و فقه فرائض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند وفات ایشان در ماه رمضان سال سنه صد و هفتاد و هفت هجری است و مدت عمر از نود سال تجاوز بود

حضرت امة السلام

نام پدر ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل بعلانی اند و تنوخی و زاهدی و ابو علی از شاگردان ایشانند و فضائل کمالات بسیار داشته اند ولادت ایشان در رجب سال سه صد و هژده هجری بوده و وفات در رجب سال سه صد و نود و واقع شده

حضرت میمونه واعظه

نام پدر ایشان شاقوله است حافظ قران مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند جامه که در وجه حلال باشد و دران کسے گناه نه کند زود پاره نمی شود چنانچه پیراهنی که در بر دارم یافته مادر من است و چهل و هفت سال است که پوشم و پاره نه شد نقل است از عبد الصمد پسر ایشان که در خانهٔ ما دیواری بود مشرف بر افتادن بوالده گفتم که این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان بر پاره کاغذ چیزے نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم سازید چنان کردم بست سال آن دیوار بحال ماند و هفتاد بعد از فوت ایشان بخاطر من رسید که به بینم

ودرآن [illegible] نقش دیوار مقبا و دران نوشته بودند که ان الله یمسک السموٰت والارض ان تزولا [illegible] والارض امسکه وفات ایشان در سال سه صد و نود و سه هجری بود

حضرت خدیجه واعظه

از کبار [illegible] عارفات [illegible] صالحات وعمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین غوث عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنها گویند که بار در جیلان خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید همه بخدمت حضرت خدیجه آمدند و درخواست دعائی نزول باران نمودند ایشان صحن خانهٔ خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم و تو آب بپاش در همان روز باران در گرفت چندان بارید که گوئی سر مشکها کشادند

حضرت ام محمد رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان محمد بن علی بن عبد الله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان در سال سه صد و هفتاد و چهار هجری و وفات در سال چهار صد و شصت بود و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است

حضرت کریمه مروزیه

نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم است علم ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند در حدیث درس میگفتند وفات ایشان در سال چهار صد و شصت و سه هجری بوده

حضرت فاطمه واعظه رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان حسین بن حسن بن فضلویه است در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات شهر حاضر میشدند و به فیض میرسیدند وفات ایشان در سال پانصد و بست و یک هجری

حضرت فاطمه

نام پدر ایشان نصر بن عطار است از سادات نساء و در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانهٔ زمانه بودند در مدت عمر از خانهٔ خود جز سه مرتبه بیرون نیامده بودند وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و سه هجری واقع شده بعضی از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را بمرتبه رسانیده اند که بالاتر از ان متصور نیست [illegible] امام عبد الله یافعی رحمه الله

در تاریخ خود یکے از مشائخ روایت میکنند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال بر یکجا اقامت کرده که در سرما و گرما از آنجا نرفت و درین سی سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند که یکے ازین طائفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله حیران سی سال بر دو پا ایستاده مانده در زمستان و تابستان نه شب نشست و نه در روز از آفتاب و باران او را پناهی نبوده و مارها و اژدهاها گرد او در حرکت آمدند و هم امام عبد اللّٰه یافعی گویند که یکے از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که زیاده از بیست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده و حضرت مولانا عبد الرحمٰن جامی قدس اللّٰه سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس اللّٰه تعالےٰ روحه فرموده اند که در مرو پیره زنی بود که او را ابیبک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابو سعید بتظلم آمده ام گفتم بگوئی گفت مردم دعا میکنند که بارالٰهی نفس بما باز مگذار سی سال است که میگویم که بارالٰهی قرة العین بمن باز گذار تا به بینم که من کیم یا من خود هستم هنوز اتفاق نیفتاده است

حضرت بی بی جمال خاتون

نام پدر ایشان قاضی سانیده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر ایشان در ذکر سلسلۂ علیۂ قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون از کبار نساء عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید سالعۂ وقت طریقه شغل از والدۂ ماجدۂ خود و از برادر بزرگوار دارند و خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده و میرسد چنانچه وقتی قریب بده من گندم در ظرفے بدست مبارک خود انداخته بودند و هر روز ازان گندم بیرون مے آوردند صرف وابستگان و فقرا مے نمودند و گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت کرد گویند روزے ماهی بخانه ایشان آوردند و وقت ایشان خوش بود چون نظر بران ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند این ماهی را نگاهدارید که بمن دارد و تا حال آن ماهی خشک شده خویشان ایشان دارند و برکات آن ظاهر در علما باتباعیکه نگاه می دارند برکت عجیبی دران پیدا مے شود و گویند هر کسی را مہمے و حاجتے روی میدهد بخدمت ایشان رسیده التماس فاتحه مے نمایند و از برکت توجه ایشان آن مہم بکفایت میرسد و طعامی که بروح بزرگان مے پزند اول بدست مبارک خود طعام را از دیگ میکشند بعد ازان دیگر برا امر میکنند هر قدر مردم که حاضر شده باشند بہمه میرسد

کی نمیکند [illegible] تجاوز است و در هوستان بوطن خود اقامت دارند
ز آن [illegible] رت میان میر نیز نیامدند و تا امروز که سال
[illegible] نه هجری است در قید حیات اند

خاتمة الکتاب

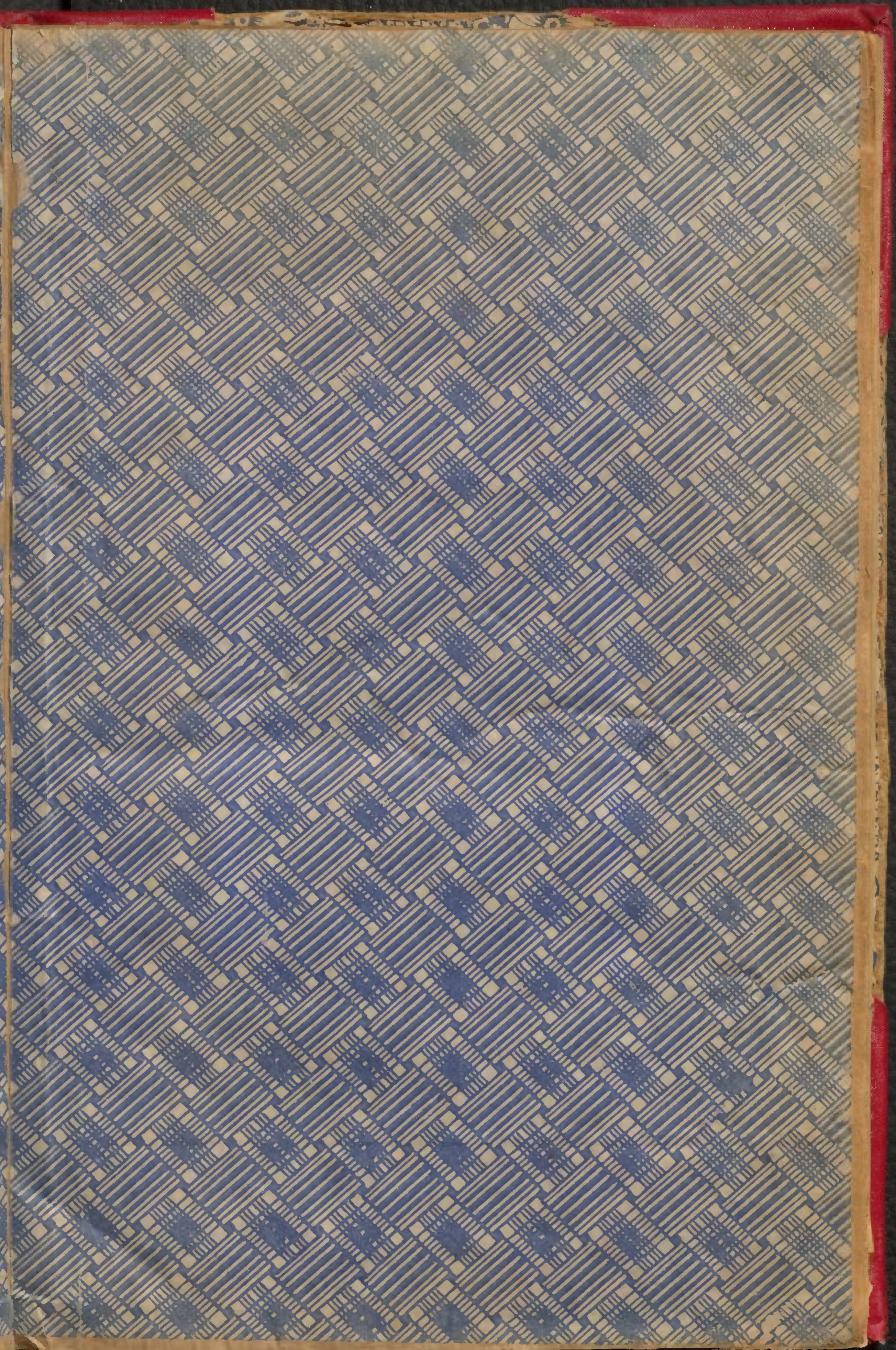
الحمد لله و المنة که این کتاب مسمی بسفینة الاولیا آزمین روح مطهر حضرت سید انبیا صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم و توجه اولیای معظم قدس الله ارواحهم در شب بست و هفتم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و چهل و نه هجری که سال بست و پنجم از سن این فقیر است با تمام رسید اگرچه عبارت این کتاب راست براست است و در عبارت آرائی مقید نه شده و فارسی ساده عام فهم نوشته لیکن ببعضی جا اقتدا بعبارت نفحات الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا نیر آسمان عرفان خورشید فلک ایقان حضرت مولانای نور الملة والدین عبدالرحمن جامی قدس سره السامی که کمال فصاحت و متانت دارد و ایشانرا استاد خود میداند کرده و زبان روزمره خود را نیز ترک ساخته اگرچه خواست که بعضی از سخنان خوش و احوال و خوارق مشایخی که الحال در قید حیات اند و این فقیر خود ایشانرا ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده داخل این کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و بهمین سبب سخنان عالی و نکتهای دقیق اکابر سلف را که عام فهم نبود نیز داخل نساخته شیخ ابوسعید خراز چون بمصر رسید ایشانرا گفتند ای سید قوم چرا بر منبر سخن نگوئی فرمود این مردم از حق عنایت غائب اند ذکر حق با غائبان غیبت است و چنانچه گفته اند الولی یعرف الولی چنین سخنان ولی را هم جز ولی نفهمد پس بغیر ایشان نباید گفت امید که سفینه سکینه از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد و خوانندگان را بهره تمام ازان حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهوی و خطای شده باشد ارباب انش آنرا بذیل اصلاح بپوشند الحمد لله حمداً کثیراً دائماً ابداً

خاتمة الطبع

الحمد لله و المنة که کتاب فیض انتساب مسمی بسفینة الاولیا در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور بسرپرستی عالیجناب معلی القاب منشی پراگ نراین صاحب بهارگو مالک مطبع [illegible] سنه ۱۳۱۸ھ بار دوم طبع شد

تاریخ از مورخ کامل منشی بهگوان دیال صاحب عاقل
الحنیف مطبع بود اعجب دارا شکوه از حسن ادراک نظم زمود حال اولیا را
پی تاریخ طبعش گفت عاقل آن بود ذکر بزرگان نیک و زیبا
سنه ۱۳۱۸ھ

2



Author Dārā Shukūh
Title
FORM 214 Safīnat al-a
C7 .D213s .190
~~30th Jan. '68~~
~~Feb, 21/1974~~ M. Na

~~DEC 6 1984~~
~~JUL 1985~~
~~JUL 2 4 1986~~
~~AUG 7 1987~~
~~AUG 3 0 1988~~
~~MAR 2 3 1989~~

